



تہ ہم بلا گشت

پروین اسدانی آغا، منصور ہائیس خراسانی

علی محمدی ہوشیار



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توهم بازگشت

بررسی انتقادی آراء
منصورهاشمی خراسانی

| علی محمدی هوشیار |

فہرست

پیشگفتار ۱۳

درس اول

مسأله شناسی مدعیان مہدویت □ ۱۷

منجی خواہی ۱۹

۱. ترویج پرستش خداوند ۲۰

۲. تکامل عقل ۲۱

۳. تعلیم کتاب و حکمت ۲۱

۴. تعلیم و ترغیب مردم بہ برپایی عدل و قسط ۲۲

۵. تعالی اخلاق ۲۲

۶. داوری بین مردم ۲۲

۷. رہایی مردم از جہل ۲۳

منجی شناسی ۲۵

سوالات درس ۲۶

نشانه‌شناسی مدعیان مهدویت □ ۲۲

۲۹.....	ملاقات‌گرایی
۳۱.....	معرفت امام زمان علیه السلام
۳۱.....	شناخت شناسنامه‌ای
۳۳.....	شناخت جایگاه امام
۳۵.....	یاری و نصرت امام زمان علیه السلام
۳۹.....	سوالات درس

تاریخچه و جریان‌شناسی □ ۴۱

۴۴.....	ساختار تشکیلاتی فرقه
۴۴.....	۱. تعیین وزراء و مسئولان فرقه
۴۵.....	۲. ارتباط سری بین اعضای فرقه
۴۶.....	۳. ابلاغ شرح وظایف اعضای فرقه
۴۷.....	۴. ارسال جزوات آموزشی به اعضای فرقه
۴۷.....	۵. انتخاب نام مستعار تشکیلاتی
۴۸.....	فضای تبلیغی جریان
۴۸.....	۱. تبلیغ محیطی
۴۸.....	۲. تبلیغ چهره به چهره
۴۹.....	۳. تبلیغ در فضای مجازی
۴۹.....	شیوه‌های تبلیغی جریان
۴۹.....	۱. توجه به خلأها و نقاط ضعف مردم



۵۰	۲. برخورد عاطفی و محبت آمیز
۵۰	۳. مخالفت با شخصیت های جامعه
۵۰	۴. ایجاد فضای ارعاب و تهدید
۵۱	۵. تولید اصطلاحات جذاب
۵۱	اهداف رفتاری منصور هاشمی
۵۱	۱. دعوت به خود
۵۲	۲. مبارزه با علمای شیعه
۵۲	۳. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت
۵۳	منشورات و تألیفات
۵۴	ادعای منصور هاشمی خراسانی
۶۱	سوالات درس

دوس چهارم

بازگشت به اسلام □ ۶۳

۶۵	مقدمه یکم؛ (معیار شناخت)
۶۵	۱. ضرورت معیار شناخت
۶۵	۲. وحدت معیار شناخت
۶۶	۳. بداهت معیار شناخت
۶۷	نقد و بررسی
۶۸	محور اول
۷۱	محور دوم
۷۳	معیار بودن عقل
۷۵	۱. معیار شناخت اصول و فروع اعتقادی

- قرآن کریم ۷۶
- ائمه اهل بیت علیهم السلام ۷۶
۲. معیار شناخت فضایل و رذایل اخلاقی ۷۷
۳. معیار شناخت محسوسات ۷۸
۴. معیار شناخت امور عقلی ۷۸
- شناخت فرستاده خدا با عقل! ۸۰
- الف. عقل مُدرک است ۸۱
- ب. عقل کاشف است ۸۳
- بینه ۸۴
۱. نص ۸۵
۲. معجزه ۸۷
۳. علم ۸۹
- زمینه سازی برای کدام مهدی؟! ۰۹
- سوالات درس ۹۱

درس پنجم

بازگشت به اسلام □ ۹۳

- مقدمه دوم؛ (موانع شناخت) ۹۵
۱. جهل ۹۵
۲. تقلید ۹۶
۳. اهواء نفسانی ۹۶
۴. دنیاگرایی ۹۶
۵. تعصب ۹۷



۹۷	۶. تکبر
۹۷	۷. خرافه‌گرایی
۹۷	نقد و بررسی
۱۰۰	۱. جهل
۱۰۳	۲. تقلید
۱۱۳	ولایت مطلقه فقیه
۱۱۴	سرپرستی ایتم آل محمد علیهم‌السلام
۱۱۵	مجاری امور بر عهده علماء
۱۱۵	حاکمیت علمای شیعه بر مردم
۱۱۶	رهبری دل‌های ضعیفای شیعه
۱۱۶	مرزبانان اعتقادات مردم
۱۲۵	۳. خرافه‌گرایی
۱۳۵	سوالات درس

درس ششم

بازگشت به اسلام □ ۱۳۷

۱۳۹	ضرورت و امکان
۱۴۰	ضرورت اقامه اسلام
۱۴۰	۱. اقامه عین اسلام
۱۴۰	۲. اقامه کل اسلام
۱۴۱	امکان اقامه کل اسلام
۱۴۱	واقعیت عدم اقامه اسلام
۱۴۱	نقد و بررسی

۱. پرستش خداوند ۱۴۳
۲. تکامل عقل ۱۴۳
۳. تعلیم کتاب و حکمت ۱۴۴
۴. تعلیم و ترغیب مردم به برپایی عدل و قسط ۱۴۴
۵. تعالی اخلاق ۱۴۵
۶. داوری بین مردم ۱۴۵
- سوالات درس ۱۵۴

درس هفتم

بازگشت به اسلام (موانع) □ ۱۵۵

- اسباب عدم اقامه اسلام ۱۵۷
۱. اختلاف مسلمانان ۱۵۷
۲. حاکمیت غیر خداوند ۱۵۷
۳. آمیزش با ملل و فرهنگ های غیر اسلامی ۱۵۸
۴. رواج حدیث گرایی ۱۵۸
۵. پیدایش مذاهب و رقابت آنها بایکدیگر ۱۵۸
۶. انحطاط اخلاقی ۱۵۹
۷. ممانعت دشمنان اسلام ۱۵۹
- نقد و بررسی ۱۵۹
۱. اختلاف مسلمانان ۱۶۰
۲. حاکمیت غیر خداوند ۱۶۱
۳. رواج حدیث گرایی ۱۶۶
- سوالات درس ۱۷۰

بازگشت به اسلام (شناخت اسلام) □ ۱۷۱

۱. مفهوم اسلام ۱۷۳
۲. مصداق اسلام ۱۷۳
۳. منابع اسلام ۱۷۴
۴. مبانی اسلام ۱۷۴
- نقد و بررسی ۱۷۴
- حجیت سنت پیامبر ﷺ ۱۷۵
- عدم تخصیص قرآن با سنت ۱۷۷
- لزوم جعل خلیفه‌ای برای پیامبر خدا ۱۷۸
- مهدی و افسین خلیفه پیامبر ﷺ ۱۸۱
۱. لعن اهل مشرق و مغرب ۱۸۳
۲. انکار زنده بودن حضرت ۱۸۴
۳. ظهور برای انهدام ظلم عالم گیر ۱۸۵
۴. غربال شیعیان ۱۸۵
۵. تکفیر مؤمنان ۱۸۶
۶. قساوت قلب مؤمنان ۱۸۶
۷. ناامیدی مردم از ظهور ۱۸۶
- الف. در امر ظهور عجله نکنید و ظهور نیاز به مُمَهِّد ندارد. ۱۸۸
- ب. اصلاح امرارام مهدی علیه در یک شب ۱۸۹
- ج. حفاظت امام علیه از جانب خداوند خواهد بود ۱۸۹
- جواز کشتار مخالفان ۱۹۳
- زیر سؤال بردن مدافعان حرم ۱۹۴

مذمت علما ۱۹۵

سوالات درس ۱۹۸

کتابنامه ۱۹۹

❁ پیشگفتار

سراغاز سخن با کلامی از امیرالمومنین علی علیه السلام افتتاح می شود که چون شعار «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»؛ را از خوارج شنید فرمود: «سخنی حق است که بدان باطلی را می خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست، لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست، حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند، و کافر بهره خود برد، تا آن گاه که وعده حق سررسد و مدت هر دو در رسد. در سایه حکومت او مال دیوانی را فراهم آورند و با دشمنان پیکار کنند، و راهها را ایمن سازند، و به نیروی او حق ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند، و از گزند تبهکار در امان ماند؛ کَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَلَكِنَّ هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ يَرِئُ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَيَسْتَمِيعُ فِيهَا الْكَافِرُ وَيُبَلِّغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ وَيُجْمَعُ بِهِ الْفِتَى وَيُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَيُؤْخَذُ بِهِ الضَّعِيفُ مِنَ الْقَوِي حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ وَيُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ»^۱.

جریان منصور هاشمی خراسانی؛ با شعار «الْبَيْعَةُ لِلَّهِ»، کلمه حقی را به زبان آورده و همانند خوارج، در صدد نیل به اهداف باطل خود بوده و با سوء استفاده از گرایش مهدوی و منجی خواهی مردم، خود را یگانه زمینه ساز برای ظهور می داند.

از این روی ادعاهای بیشماری را به سمع مخاطبین خود رسانده و برخی از افراد مستعد به انحراف را از مسیر راستین و صحیح خارج کرده است. این درسنامه؛ مبتنی بر حکمت اسلامی، آراء منتشر شده از سوی سرکرده این جریان را در ترازوی نقد قرار داده است. پیش از این نیز، بخشی از مطالب این نوشتار در قالب کتابی با عنوان «پرچم‌های تاریکی» چاپ و منتشر شد و از آنجا که جریان مذکور در پاسخ به آن کتاب، اقدام به انتشار یازده شماره مقاله با عنوان «پرچم‌های هدایت» نمودند؛ هر چند که مقالات مذکور، آکنده از توهین و تهمت به اینجانب بود، اما با این وجود، بر خود لازم دانستیم که برخی از مطالب طرح شده در آن مقالات پاسخ داده شود.

والسلام علی عباد الله الصالحین
علی محمدی هوشیار

با کمال احترام و تواضع؛

این نوشتار

به محضر قدسی و منوّر شمس الشموس، امام الرئوف،

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

تقدیم می شود.

والحمد لله رب العالمین



درس اول

مسأله شناسی مدعیان
مهدویت

شناخت مسأله عینی، تحلیل و حل صحیح آن، باید مبتنی بر «مسأله شناسی» دقیق و روش مند باشد، که از آن، در ادبیات حوزوی به «تحریر محل نزاع» یاد می شود. از این روی، تا زمانی که تصویر روشنی از مسأله، پیش روی ما قرار نگیرد، در تشخیص و تطبیق آن با مسأله عینی و به تبع، در تحلیل و حل آن دچار اشتباهات محاسباتی خواهیم شد.

مدعیان مهدویت نیز، به عنوان یک مسأله پیش روی، نیازمند مسأله شناسی بوده و پیش از شناخت و تحلیل مسأله عینی مرتبط با آن، به شکل مستقل مورد مطالعه قرار می گیرد. هر کدام از مدعیان در عرصه مهدویت، مسأله عینی یا همان واقعیت مسلم، آشکار و غیرقابل انکاری هستند که برای همه، قابل تشخیص و درک بوده و رویارویی و مواجهه صحیح با آنها، یک وظیفه دینی تلقی شده است.

❁ منجی خواهی

پیدایش «ادعاء» در عرصه مهدویت، در ادامه مقوله ادعاء در عرصه نبوت بوده و هر دو رخداد؛ محصول ترویج و پذیرش مفهوم «منجی خواهی» در میان مردمان ستم دیده ای است که درک صحیحی از منجی نداشته و از این روی فریب وعده هایی را می خوردند که هیچگاه التیام بخش آلام شان نخواهد بود. در طول تاریخ، عموم منتظران منجی بر این باور بودند که با ظهور یک «ابر قدرت عادل»

تمامی مشکلات آنان اعم از اقتصادی، امنیتی، اجتماعی و فرهنگی برطرف شده و بهشتی فراتر از بهشت اخروی را برای این دنیا به تصویر می کشیدند که البته نقش برخی مبلغان ادیان و همچنین متون تحریف شده آنان، در شکل گیری چنین تصویری از منجی بی تأثیر نبوده است. تحمل ظلم و ظلم پذیری، فراهم نکردن استعداد نظامی برای حفاظت از ارزش ها، دوری از ثروت و قدرت در پیش برد ارزش ها، عدم برخورداری از شتاب علمی، بی ارادگی و حتی مخالفت با تشکیل حکومت دینی؛ از جمله آثار این باور بوده و جامعه آنان را پذیرای ظهور و سلطه مدعیان مهدویت بر مردم کرده است. به عنوان نمونه می توان از «محمد بن عبدالله بن تومرت» نام برد که با استفاده از فضای بحرانی موجود در جامعه، ادعای مهدویت کرده و حکومت موحدین را در قرن پنجم هجری قمری پایه گذاری کرد.^۱

لازمه برداشت صحیح از مفهوم منجی و منجی خواهی، فهم صحیح از وظایف فرستادگان الهی است. خداوند متعال فرستادگان خود را نه برای ایجاد رفاه و آسایش اجتماعی، حفاظت از جان مردم، تأمین مایحتاج زندگی و...، بلکه با اهداف والایی گسیل داشته و آنان را نجات دهنده انسان ها از حصار جهل و پرورش دهنده روح آنان برای پیوستن به نور الهی قرار داده است. منجی می آید تا ظرفیت تحقق انسان کامل را در جامعه ایجاد کند و از پس این مهم، مفهوم عدل و کلمه تقوی محصل خواهد شد. با مراجعه به آیات و روایات برخی از این وظایف بدینگونه دسته بندی شده است:

۱. ترویج پرستش خداوند

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ»؛ ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند

خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید، گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) مستحق گمراهی و ضلالت شدند».^۱

امیرمؤمنان علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا درباره توحید و صفات خدا نمی‌دانند، فراگیرند و به ربوبیت و پروردگاری و یگانگی وی پس از انکار ایمان آورند».^۲

۲. تکامل عقل

یکی از مهم‌ترین وظایف فرستادگان الهی این است که عقول مردم را به عنوان حجت‌های باطنی تکامل بخشند تا انسان بتواند از این رهگذر، هدایت الهی را درک کرده و زندگی سعادت‌مندانه‌ای برای خود به وجود آورد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد تا اینکه عقلش را کامل فرمود و برای همین عقلش از عقل همه امتش افضل بود».^۳

۳. تعلیم کتاب و حکمت

برخی از آیات قرآن کریم، عمده وظایف انبیاء را در تعلیم کتاب و آموزش حکمت خلاصه کرده‌اند؛ بنابراین، هر پیامبری موظف به تعلیم کتاب آسمانی و آموزش دستورات حکیمانه‌ای است که ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت است. چنان که می‌فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ؛ خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند و کتاب و حکمت

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۱. نخل، ۳۶.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه گردانند، حقیقتاً که تو عزیز و حکیم هستی».^۱

۴. تعلیم و ترغیب مردم به برپایی عدل و قسط

یکی دیگر از اهداف بعثت رسولان الهی، تعلیم و ترغیب مردم جهت اجرای عدل و داد در جامعه است. چنان که خداوند در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند».^۲

۵. تعالی اخلاق

پیامبر اکرم ﷺ هدف از بعثت خود را تکامل بخشی به اصول و کرامت‌های اخلاقی دانسته و می‌فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من برای تتمیم و تکمیل اصول و کرامت‌های اخلاقی مبعوث شدم».^۳

۶. داوری بین مردم

قرآن کریم یکی دیگر از وظایف مهم رسولان الهی را داوری بین مردم در زمان اختلاف دانسته و فرموده است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ؛ مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم‌دهنده برانگیخت و با آن کتاب خویش را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف می‌ورزند، داوری کند».^۴

۲. حدید، ۲۵.

۱. بقره، ۱۲۹.

۴. بقره، ۲۱۳.

۳. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۸.

■ ۷. رهایی مردم از جهل

قرآن کریم در باره نتیجه رفتاری رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و رفع جهل از مردم فرمود:

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ»؛ و او بارهای سنگین و

زنجیرهایی (جهل) که بر دوش و گردنشان بود را برمی‌دارد.^۱

براین اساس، آن مدینه فاضله‌ای که در اذهان مردم با ظهور منجی ساخته شده، شباهتی به عملکرد منجیان الهی ندارد و روش منش منجی آخرالزمان نیز همانند سنت پیامبران الهی خواهد بود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«إِذَا أَدْنَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْقَائِمِ فِي الْخُرُوجِ... وَأَنْ يَسِيرَ فِيهِمْ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

وَيَعْمَلُ فِيهِمْ بِعَمَلِهِ؛ زمانی که خداوند به امام مهدی علیه السلام اذن قیام داد، بر

اساس سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش می‌رود و به آنچه ایشان عمل کرده است

عمل می‌کند».^۲

طبق روایات، نقطه ثقل عملکرد منجی الهی، هدایت و نجات مردم از گمراهی

و جهل بوده و این بزرگترین ارمان الهی برای بشر محسوب می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

درباره نتیجه رفتاری رسالت امام مهدی علیه السلام فرمودند:

«وَبِهِ يُخْرَجُ ذُلُّ الرَّقِ مِنْ أَعْنَاقِكُمْ»^۳ و به سبب مهدی علیه السلام زنجیرهای بردگی و

اسارت از گردن‌های شما برداشته می‌شود.

همچنین در روایات به جهالت نوین مردم در زمان قیام امام مهدی علیه السلام اشاره

شده و آمده است:

«إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ اسْتَقْبَلَ مِنْ جَهْلِ النَّاسِ أَشَدَّ مِمَّا اسْتَقْبَلَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱. اعراف، ۱۵۷.

۲. مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۸۲.

۳. طوسی، الغيبة، ص ۱۸۵.

مِنْ جُهَالِ الْجَاهِلِيَّةِ قُلْتُ وَكَيْفَ ذَاكَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ أَتَى النَّاسَ وَهُمْ يَعْبُدُونَ الْحِجَارَةَ وَالصُّخُورَ وَالْعِيدَانَ وَالْخَشَبَ الْمَنْحُوتَةَ وَإِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ أَتَى النَّاسَ وَكُلُّهُمْ يَتَأَوَّلُ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ يَحْتَجُّ عَلَيْهِ بِهِ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَيَدْخُلَنَّ عَلَيْهِمْ عَذْلُهُ جَوْفَ بُيُوتِهِمْ كَمَا يَدْخُلُ الْحَرُّ وَالْقُرُ؛ فضیل بن یسار گوید: شنیدم امام علی (ع) می فرمود: قائم ما چون قیام کند از جهل مردم شدیدتر از آنچه رسول خدا ﷺ با آن از سوی نادانان جاهلیت روبرو شد برخورد می کند، عرض کردم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: همانا رسول خدا ﷺ در حالی به سوی مردم آمد که آنان سنگ و کلوخ و چوبهای تراشیده و مجسمه های چوبین را می پرستیدند، و قائم ما چون قیام کند در حالی به سوی مردم می آید که جملگی کتاب خدا را علیه او تأویل می کنند و براو بدان احتجاج می نمایند، سپس فرمود: بدانید به خدا سوگند که موج دادگستری او بدان گونه که گرما و سرما نفوذ می کند تا درون خانه های آنان راه خواهد یافت.^۱

از این روی، امام مهدی (ع) نیز همانند رسول خدا ﷺ، مردم را با برهان و سبیل حکمت و موعظه حسنه به دین حقیقی اسلام دعوت کرده و به عنوان وصی پیامبر ﷺ، سنت های فراموش شده را احیاء و احکام الهی را به مردم یادآوری خواهد کرد. چنانچه در تعریف رسالت امام مهدی (ع) آمده است:

«وَمُجَدِّدًا لِمَا عَظِلَ مِنْ أَحْكَامِ كِتَابِكَ، وَمُشِيدًا لِمَا وَرَدَ مِنْ أَعْلَامِ دِينِكَ، وَ سُنَنِ نَبِيِّكَ ﷺ؛ (او) تجدید کننده آنچه از احکام کتابت تعطیل شده، و محکم کننده آنچه از نشانه های دینت و سنت های پیامبرت رسیده است».^۲

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۲۹۶.

۲. ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۶۶۵.

منجی‌شناسی ❁

این بدیهی است که داشتن آدرس و نشانه اشتباه، نقطه آغازین در پیدایش هر انحرافی است. حتی انحراف در مهدویت نیز از همین امر نشأت گرفته است. اینکه بدانیم منجی کیست؟ کجاست؟ چگونه می‌آید؟ مبتنی بر یک نقشه راه و آدرس صحیح از منجی است. شاید بتوان چنین گفت که تمامی کسانی که گرفتار مدعیان مهدویت می‌شوند، به خاطر عدم شناخت و برخورداری از این آدرس‌ها و نشانه‌ها هستند. این افراد به محض مواجهه با یک ادعاء، تحت تأثیر ابزارهای روانشناختی مدعی قرار گرفته و در برابر او تسلیم می‌شوند.

بطور مشخص می‌توان درباره وعده نزول عذاب الهی در صورت مخالفت با مدعی سخن گفت که با همین ابزار، بسیاری را مطیع خود کرده و از این رهگذر به اهداف خود نائل شده‌اند. سید غضنفر وزیری از جمله این افراد است که بدون برخورداری از کمترین علم و نشانه، با طرح ادعای خود در عرصه مهدویت، عده‌ای را به کام مرگ فرستاده و خود نیز در جلسه دادگاه جان داد. نکته جالب این است که در جلسه دادگاه، وی خود را از هرگونه ادعائی مبرا می‌دانست اما با این وجود مریدان حاضر در دادگاه می‌گفتند: ما با عقیده آقا کاری نداریم، عقیده ایشان برای خودشان است، ما آقا را امام می‌دانیم و معتقدیم که آقا خان محلاتی باطل است و امام حقیقی اوست!^۱

در میان فریب خوردگان، افرادی هستند که با وجود آشنایی با نشانه‌ها، باز در دام انحراف افتاده و مسیر را گم کرده‌اند. و این به خاطر نداشتن درک صحیح از نشانه‌ها و علائم است که آنان را در مسیر تطبیق‌گرایی قرار داده و علائم موجود را با هراتفاق و رویدادی مطابقت می‌دهند. این مسأله اختصاص به مردم عادی

نداشته و گاهی برخی از علمای شیعه را هم به کام خود کشیده است. به طور مشخص می‌توان از علامه مجلسی رحمته الله علیه نام برد که پس از نقل حدیثی از امام باقر علیه السلام دولت صفویه را در قرب ظهور دانسته و آنان را در مقام زمینه ساز و متصل به ظهور تلقی کرده و آورده است: «بیان: لا یبعد أن یكون إشارة إلى الدولة الصفویة شیدها الله تعالی و وصلها بدولة القائم علیه السلام؛ بعید نیست که این روایت، اشاره به صفویان باشد که خداوند پایه های آن را محکم کند و آن را به دولت قائم علیه السلام وصل کند»^۱.

سوالات درس

۱. شناخت مسأله عینی، تحلیل و حل صحیح آن، باید مبتنی بر چه چیزی است؟
۲. پیدایش «ادعاء» در عرصه مهدویت، محصول ترویج و پذیرش کدامین مفهوم است؟
۳. لازمه برداشت صحیح از مفهوم منجی و منجی خواهی چیست؟ توضیح دهید.
۴. نقطه آغازین در پیدایش هرانحرافی چیست؟ توضیح دهید.

۱. «كَأَنِّي بَقُومٌ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا أَسْيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُوْنَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ فَتَلَاهُمْ شَهَادَةُ أَمَّا إِنِّي لَوَادِرْكُتُ ذَلِكَ لِأَتَبَيِّثُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ». مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.



درس دوم

نشانه‌شناسی مدعیان
مهدویت

❁ ملاقات گرایی

تلاش برای ملاقات امام مهدی علیه السلام، تنها آدرسی است که توسط گویندگان و نویسندگان به مردم ارائه شده است. این آدرس، نه تنها شیعیان را از راه و مقصد صحیح دور نگاه داشته، بلکه در طول تاریخ به بستری برای سوء استفاده مدعیان مهدویت تبدیل شده، که با استفاده از «شوق دیدار» امام مهدی علیه السلام در بین مردم، آنان را در دام خود گرفتار کرده‌اند.

آنچه در گفتار و نوشتار این افراد به چشم می‌خورد، «هدف سازی ملاقات» با امام مهدی علیه السلام در اذهان مردم است، گویا فلسفه خلقت انسان پس از غیبت، در ملاقات و دیدار امام زمان خلاصه شده و باید همه کارهای خود را در مسیر ملاقات امام تنظیم کند. این هدف سازی، آسیب‌های دیگری را نیز به همراه دارد که به میزان خسارت‌های اعتقادی در عرصه مهدویت می‌افزاید.

وقتی دیدار امام مهدی علیه السلام به عنوان تنها هدف انسان مطرح شد، تبعاً پیگیری علائم و نشانه‌های ظهور امام علیه السلام و همچنین تطبیق این علائم با حوادث و اتفاقات، به دومین دغدغه شیعیان تبدیل می‌گردد. علائم و نشانه‌هایی که می‌تواند خوراک خوبی برای مدعیان مهدویت تهیه کرده و از طریق تطبیق آنها با حوادث یا اشخاص، زمینه انحراف را فراهم خواهند کرد.

خلاصه گفتار اینکه؛ ترغیب مردم به شناخت نشانه‌های ظهور، تطبیق گرایی،

ترویج انگاره قُرب و هنگامه ظهور؛ به ترتیب، تبعات و آسیب‌های هدف سازی ملاقات‌گرایی است که توسط برخی در حال گسترش است.

با مراجعه به روایات معتبر، آدرس ارائه شده به مردم؛ یعنی ترغیب مردم به ملاقات با امام علیه السلام، در کلام اهل بیت علیهم السلام دیده نمی‌شود و آنچه به عنوان اصلی‌ترین وظیفه شیعیان در عصر غیبت به چشم می‌خورد، مساله معرفت و شناخت امام به عنوان یک مساله نظری و یاری امام در بُعد عملی می‌باشد. بدین معنا که مساله، حول محور معرفت و یاری امام چرخیده است و حال آنکه غالب شیعیان از این امور مهم غافل مانده و تمامی تلاش خود را صرف ظهور و دیدار امام کرده‌اند! تلاش‌هایی که جز عرض ارادت، ثمره عملی دیگری در جامعه مسلمین نداشته است. به عنوان نمونه ابن بطوطه می‌نویسد: نزدیکی بازار بزرگ شهر حله، مسجدی است که بر در آن پارچه‌ای از حریر آویخته شده و آن را «مشهد صاحب الزمان» می‌خوانند. هر روز بعد از نماز عصر، صد مرد از اهل شهر با سلاح و شمشیر آخته نزد امیر شهر آمده و از او اسبی رکاب زده و مزین ستانده، نیمی در پیش و نیمی در مقابلش و مردم نیز چپ و راست اسب، با ضرب طبول و انفار حرکت کرده تا به باب مشهد صاحب الزمان می‌رسند و ایستاده می‌گویند: «باسم الله یا صاحب الزمان. باسم الله أُخْرِجْ قَدْ ظَهَرَ الْفَسَادُ وَ كَثَرَ الظُّلْمُ وَ هَذَا أَوَانُ خُرُوجِكَ لِيَفْرِقَ اللَّهُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» و تا نماز مغرب این کار را ادامه می‌دهند.^۱

اینگونه رفتارها اگرچه با ظاهری مذهبی و دینی ظاهر شده است، اما نمی‌توان آن را برگرفته از متون دینی و سفارش ائمه اهل بیت علیهم السلام دانست. البته امروز هم شاهد مراسماتی مشابه، همچون «تجدید بیعت با امام زمان علیه السلام» هستیم که سالانه در در سراسر کشور برگزار می‌شود.

۱. ابن بطوطه، تحفه الانظار فی غرائب الامصار، ج ۲، ص ۵۶.

❁ معرفت امام زمان (عج)

مهم‌ترین وظیفه اعتقادی شیعیان در هر عصر، شناخت امام زمان است. اینکه هر شیعه‌ای بداند، امام زمان او چه کسی است و جایگاه و مقام ایشان را به درستی بشناسد. چنانچه امام باقر (عج) فرمود: «فَإِنَّ مَعْرِفَةَ الْإِمَامِ مِنَّا وَاجِبَةٌ عَلَيْهِ؛ همانا معرفت و شناخت امام برمسلمان واجب است»^۱.
معرفت امام در دو بخش مورد بررسی قرار می‌گیرد:

❁ شناخت شناسنامه‌ای

این نوع از شناخت در دو بخش دسته بندی می‌شود. اولین و مهمترین مراتب شناخت امام زمان (عج)، دانستن عدد اوصیاء پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عنوان ائمه معصومین (عج) است. براساس روایات متواتر شیعه، تعداد اوصیاء در دوازده تن منحصر شده است. در روایتی از امام صادق (عج) آمده است:

عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقَرَاتِيَّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) «الْأَيَّامُ بَعْدَ نَبِيِّنَا (ص) اثْنَا عَشَرَ مُجَبَّاءَ مُفْهَمُونَ مَنْ نَقَصَ مِنْهُمْ وَاحِدًا أَوْ زَادَ فِيهِمْ وَاحِدًا خَرَجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ وَلَمْ يَكُنْ مِنْ وَلَائِنَا عَلَى شَيْءٍ؛ امامان پس از پیامبر ما دوازده تن هستند که همگی برگزیده و تفهیم شده‌اند، هرکسی یکی از آنان را کم یا یکی را زیاد کند از دین خدا خارج می‌شود و از ولایت ما بهره‌ای نمی‌برد»^۲.

دومین مرتبه در شناخت شناسنامه‌ای امام، این است که یک شیعه بداند، امام زمانش چه کسی است و کسی غیر از او را امام خود نداند. چنانچه در روایات به مضمون این سخن تاکید شده است:

أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ

۲. مفید، الإختصاص، ص ۲۳۳.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۳.

سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عليه السلام إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ «ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَالْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنْ لَهُ غَيْبَةٌ يَحَارُفُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَيَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَيَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ يَنْجِفُ الْكُوفَةُ؛ أَبُو عَلِيٍّ بِنِ هَمَّامٍ گويد: از مُحَمَّد بن عثمان عمری - قدس الله روحه - شنیدم که می گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: من نزد امام عسکری عليه السلام بودم که از آن حضرت از خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است پرسش کردند، که زمین از حجت الهی بر خلائق تا روز قیامت خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است. امام عليه السلام در پاسخ فرمود: این حق است همچنان که روز روشن حق است. گفتند: ای فرزند رسول خدا حجت و امام پس از شما کیست؟ فرمود: فرزندم مُحَمَّد، او امام و حجت پس از من است، کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است، آگاه باشید که برای او غیبتی است که نادانان در آن سرگردان شوند و مبطلان در آن هلاک گردند و کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغ گویند، سپس خروج می کند و گویا به پرچم های سپیدی می نگریم که بر بالای سراو در نجف کوفه در اهتزاز است»^۱.

در طول تاریخ، فرقه های متعددی مانند؛ کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، فطحیه، ناووسیه و واقفیه به وجود آمده اند که تمامی آنان در این بخش از شناخت دچار مشکل شده و با دوری از امام زمان خود، راه انحراف را پیموده اند. در عصر

حاضر نیز شاهد انحراف یافتگانی هستیم که در این خصوص دچار اشتباه شده و تعداد اوصیای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به ۲۴ تن رسانده‌اند.

❁ شناخت جایگاه امام

یکی از مهم‌ترین ابعاد معرفت به امام، درک و فهم جایگاه حقیقی ایشان است. این نوع از شناخت تا جایی اهمیت دارد که امام صادق علیه السلام نداشتن معرفت به امام را برابر با گمراهی از دین دانسته و در روایتی به زراره فرموده است: «يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَذْرَكْتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ صَلَّيْتُ عَنْ دِينِي؛ ای زراره! زمانی که غیبت امام زمان را درک کردی این دعا را بخوان: خدایا خودت را بر من بشناسان که اگر خودت را بر من نشناسانی، پیامبرت را نتوانم شناخت، خدایا رسولت را بر من بشناسان که اگر رسولت را بر من نشناسانی حجتت را نتوانم شناخت، خدایا حجتت را بر من بشناسان که اگر حجتت را نشناسانی از دینم گمراه می‌گردم».^۱

در طول تاریخ برخی از شیعیان، اگرچه به مرتبه شناخت شناسنامه‌ای از امام رسیده بودند، اما به جهت محرومیت از معرفت به حق و جایگاه امام، او را از مرتبه خود پایین کشیده و یاری‌اش نکردند و از دین خود گمراه شدند. چنانچه در زیارت عاشورا آمده است: «وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَأَزَلَّتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَزَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا؛ و خدا لعنت کند کسانی را که شما را از مقام و مرتبه‌ای که خداوند متعال برای شما ترتیب داده برکنار نمودند».^۲

با مراجعه به روایات معتبر، جایگاه و رتبه ائمه اهل بیت علیهم السلام به درستی روشن

۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۷۶.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

شده و هر آنکس که مقام امام را اینگونه بشناسد، در یاری او کوتاهی نخواهد کرد. به عنوان نمونه در روایتی از امام رضا علیه السلام آمده است:

«الْإِمَامُ أَمِينُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَحُجَّتُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَخَلِيفَتُهُ فِي بِلَادِهِ وَالِدَّاعِي إِلَى اللَّهِ وَالذَّابُّ عَنْ حُرْمِ اللَّهِ الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ نِظَامُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرُهُ لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اكْتِسَابٍ بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضِلِ الْوَهَّابِ؛ امام امين خداست در میان خلقش و حجت او بر بندگان و خلیفه او در بلادش و دعوت کننده بسوی او و دفاع کننده از حقوق او است، امام از گناهان پاک و از عیبها برکنار است، بدانش مخصوص و به خویشان داری نشانه دار است، موجب نظام دین و عزت مسلمین و خشم منافقین و هلاک کافرین است، امام یگانه زمان خود است، کسی به همطرازی او نرسد، دانشمندی با او برابر نباشد، جایگزین ندارد؛ مانند و نظیر ندارد، به تمام فضیلت مخصوص است بی آنکه خود او در طلبش رفته و بدست آورده باشد، بلکه امتیاز است که خدا بفضول و بخشش به او عنایت فرموده است»^۱

نتیجه سخن اینکه؛ مهم ترین وظیفه شیعیان در عصر غیبت، معرفت به امام زمان است و چنانچه این معرفت حاصل شود، تقدیم یا تاخیر ظهور در حال شیعه با معرفت تفاوتی نخواهد گذاشت. چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:

عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام «اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ لَمْ يَضُرْكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ امامت را بشناس، پس همانا زمانی که به

این معرفت رسیدی، تقدم یا تاخر ظهور در حال تو تغییری نخواهد داشت»^۱.

همچنین در روایتی دیگر فرمودند:

عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَقَالَ «يَا فَضِيلُ اعْرِفْ إِمَامَكَ فَإِنَّكَ إِذَا عَرَفْتَ إِمَامَكَ لَمْ يَضُرَّكَ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ وَمَنْ عَرَفَ إِمَامَهُ ثُمَّ مَاتَ قَبْلَ أَنْ يَقُومَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ مَنْ كَانَ قَاعِدًا فِي عَسْكَرِهِ لَا بَلَّ بِمَنْزِلَةِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لَوَائِهِ قَالَ وَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم؛ فضیل بن یسار گوید: از امام صادق عليه السلام درباره قول خدای تعالی «روزی که هر دسته از مردم را بامامشان میخوانیم» پرسیدم. فرمود: ای فضیل! تو امامت را بشناس، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد، کسی که امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آن حضرت بوده است، نه، بلکه مانند کسی که زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد. در اینجا یکی از اصحابش گفت: مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم شهید شده باشد»^۲.

❁ یاری و نصرت امام زمان عليه السلام

معرفت نظری امام شرط کافی نیست، بلکه این امر زمانی به کمال خواهد رسید که در عمل نیز نمود داشته و با یاری و نصرت امام زمان عليه السلام قرین گردد. امام صادق عليه السلام این دو امر را در کنار هم دانسته و آن را معنای واقعی حسنه، در آیه شریفه «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعِ يَوْمِئِذٍ آمِنُونَ» دانسته و فرموده

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

۱. نعمانی، الغیبه، ص ۳۲۹.

است: «هِيَ وَاللَّهِ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَطَاعَتُهُ؛ به خدا قسم که معرفت و طاعت امام، همان حسنه‌ای است انسان را از ترس روز جزا ایمن نگه می‌دارد»^۱.

آنچه از روایات و ادعیه مأثوره به دست می‌آید، معرفت نظری و تبعیت عملی از امام زمان علیه السلام، وظیفه هر مسلمانی در زمان غیبت است. چنانچه می‌خوانیم: «فَقُلِّي لَكُمْ مُسْلِمًا وَرَأِي لَكُمْ مُشِيْعًا وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِدِينِهِ وَيَبْعَثَكُمْ؛ قلبم تسلیم شما و اندیشه‌ام در تبعیت از شما و یاری‌ام برای شما آماده است، تا اینکه خدا به دین خود حکم کرده و شما را برانگیزد»^۲.

همچنین در دعایی دیگر می‌خواهیم: «أَنْ يَجْعَلَنِي مِنَ الْمُنتَظِرِينَ لَكَ وَالتَّابِعِينَ وَالتَّاصِرِينَ لَكَ عَلَى أَغْدَائِكَ؛ من را از منتظرین و پیروی کنندگان و از یاری دهندگان خود بر علیه دشمنانت قرار ده»^۳.

و در دعای عهد می‌خوانیم:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ، الدَّائِبِينَ عَنْهُ، الْمُسَارِعِينَ فِي حَوَائِجِهِ، الْمُتَمَتِّلِينَ لِأَوَامِرِهِ، الْمُحَامِلِينَ عَنْهُ، الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ؛ خدایا، مرا از یاران و کمک کارانش و دفاع کنندگان از او و شتاب کنندگان به سوی او در برآوردن خواسته‌هایش و انجام دستورات و اوامرش و مدافعین از آن حضرت و پیشی گیرندگان به سوی خواسته‌هایش و شهادت یافتگان پیش رویش قرار ده»^۴.

زمینه تحقق تمامی درخواست‌های ما در دعای عهد، در زمان غیبت امام علیه السلام فراهم است و با توفیق الهی می‌توان در جبهه یاری امام گام‌های جدی برداشت. همانطور که قرآن کریم به یاری و نصرت خدا و فرستاده خود در حالت غیبت او اشاره کرده و هدف بر این است که با وجود امکانات و نعمت‌های الهی، مشخص

۱. طوسی، الأمالی، ص ۴۱۷. ۲. ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۳۰.

۳. ابن طاووس، جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۳۸.

۴. ابن مشهدی، المزار الکبیر، ص ۶۶۴.

شود که چه کسانی خدا و فرستادگانش را در غیاب او یاری می‌کنند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ، لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ، وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ، إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»؛ ما فرستادگان خود را با نشانه‌های روشن فرستادیم، و با ایشان کتاب و میزان (ترازو) همراه کردیم، تا مردمان قسط را به پا دارند (و جامعه از قسط سرشار گردد)، و آهن را فرو فرستادیم که در آن نیرویی سخت است و هم سودهایی برای مردمان، تا خدا ببیند که چه کسانی در نهان به یاری او و فرستادگانش برمی‌خیزند، و خدا توانای غالب است»^۱.

شاید برای برخی چنین شبهه شود که یاری امام زمان علیه السلام تنها در صورتی امکان دارد که ظهور کرده و بر علیه طاغوت قیام کند، اما حقیقت آن است که یاری امام زمان علیه السلام منحصر و خاص زمان ظهور نبوده و در زمان غیبت نیز می‌توان به امام علیه السلام یاری رساند و به وظیفه خود در قبال ایشان عمل کرد و این معنای انتظار حقیقی است که مرگ در این حالت، برابر با شهادت در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دانسته شده است:

عَنِ الْفَيْضِ بْنِ مُخْتَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ «مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظِرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَّيئَةً ثُمَّ قَالَ لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؛ فیض بن مختار از امام صادق علیه السلام شنید که فرمود: هر کسی از بمیرد، در حالیکه منتظر ظهور مهدی علیه السلام است، مانند کسی است که همراه قائم علیه السلام در خیمه‌گاهش حاضر است. سپس اندکی مکث کرده و فرمود: بلکه همانند کسی است که همراه او با شمشیرش نبرد کرده

است. سپس فرمود: نه به خدا قسم همانند کسی است که در رکاب رسول خدا ﷺ به شهادت رسیده است»^۱.

پس مساله ما در زمان غیبت امام زمان ﷺ، معرفت و یاری ایشان است و در هیچ روایتی به تلاش برای دیدار با امام یا اقدامی در جهت ظهور ایشان سفارش نشده ایم.

امام سجاد ﷺ فرمود: «... يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ أَهْلَ زَمَانٍ غَيَّبَتْهُ الْقَائِلِيَّةُ بِإِمَامَتِهِ وَ الْمُنْتَظَرِينَ لِظُهُورِهِ أَفْضَلُ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ وَ الْأَفْهَامِ وَ الْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الْغَيْبَةُ عِنْدَهُمْ بِمَنْزِلَةِ الْمُسَاهِدَةِ وَ جَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بِمَنْزِلَةِ الْمَجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ص بِالسَّيْفِ أُولَئِكَ الْمُخْلِصُونَ حَقًّا وَ شِيعَتُنَا صِدْقًا وَ الدُّعَاءُ إِلَى دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سِرًّا وَ جَهْرًا وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ أَنْتَظَرُ الْفَرَجَ مِنْ أَعْظَمِ الْفَرَجِ؛ ای ابو خالد، همانا اهل زمان غیبت او که امامتش را باور دارند، و منتظر ظهور او هستند از مردم همه زمان ها بهترند، زیرا که خدای تبارک و تعالی آن چنان عقل و شعور و معرفت به آن ها عنایت فرموده که غیبت نزد آنان مانند حضور و مشاهده است، و آنان را در آن زمان به منزله کسانی قرار داده که در پیشگاه رسول خدا ﷺ با شمشیر جهاد کرده اند، آنان حقا مخلص هستند، و براستی که شیعیان ما هستند، و دعوت کنندگان به دین خدای عزوجل در پنهان و آشکار می باشند و سپس فرمود: انتظار فرج از بزرگترین فرج ها است»^۲.

از جمله مواردی که می توان در یاری امام زمان ﷺ در عصر غیبت نام برد؛ عمل به واجبات و ترک محرمات، تبلیغ دین مبین اسلام، نشر و احیای معارف ائمه اهل بیت ﷺ در گستره جهانی، پیروی از ولایت فقیه، مبارزه با ظالم و دفاع از مظلوم، تربیت جوانان طراز مهدویت، مبارزه با مدعیان دروغین مهدویت.

۲. صدوق، کمال الدین و غمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۰.

۱. خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴.

سوالات درس

۱. شناخت امام زمان را تقریر کنید.
۲. شناخت شناسنامه‌ای امام زمان را توضیح دهید.
۳. شناخت جایگاه و مقام امام را تبیین کنید.
۴. آیا یاری امام زمان علیه السلام منحصر در زمان ظهور ایشان است؟ توضیح دهید.



درس سوم

تاریخچه و
جریان شناسی

علیرضا بابایی آریا (۱۳۶۳ ه.ش)، متولد تهران و ساکن افغانستان، با نام مستعار «منصور هاشمی خراسانی»، فعالیت خود را در سال (۱۳۸۵ ه.ش) آغاز نموده و در سال (۱۳۹۱ ه.ش)، از فرقه «نهضت بازگشت به اسلام» پرتاب برداری کرد.

وی تحصیلات خود را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد، در رشته الهیات و معارف اسلامی، با گرایش فقه و مبانی حقوق اسلامی، تا مقطع دکتری ادامه داد و در سال (۱۳۹۰ ه.ش) به علت عدم مراجعه، وضعیت پرونده تحصیلی وی را کد اعلام شد.

فرقه موسوم به نهضت بازگشت به اسلام، همانند بسیاری از جریان‌های انحرافی دیگر، تمام تلاش خود را بر این مسأله معطوف کرده است تا شخصیت و نشانه‌های سرکرده جریان را مخفی نگاه داشته و هرگونه اطلاعاتی را نسبت به وی انکار کنند. در پایگاه اطلاع رسانی جریان، پیرامون این موضوع آورده‌اند: «تدابیر ویژه‌ای برای پنهان نگاه داشتن هویت و مکان ایشان از چشم دشمنانشان اندیشیده شده که با دقت، توسط یارانشان در حال اجراست. این تدابیر به گونه‌ای است که دشمنان ایشان را درباره هویت و مکان ایشان متحیر ساخته و به غلط انداخته است؛ تا حدی که بارها افراد مختلفی را با ایشان اشتباه گرفته‌اند»^۱.

۱. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، نقدها و بررسی‌ها، کد ۲۹.

این جریان با هدف براندازی نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و در پوشش زمینه سازی برای ظهور امام مهدی علیه السلام فعالیت می کند^۱ و آنچه بیش از پیش در میان سخنان سرکرده جریان و همچنین در لابلای منشورات نوشته شده توسط اعضای این گروهک به چشم میخورد، مخالفت آشکار با ولایت فقیه و مراجع عظام تقلید، به عنوان دورکن اسلامی و اساسی نظام می باشد.

❁ ساختار تشکیلاتی فرقه

این جریان از ساختاری مرموز و تشکیلاتی برخوردار است که توجه به هر کدام از طبقات تشکیلاتی آن، احتمال حمایت سرویس های اطلاعاتی غرب از آن را تقویت می کند. برخی از رفتارها و ساختارهای تشکیلاتی این جریان عبارت است از:

■ ۱. تعیین وزراء و مسئولان فرقه

با توجه به اینکه منصور هاشمی سودای تشکیل حکومت^۲ و مبارزه با حکومت های فعلی را در سر می پروراند^۳، از ابتدای امر اقدام به تعیین وزرا و مسئولان حکومتش کرده و از این رهگذر، مدت ماندگاری و وفاداری آنان به جریان را تثبیت کرده است. چنانچه برخی را در سمت وزیر اطلاعات، وزیر جنگ، وزیر

۱. «پس به زمینه سازی برای حکومت اوقیام کردم تا عده و عده ای کافی برای او فراهم آورم...». منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۸.

۲. «چه خوب است که اینان به این اشکال بزرگ رویکردشان پی ببرند و بامن در رویکردی که پیش گرفته ام همراهی کنند تا زمینه برای ایجاد شبکه جهانی الهی و تبعاً تحقق حاکمیت خداوند بر جهان فراهم شود». منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷۰.

۳. «مستبدترین و فاسدترین حکومت ها در سرزمین های اسلامی هستند و ظلمی که در میان مسلمانان است در میان کافران نیست.... با این وصف قتال با ظالم اگرچه کافرنیاست مأذون و مورد یاری خداوند است». منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۵۸.

آموزش و پرورش و غیره و برخی دیگر را در مقام مسئول تبلیغات یا حتی والیان مناطق و محلات برگزیده است. برخی از این مسئولان تعیین شده در خارج از کشور زندگی می‌کنند. به عنوان مثال؛ آقای «میلاد میر» با نام‌های مستعار محمد امیر خلیلی و حسن میرزائی که در خارج از کشور بسر می‌برد، مسئولیت وزارت تبلیغ را به عهده داشته و برای رسیدن به اهداف خیالی خود، در فضای مجازی مشغول به تبلیغ است.

■ ۲. ارتباط سری بین اعضای فرقه

یکی از شاخص‌ترین قوانین موجود در ساختار تشکیلاتی این جریان، رعایت مراتب تشکیلاتی است؛ بنابراین، هر فردی که به این جریان می‌پیوندد، ابتدا باید هویت واقعی خود را به جریان اعلام کند و سپس منتظر پاسخ استعلام جریان در خصوص تأیید یا رد صلاحیت خود باشد.^۱ پس از تأیید صلاحیت عضو جدید، او را با مافوق خود آشنا می‌کنند و نرم‌افزار «وایر» را، در اختیار وی قرار می‌دهند تا تمامی ارتباطات خود با مافوقش را از طریق این نرم‌افزار انجام دهد. فرد جدیدالورود وظیفه دارد تا روزانه به مافوق خود به عنوان اعلام حضور، عبارتی را پیامک کند تا از طریق این پیامک، از صحت و امنیت وی مطلع شوند. چنانچه در ساعت مقرر پیامک به مافوق نرسد، بلافاصله یوزر و پسرورد وی غیر فعال شده و تمامی مکالمات و مکاتبات انجام شده پاک می‌شود. همچنین فرد وظیفه دارد تا هفته‌ای یک بار (شنبه‌ها)، تمامی فعالیت‌های ابلاغی خود را به مافوق خود گزارش دهد.

۱. «هرمؤنی در جهان می‌تواند با منصورهاشمی خراسانی در این نهضت اسلامی همراه شود تا در زمینه‌سازی برای اقامه‌ی اسلام خالص و کامل و تحقق حاکمیت خداوند در زمین، متناسب با توانایی و استعداد خود، نقشی را برعهده بگیرد و برای این کار کافی است که فرم عضویت فعال در این پایگاه را پر کند تا ما از طریق مناسب با او تماس بگیریم و راهنمایی‌های لازم را به او برسانیم». پایگاه منصورهاشمی خراسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۴۸.

■ ۳. ابلاغ شرح وظایف اعضای فرقه

هر کدام از اعضای جریان، وظایفی دارند که به طور مجزّا به آنان ابلاغ می شود. نمونه ای از احکام اجرایی و وظایف فردی پیروان منصور هاشمی در شبکه های اجتماعی به صورت ذیل است:

«برادر سلمان پارسا»

با توجه به فعالیت های گسترده، خالصانه و رضایت بخش شما، اولویت های زیر برای جناب عالی تعیین می شود:

الف. انتشار حداقل دو پُست تبلیغی و جذاب در هفته، در صفحه شخصی خود و انجمن های فعال. طبیعی است هر چه پست های زیبا، وحدت آفرین و مؤثرتری به اشتراک گذاشته شود، روند تبلیغ با کیفیت بالاتری دنبال خواهد شد. ضمناً بنا به پیشنهاد برادرمان، خوب است در ذیل پست های فعال در انجمن ها اظهار نظر کنید و با دقت و ظرافت، گریزی به نهضت مقدس بزنید.

ب. انتشار حداقل هفتاد پست خصوصی با مردم در هفته و معرفی نهضت شریف. می توانید افراد فعال را از طریق انجمن های فعال شناسایی کنید. با توجه به اینکه تجربه نشان داده است از دعوت نامه ها استقبال نمی شود، چت خصوصی دیگر اولییتی ندارد.

ج. اداره و تبلیغ انجمنی که مدیریت آن را بر عهده دارید (انجمن...) و افزایش اعضای آن با کمک مدیر دیگر این گروه (برادر...). در این راستا می توانید با استفاده از گزینه **Invite People** با مردم پست خصوصی به اشتراک بگذارید و در متن آن، ضمن معرفی انجمن، به معرفی نهضت شریف بپردازید و در واقع با یک تیر دو نشان بزنید. همچنین می توانید از گزینه **Share this Community** استفاده بفرمایید.

د. افزایش فالوورها [یا فالوئرها] و اتخاذ تدابیر لازم برای این موضوع. برادر، این چهار مسئولیت را با جدیت پیگیری و در گزارش های خود به آنها اشاره بفرمایید. چنانچه وقت اضافه ای آوردید، دستی بر گروه (...) بکشید. با توجه به ضعف تنظیمات مدیریتی Hangouts، بنای ما بر این است که هراز چند گاهی، مطالبی را که حساسیت برانگیز نباشد، در این گروه قرار بدهیم. همچنان که دعوت بیش از حد مردم به گفتگو در این گروه ممکن است حساسیت بی مورد ایجاد کند؛ بنابراین، به قرار دادن متن یا عکس تبلیغی اکتفا نمایید.

توفیق جناب عالی در عمل به تکلیفتان را از درگاه خداوند متعال آرزو می کنم.

■ ۴. ارسال جزوات آموزشی به اعضای فرقه

یکی از برنامه های تشکیلاتی، ارسال جزوات آموزشی به اعضای فعال در جریان است. این جزوات با عناوین: تمهیدات ضروری برای پیشگیری از وقوع فتنه (دستگیری)، برخورد صحیح با دشمن (نیروهای امنیتی) به هنگام بروز فتنه (دستگیری)، روش حفظ و انهدام اطلاعات محرمانه و غیره در اختیار اعضاء قرار داده می شود تا در حفظ اسرار جریان منصور هاشمی از آن استفاده کنند.

■ ۵. انتخاب نام مستعار تشکیلاتی

استفاده از نام مستعار، یکی از روش های مرسوم در فرقه های انحرافی است تا با استفاده از آن، اسامی حقیقی آنان منتشر نشده و گرفتار مشکلات امنیتی نشوند؛ اما جریان منصور، علاوه بر این هدف، هدف دیگری را از نام مستعار دنبال می کند تا بتواند از این طریق برداشت روانی خود را بر پیروانش داشته باشد.

با توجه به اینکه شعار این جریان «بازگشت به اسلام» است؛ از این رو، جهت همزادپنداری پیروان خود با فضای شعاری جریان، اسامی مستعار را منطبق با صدر اسلام انتخاب می‌کنند. نام‌هایی همچون سلمان، میثم، صالح و غیره.^۱

❁ فضای تبلیغی جریان

این جریان همانند سایر جریان‌های انحرافی، برای تبلیغ خود، از تمامی ظرفیت‌های تبلیغی بهره می‌گیرد که به برخی از موارد اشاره می‌شود:

■ ۱. تبلیغ محیطی

یکی از روش‌های تبلیغی این جریان، تبلیغ محیطی است؛ بنابراین، با توزیع بروشور و شب‌نامه، دیوارنویسی و نصب بنر در اماکن عمومی، سعی بر آن دارند تا محیط‌های فعال و مستعد را به تابلوی اعلانات خود تبدیل کنند.

■ ۲. تبلیغ چهره به چهره

پیروان جریان منصور هاشمی با حضور در تجمع‌های سیاسی، اماکن عمومی و غیره که فضای القاء و پذیرش ناکارآمدی نظام حاکم در ایران مهیاست، سناریوی خود را با تخریب نظام آغاز کرده و با استفاده از برخی روایات مربوط به حکومت‌های پیش از ظهور و بیان ضروری بودن زمینه‌سازی برای ظهور، افراد را با نام «منصور هاشمی خراسانی» به عنوان مُصلح و مُنجی بشریت آشنا می‌کنند. سپس با معرفی کانال ارتباطی خود، فرد دعوت شده را در مسیر تثبیت و امتداد قرار می‌دهند.

این جریان در سال ۱۳۹۳ شمسی، برای اولین بار، پس از اعلام موجودیت از

۱. اسناد اطلاعات مربوط به ساختار تشکیلاتی جریان در نزد نویسنده موجود است.

طریق فضای مجازی اقدام به نشر گسترده کتاب بازگشت به اسلام کرد. جامعه هدف این جریان را اساتید دانشگاه، فرهنگیان و دانشجویان تشکیل می‌دهند؛ بنابراین، تمام تلاش خود را در گام اول برای جذب جامعه هدف تعیین شده صرف کرده و سپس تبلیغات عمومی و مردمی خود را با هدف جذب سیاهی لشکر انجام داده است.

■ ۳. تبلیغ در فضای مجازی

هرچند که موجودیت این جریان با بهره‌گیری از فضای مجازی اعلام شد؛ اما در ادامه کار، سهم استفاده این جریان از فضای مجازی به نسبت سایر جریان‌های انحرافی معاصر، بسیار ناچیز بوده و برای تبلیغ خود از ظرفیت فضای حقیقی و بیرونی استفاده کرده است.

❁ شیوه‌های تبلیغی جریان

جریان منصور هاشمی همانند تمامی جریان‌های انحرافی دیگر، از شیوه‌های تبلیغی گوناگونی استفاده می‌کند تا در جذب حداکثری‌شان مفید باشد و تا حد امکان به منافع خود دست یابد. برخی از روش‌های تبلیغی این جریان عبارت است از:

■ ۱. توجه به خلأها و نقاط ضعف مردم

از محورهای مورد توجه در این جریان، تلاش برای شناسایی نیازهای مخاطبان و موضوعات مورد علاقه آنهاست. آنها برای رسیدن به این منظور با روش‌های گوناگون به شناخت فرهنگ، اعتقادات و آداب و رسوم، احساسات و نقاط ضعف افراد و گروه‌ها اقدام می‌کنند. مبلغان این جریان، با شناسایی نقاط

ضعف، سعی در بزرگ نشان دادن ضعف‌ها و مشکلات افراد داشته و تنها راه حل نجات از آن را در پیوستن به مجموعه خود اعلام می‌کنند. سعی آنان برای این است تا با استفاده از کلمات زیبا و دل‌نشین، مانند دفاع از امام زمان علیه السلام، مبارزه با علمای فاسد، آمادگی برای ظهور، تحقق جامعه نبوی، آزادی، عدالت و غیره خود را به آنان نزدیک کرده و از ناراضایتی‌های مردم به تفصیل سخن می‌گویند تا به این وسیله به قلوب پیروان خود راه یابند.

■ ۲. برخورد عاطفی و محبت‌آمیز

یکی از روش‌های مهم دیگر در تبلیغ این جریان، برخورد عاطفی و محبت‌آمیز است. با توجه به اینکه عموم انسان‌ها، مورد محبت قرار گرفتن را دوست داشته و همواره در صدد هستند که از مزایای عاطفی برخوردار شوند، جریان منصور هاشمی نیز با محبت کردن و مورد توجه قرار دادن افراد خاص، تلاش می‌کند تا رابطه فرد را از خانواده و سایر وابستگان قطع کرده و او را تحت سلطه عاطفی خود قرار دهد.

■ ۳. مخالفت با شخصیت‌های جامعه

جریان منصور هاشمی عمدتاً چنین وانمود می‌کند که منشأ تمامی مشکلات جامعه، شخصیت‌های دینی یا حقوقی جامعه بوده و آنان را بزرگ‌ترین مانع ظهور امام مهدی علیه السلام معرفی می‌کند؛ از این رو، می‌تواند بخش قابل توجهی از مخاطبان خود را از میان همفکران سیاسی خود جذب کند.

■ ۴. ایجاد فضای ارباب و تهدید

تأکید بر اینکه در صورت مخالفت با منصور هاشمی، مانعی برای ظهور محسوب شده و به تبع آن گرفتار بلاهای آسمانی خواهید شد. این روشی است

که منصور هاشمی از آن بهره گرفته و در کتاب خود به آن تصریح کرده است؛ در نتیجه با تقویت حس ترس، به همراه امید به بخشش و عنایات ویژه او، عده‌ای از افراد کم‌سواد را به سوی خود جذب می‌کند.

۵. تولید اصطلاحات جذاب

یکی از روش‌های تبلیغی جریان منصور هاشمی، تولید انبوه واژگان و اصطلاحاتی است که در شکل‌ها، رنگ‌ها و قالب‌های گوناگون خودنمایی می‌کند که بسیاری از افراد به خاطر جاذبه این اصطلاحات، جذب آنان می‌شوند. اصطلاحاتی همچون بازگشت به اسلام، تشکیل سازمان مخفی و غیره که برای افراد تازگی داشته و از این رهگذر به دام آنان گرفتار می‌شوند.

همچنین استفاده از روش‌هایی مانند: «انتخاب و جذب افراد ساده لوح و مشکل دار، تعاریف غیر واقعی از قدرت‌های درونی خود، تعبیر خواب‌های مریدان به شکل دلخواه، تفسیر به رأی احکام دینی و آیات و روایات، تکفیر اشخاصی که با عقاید آنها مخالفت می‌کنند، تعیین وظایف خاص و دادن مأموریت به پیروان و غیره» از جمله تکنیک‌های مختلف این جریان به شمار می‌رود.

اهداف رفتاری منصور هاشمی

برخی از اهداف رفتاری منصور هاشمی عبارت است از:

۱. دعوت به خود

منصور هاشمی برخلاف سیره سفرا و نواب حقیقی ائمه معصومین علیهم‌السلام که همه چیز را معطوف به امام علیه‌السلام می‌دانستند، خود را محور توجهات قرار داده و همه پیروان را به سوی خود می‌خواند. وی در جای جای سخنانش، در پی اثبات و اعلام

برتری هایش بوده و هیچ عبارتی در راستای معرفت‌افزایی مردم در موضوع مهدویت مطرح نکرده است. به عنوان نمونه گفته است: «من شمع شما در تاریکی‌های زمین هستم! به من نزدیک شوید تا روشنایی یابید و از من دوری نجوید که در تاریکی فرو می‌مانید و خداوند به کاری که می‌کنید، آگاه است...»^۱.

■ ۲. مبارزه با علمای شیعه

گویا منصور هاشمی، همانند سایر مدعیان دروغین در عرصه مهدویت، رمز موفقیت خود را در مبارزه با علمای شیعه قرار داده و سعی بر آن دارد تا علما و فقهای زمان را مصداق علمای فاسد معرفی کند؛ به این ترتیب، اولین شعار وی، نفی حاکمیت دینی علماء بوده و جهت سهولت در ترویج افکار خود، همواره در صدد کنار زدن مانع بزرگی به نام علمای شیعه است. چنانچه گفته است: «عالم‌نشان از ثروتمندان و قدرتمندان مغرورترند؛ چرا که احترام مسلمانان به آنان بیشتر و تملقشان از آنان شدیدتر است. تا جایی که آنان را درباره خودشان به اشتباه انداخته و به این توهم دچار کرده است و از دیگران بدترند.^۲ اینان پا به پای عالمان ائمه‌های گذشته رفته‌اند، جز این که آنان، الفاظ شریعت را تحریف می‌کردند و اینان، معانی آن را تحریف می‌کنند! زنهار! از اینان بر حذر باشید که شما را گمراه نکنند همان گونه که عالمان ائمه‌های گذشته آنان را گمراه کردند!»^۳.

■ ۳. از میان برداشتن ابزارهای کشف حقیقت

بیشتر جریان‌های انحرافی و مدعیان دروغین، برای آزادی از قیود دینی و ارائه

۱. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۳۸. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۷۹.

۳. پایگاه منصور هاشمی خراسانی، نامه‌ها، شماره ۷.

ادله انحرافی خود، اقدام به نفی برخی از منابع یا ابزارهای کشف حقیقت کرده و سعی بر آن دارند تا آنها را از میان بردارند. در نتیجه، ممکن است در مواردی با علم رجال یا روایات مخالفت کنند یا در برخی موارد در مقام عقل ستیزی برآیند و با این بهانه که عقل همواره به علت ناتوانی از درک امور شهودی، قادر به فهم و برداشت صحیح از حقایق عالم نیست، آن را کنار بگذارند. منصور هاشمی نیز با این منظور، روایات را بزرگ‌ترین مانع خود دیده و با بهانه اینکه روایات آحاد ظنی الدلالة است، تمامی آنان را به سویی نهاده و عقل را تنها معیار شناخت معرفی می‌کند!

منشورات و تألیفات

تاکنون از سوی منصور هاشمی، کتاب بازگشت به اسلام در سال (۱۳۹۳ ه.ش)، کتاب *مناهج الرسول* در سال (۱۳۹۵ ه.ش)، کتابچه *الکلم الطیب* در سال (۱۳۹۶ ه.ش) و *هندسه عدالت* در سال (۱۳۹۷ ه.ش) و منتشر شده است، به همراه تعدادی نامه و پاسخ به سؤالات که تمامی آنها در پایگاه رسمی وی بارگذاری شده‌اند. کتاب بازگشت به اسلام، در برگیرنده مباحثی پیرامون ضرورت بازگشت به اسلام، موانع و اسباب عدم اقامه اسلام و شناخت اسلام است که در خلال هر بخش، به رد مسئله ولایت فقیه و عدم نیاز به تشکیل حکومت اسلامی اشاره کرده است. اگرچه این کتاب به نام منصور هاشمی منتشر شده؛ اما واقعیت این است که نویسندگان متعددی در نوشتن این کتاب نقش داشته و چند قلم بودن در متن کتاب مشهود و محسوس است و استناد متن این کتاب به این شخص قطعی نیست، ضمن اینکه خود نیز در آخرین صفحه کتاب به این مسئله اشاره کرده و گفته است: «از اومی خواهیم که این عمل صالح را از من و همه کسانی که من را در آن اعانت کردند، بپذیرد»^۱.

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۸۰.

❁ ادعای منصور هاشمی خراسانی

همانطور که معتزله؛ عقل و خرد را به تنهایی برای پیروی از اسلام راستین کافی دانسته و حتی در تعارض حدیث با عقل، عقل را مقدم می‌شمردند، منصور هاشمی نیز متأثر از مبانی معتزله، به بهانه اینکه عقل تنها معیار شناخت است، انبوهی از اخبار آحاد را کنار گذاشته است. نکته قابل توجه اینکه با انتشار کتاب *مناهج الرسول*، پای بر مبنای خود گذاشته و با تمسک به اخبار ضعیف و یا موضوعه، سعی در اثبات ادعاهای خود به عنوان سفیر و فرستاده امام مهدی علیه السلام، اولین مهدی از مهدیان اثنی عشر، خلیفه خدا در زمین، داناترین مردم پس از امام مهدی علیه السلام، صاحب معجزه و ده‌ها ادعای دیگر داشته است.

برخی از ادعاهای منصور هاشمی عبارتند از:

۱. من زمینه ساز ظهور امام مهدی علیه السلام هستم: «من روزگاری چند در اطراف زمین سیر می‌کنم و در پی مردمانی شایسته می‌گردم تا عده‌ای کافی از آنان را گرد آورم و برای حفاظت، اعانت و اطاعت از مهدی آماده گردانم تا چون خداوند از گردهمایی و آمادگی آنان آگاهی یابد، دسترسی به مهدی را برای آنان میسر گرداند و زمینه حاکمیت او پس از آن را فراهم کند تا تمهیدی برای ظهور او باشد؛ با توجه به اینکه اگر امروز این کار انجام شود، نه تنها به طور قطع فردا او ظهور می‌کند؛ بلکه امشب دسترسی به او ممکن می‌شود... ولی تاکنون هر چه بیشتر جستجو کرده‌ام، کمتر یافته‌ام، تا جایی که دیگر خسته و سرخورده شده‌ام؛ چرا که گویی زمین از مردمان شایسته خالی است...»^۱

۲. کشته شدن من، مانع فرج شما است: «اگر من در میان شما کشته شوم، هر آینه خداوند بر شما غضب می‌کند و فرج شما را هزار سال دیگر به تأخیر می‌اندازد و آن گاه نه سرپرستی برای خود می‌یابید و نه پشتیبانی...»^۲

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۴۰. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، *مناهج الرسول*، ص ۱۳۰.

۳. من شمع شما در تاریکی هستم: «من شمع شما در تاریکی های زمین هستم! به من نزدیک شوید تا روشنایی یابید و از من دوری نجوید که در تاریکی فرو می مانید و خداوند به کاری که می کنید، آگاه است...»^۱

۴. امام مهدی علیه السلام از من است و من از امام مهدی علیه السلام هستم: «به زودی مردی به سراغشان می آید که از من است و من از او هستم، پس آنان را بر شمشیر حواله می کند تا اینکه بپذیرند، آگاه باش که او به آنان جز شمشیر نمی دهد و از آنان جز شمشیر نمی گیرد در حالی که مرگ زیر سایه شمشیر است»^۲

۵. مخالف من، مانع ظهور است: «هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است...»^۳

۶. مخالفین را به سزای عملشان می رسانم: «و من اگر در زمین تمکن یابم، آنان را به سزای عملشان خواهم رساند؛ چرا که برداشتن آنان از سر راه مهدی، بر هر مسلمانی که متمکن از آن باشد، واجب است...»^۴

۷. فرستاده امام مهدی علیه السلام هستم: «هرآینه مثل من در میان اهل خراسان مثل مسلم بن عقیل در میان اهل عراق است؛ پس بنگرید که با من چگونه می کنید؛ زیرا به خدا سوگند مهدی برای چیزی قیام می کند که حسین برای آن قیام کرد و هر کس مهدی را یاری کند مانند کسی است که حسین را یاری کرده و رستگاری برای کسی است که به پیمان خود با او وفادار است؛ و السلام»^۵

۸. آمده ام تا بهترین ها را برای امام مهدی علیه السلام انتخاب کنم: «آگاه باشید که من بهترین های شما را برای مهدی بر می گزینم همان طور که زنبور عسل بهترین گل ها را برای ملکه ی خود گزینش می کند!»^۶

۱. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۱۳۸. ۲. همان، ص ۷۶.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

۴. همان، ص ۲۵۶.

۵. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، نامه ها، شماره ۹. ۶. همان، گفتارها، شماره ۸، کد ۳۲.

۹. دشمنی با منصور دشمنی با اهل بیت علیهم السلام و ثقلین است: «با من دشمنی می‌کنند در حالی که من به سوی اهل بیت دعوت می‌کنم پس با اهل بیت دشمنی می‌کنند».^۱

۱۰. نهضت منصور، ادامه نهضت انبیاء است: «نهضت عملی او نیز استمرار نهضت عملی آنان برای اقامه اسلام حقیقی در جهان و مبارزه با ظلم و بدعت هاست».^۲

۱۱. منصور با روح القدس ارتباط دارد: «هرآینه روح القدس به دلم انداخت که یاجوج و ماجوج در قبیله ای از قبایل مغول بودند».^۳

۱۲. منصور، عالم‌ترین فرد پس از امام مهدی علیه السلام است: «اگر با من بمانی به تو مردی را نشان می‌دهم که از من عالم تراست، به او مهدی گفته می‌شود».^۴

۱۳. منصور فرستاده ای از جانب خداوند است: «خداوند بنده ای از بندگاناش را از جایی که آفتاب میدمد برانگیخت با حکمت و اندرز نیکو تا عهد او را به یاد آنان آورد و آنان را به سوی خلیفه‌اش در زمین از عترت و اهل بیت پیامبرش دعوت کند، باشد که آنان بازگردند و آن بنده من هستم، پس دعوت مرا اجابت کنید و به سوی مهدی بازگردید تا گناهانتان آمرزیده شود».^۵

۱۴. منصور بر پایه بینه از جانب پروردگارم قیام کرده است: «شاید شما گمان می‌برید که من بر پایه رأیی که دیده‌ام یا حدیثی که شنیده‌ام به این کار قیام کرده‌ام. کسانی که پیش از من بودند گمراه شدند، ولی من بر پایه بینه از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است».^۶

۱. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۹۴. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، الکلم الطیب، ص ۷.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۵۵. ۴. همان، ص ۲۲.

۵. منصور، هاشمی خراسانی، الکلم الطیب، ص ۴۵.

۶. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۱۳۲.

۱۵. منصور صاحب وصیت و بینه است: «احمد بن عبد الرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: شنیدم منصور می‌فرماید: هر کس بدون اذن خداوند بر مردم سلطه یابد، سپس بگوید هر کس از من اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده و هر کس از من نافرمانی کند از خداوند نافرمانی کرده، او دجال است اگرچه دارای علم و صلاح باشد! گفتم: اذن خداوند با چه چیزی شناخته می‌شود؟ فرمود: اذن خداوند تنها با آیتی بینه یا وصیتی ظاهره شناخته می‌شود! گفتم: آیتی بینه چیست؟ فرمود: آیتی که پیامبر یا وصی پیامبری آن را وعده داده است، ... گفتم: وصیتی ظاهره چیست؟ فرمود: آن این است که به شهر پیامبر یا وصی پیامبری داخل شوی پس در آن از عامه و کودکان و پیرزان بررسی که فلانی به چه کسی وصیت کرد؟ پس بگویند: به فلانی پسر فلانی! گفتم: به خدا سوگند برای دجالان هیچ راهی باقی نگذاشتی که از آن وارد شوند؟ فرمود: من برایشان باقی نگذاشتم؟! بلکه خداوند برایشان باقی نگذاشت! خواست که رخنه ای را ببندد پس بست».^۱

۱۶. منصور صاحب عهدی از جانب خداست: «به کسی که دانه و هسته را شکافت سوگند که اگر عهد خداوند با ما و فضل او بر شما نبود هرآینه از شما کناره می‌گرفتم».^۲

۱۷. مخالفین منصور در آتش جهنم هستند: «آنان از ارباب دنیا جانب داری می‌کنند و در خدمت زورمندان و زرداراند و نصیب آنان در آخرت جز آتش نیست».^۳

۱۸. منصور قصد تشکیل حکومت دارد: «حکومتی که جناب منصور در صدد تشکیل آن است، حکومت مهدی است که مانند هر حکومت دیگری، در صورت تحقق زمینه های آن قابل تشکیل است و مشروعیت تحقق زمینه

۱. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۲۱۴. ۲. همان، ص ۱۳۲.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، الکلم الطیب، ص ۱۶.

های آن با محوریت تشکیل اجتماع مذکور، از توابع مشروعیت حکومت مهدی است.^۱

۱۹. بیعت با منصور واجب است: «رجوع کنید به روایات متواتر و مشهور فریقین درباره مردی معروف به منصور که با پرچم های سیاه از خراسان بزرگ برمی خیزد و به سوی اهلیت پیامبر ﷺ فرا می خواند و برای حکومت مهدی زمینه سازی می کند و شتافتن به سوی او به بیعت با او اگر چه چهار دست و پا بر روی برف بر هر مسلمانی واجب است».^۲

۲۰. منصور صاحب معجزه است: «چنانکه بنا بر اخبار متواتر، امام مهدی علیه السلام با «ندایی آسمانی» به عنوان نصی إعجاز آمیز از جانب خداوند بر مصداق او شناخته میشود و وزیر او منصور خراسانی با «کف دستی آسمانی» به عنوان نصی إعجاز آمیز از جانب خداوند بر مصداق او شناخته می شود؛ زیرا در زمان ظهور آنها، که زمین از ظلم و جور پر شده است، صاحب معجزه ای ظاهر نیست تا آنها را با «نص» معرفی کند و با این وصف، برای شناخت آنها طریقی جز «معجزه» وجود ندارد».^۳

۲۱. من مهدی هستم: «من مهدی به سوی خدا و خلیفه اش هستم ولی مهدی، مهدی آل البيت است».^۴

۱. منصور، هاشمی خراسانی، مجموعه پرسش و پاسخ ها، ج ۲، ص ۱۳.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، هندسه عدالت، ص ۶۷. توضیح اینکه: آنچه منصور از آن با عنوان روایات متواتر یاد می کند، تنها روایتی از اهل سنت است که در آن نامی از منصور برده نشده و به پرچم های خراسان اشاره دارد {الفتن ابن حماد، ص ۲۱۴} و در روایتی دیگر از اهل سنت که اشاره به قیام اهل خراسان دارد، منصور را از اهالی کوفه دانسته است {الفتن ابن حماد، ص ۲۱۲} که هر دو روایت با شخصیت مذکور مطابقت ندارد.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، مجموعه پرسش و پاسخ ها، ج ۲، ص ۱۸۲.

۴. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۳۸.

۲۲. منصور، عالی‌ترین مقام شبکه الهی است: «مهدی نام ظاهری خلیفه خداوند نیست بل عنوانی عام مانند امام است که در هر زمانی بر عالی‌ترین مقام شبکه الهی اطلاق می‌شود».^۱

۲۳. منصور، مهدی اول از دوازده مهدی است: «روایاتی در دست هستند که از تداوم خلافت پس از مهدی و انتقال آن به یازده یا دوازده مهدی دیگر از فرزندان حسین خبر می‌دهند که نخستین آنان مردی خراسانی به نام منصور است».^۲

۲۴. منصور آموزگاری مهربان و راستگواست: «من برای شما آموزگاری راستگو و مهربانم و شما را به سوی بهترین‌ها کار فرامی‌خوانم».^۳

۲۵. منصور از راسخان در علم است: «محمد بن عبدالرحمن به منصور گفت: ... گواهی می‌دهم که تو از راسخان در علم هستی! پس آیا اذن می‌دهی سرت را ببوسم؟ فرمود: آری، پس سراورا بوسیدم».^۴

۲۶. منصور از عالم بالا است: «یونس بن عبدالله ختلائی به منصور گفت: ... به خدا سوگند هرگز کسی مانند تو را ندیدم؛ چنانچه گویی از عالم بالا هستی! پس با انگشت به دهان خود اشاره کرده، یعنی سکوت کن، پس سکوت کردم».^۵

۲۷. بررسی سندی حدیث، باطل است: «منصور گفت: ... به کتابی درباره رجال حدیث نظر می‌کردم، پس من را به خنده انداخت! فلانی گفت صدوق است و فلانی گفت که فلانی کذاب است! ... به منصور گفتم که اهل حدیث

۱. همان، ص ۱۴۸.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، مجموعه‌ی پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۲، ص ۳۵۶. لازم به توضیح است که روایات مربوط به مهدیین در کتاب درسته نقد و بررسی جریان احمد الحسن، علی محمدی هوشیار، ص ۱۲۱ مورد بررسی قرار گرفته است، ضمن اینکه در آن روایت، نامی از منصور و یا هر نام مشابه با آن برده نشده است.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، مناہج الرسول، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۵۹.

۴. همان، ص ۵۶.

گمان می‌کنند که هرگاه سندش نزد آنان صحیح باشد، موجب یقین باشد! گفت: اهل حدیث تعقل نمی‌کنند».^۱

۲۸. منصور معترف سنت حقیقی پیامبر اکرم ﷺ است: «اگر آنان از من پیروی کنند، آنان را به روش‌های پیامبر رهسپار می‌سازم و به سنت‌های او رهنمون می‌شوم، آنگاه من را نه دروغگو خواهند یافت و نه پنهان کننده».^۲

۲۹. تمسک به روایت، وارد شدن در تاریکی است: «مردی به منصور گفت: خود را جز نجات یافته و فلانی را جز از هلاک شدگان نمی‌بینم! آن جناب گفت: این مرد مغروری است! چه چیزی تو را از آن آگاه کرد؟ گفت: برای اینکه من به روایت اخذ می‌کنم و فلانی به رأی اخذ می‌کند! منصور گفت: روایت را واگذار همانطور که رأیت را واگذاری؛ زیرا آن دو تاریکی‌هایی هستند که برخی بر روی برخی دیگرند و نمی‌دانم کدام یک از دیگری تاریک‌تر است».^۳

۳۰. منصور تابع سنت خلفای راشدین است: «منصور گفت: اگر می‌توانستم همه حدیث را پاک می‌کردم... و اگر چیزی از آن را باقی می‌گذاشتم، هرآینه این را باقی می‌گذاشتم: بر شما باد به سنت من و سنت خلفاء راشدین که مهدیین بعد از من هستند، پس به آنها تمسک جوئید و آنان را با دندان بگیرید».^۴

اینها بخشی از ادعاهای منصور هاشمی خراسانی است که بر اساس آن، عده‌ای را به دور خود جمع کرده و با استفاده از آنان، سخنان انحرافی و گمراه کننده‌اش را منتشر می‌کند.

۱. منصور، هاشمی خراسانی، مناہج الرسول، ص ۷۲. ۲. همان، ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۴. ۴. همان، ص ۹۵.

سوالات درس

۱. دو مورد از منشورات منصور هاشمی خراسانی را بنویسید.
۲. ساختار تشکیلاتی فرقه بارگشت به اسلام را توضیح دهید.
۳. دو مورد از روش تبلیغی جریان منصور را نام ببرید.
۴. فضای تبلیغی فرقه منصور هاشمی را تبیین کنید.
۵. سه مورد از ادعاهای منصور هاشمی را نام ببرید.



درس چهارم

بازگشت به اسلام

❁ مقدمه یکم؛ (معیار شناخت)

نقد مبانی و برخی از ادعاهای این جریان، براساس کتاب بازگشت به اسلام انجام شده و در ابتدای هر بخش، پس از ارائه متن موجود در کتاب مذکور، اشکالات و ایرادات آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. منصور هاشمی خراسانی؛ کتاب بازگشت به اسلام را اینگونه آغاز کرده است:

معیار شناخت به نحو کلی و معیار شناخت اسلام به نحو جزئی، مقتضی تقدیم چند مقدمه است:

■ ۱. ضرورت معیار شناخت

«برای شناخت هر چیزی در جهان، به معیاری نیاز است و شناخت اسلام از این قاعده مستثنا نیست. منظور از شناخت، تمییز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمییز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط و این هنگامی ممکن است که معیاری برای تمییز وجود داشته باشد»^۱.

■ ۲. وحدت معیار شناخت

«اختلاف مسلمانان، معلول اختلاف شناخت آنها از اسلام است؛ به این معنا

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷.

که افراد و گروه‌های مختلف مسلمانان، شناخت‌های مختلفی از اسلام دارند و شناخت دیگران از آن را بر نمی‌تابند. روشن است که رهایی از این اختلاف، بدون دستیابی به شناختی واحد ممکن نیست و برای دستیابی به شناختی واحد، به معیاری واحد نیاز است.^۱

■ ۳. بداهت معیار شناخت

«منظور از شناخت، چیزی است که خود به خود شناخته شده است و موجب شناخت چیزهای دیگر می‌شود؛ به این معنا که برای شناخت آن به چیز دیگری نیاز نیست و چیزهای دیگر به وسیله آن شناخته می‌شود. این به آن معناست که معیار شناخت، خود نیازی به شناخت ندارد؛ چرا که اگر خود نیازی به شناخت داشته باشد، شناخت آن نیز خود به معیاری نیازمند خواهد بود و این به معنای تسلسل است که امکان ندارد.

تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، عقل است؛ چرا که عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوه مدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد. به عبارتی دیگر، برای عقل جایگزینی نیست که در عرض آن قرار داشته باشد و بتواند از آن بی‌نیاز کند و این یک امر محسوس و وجدانی است.^۲

عقل خاستگاه اصلی معرفت و معیار نخستین علم است و حجیت آن به طور قطع بدیهی است؛ چرا که تصور آن جز با تصدیق آن ممکن نیست و تصدیق آن از تصور آن جدایی نمی‌پذیرد؛ بلکه می‌توان گفت: حجیت، خود یک مقوله عقلی است و معنایی جز کاشفیت از واقع، برای عقل ندارد و با این وصف، اثبات حجیت برای عقل، مانند اثبات حجیت برای حجیت است! به بیان دیگر،

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷. ۲. همان، ص ۲۱.

حجیت هر چیزی که برای اثبات حجیت عقل به آن استدلال شود، از حجیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجیت عقل نیازمند است؛ همچنان که مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن، ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز بی‌معناست.^۱

کسانی که عقل را حجت نمی‌دانند، به محدود بودن ادراکات آن نظر دارند و می‌پندارند که با این وصف، نمی‌تواند معیار شناخت باشد؛ در حالی که محدود بودن ادراکات عقل، به معنای غلط بودن آنها نیست و مانع از حجیت آن نمی‌شود؛ بلکه به معنای کمتر بودن آنها در مقایسه با ادراکات الهی است که مقتضای مخلوق بودن عقل و محدودیت ذاتی مخلوق است؛ بنابراین، عقل همه چیز را نمی‌داند؛ ولی هر چیزی که می‌داند، صحیح دانسته می‌شود و همین برای حجت بودن آن کافی است.^۲

نقد و بررسی

منصور هاشمی در تعریف «شناخت» آورده است: «منظور از شناخت، تمییز یک چیز از چیز دیگر است، مانند تمییز خوب از بد، یا حق از باطل، یا صحیح از غلط و این هنگامی ممکن است که معیاری برای تمییز وجود داشته باشد».^۳

تعریف ارائه شده برای شناخت، اشکالات عمده‌ای دارد که در دو محور بررسی می‌شود:

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۴. ۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۱۷.

■ محور اول

مشخص نیست، منظور منصور هاشمی از شناخت، معرفت است یا علم؛ در حالی که بین این دو واژه فرق واضحی وجود دارد که به مواردی اشاره می‌شود: اولاً، راغب اصفهانی^۱، فیومی^۲ و ابن فارس^۳، معرفت را اخص از علم آورده و نسبت بین آنها را عموم و خصوص مطلق دانسته‌اند؛ به این معنا که هر معرفتی علم است؛ اما هر علمی معرفت نیست. علاوه بر آن، ضد واژه معرفت را انکار و ضد واژه علم را جهل انگاشته‌اند.

ثانیاً، علم به شناخت اجمالی و تفصیلی اطلاق می‌شود؛ در حالی که معرفت، شناخت همراه با جزئیات و تفصیل است.^۴

ثالثاً، آن شناختی را که توسط حواس پنج‌گانه کسب شود، معرفت و آنکه با یکی از حواس حاصل شود، علم می‌گویند.^۵

رابعاً، برخی علم را مطلق آگاهی و معرفت را علم و آگاهی همراه با اطمینان و سکون نفس دانسته‌اند.^۶

خامساً، اگر در خصوص مسئله‌ای آگاهی پیشین برای فرد باشد یا نباشد، به آن آگاهی علم اطلاق می‌شود؛ اما معرفت صرفاً در جایی است که از قبل به آن آگاهی داشته و سپس فراموش کرده و باری دیگر ادراک کرده باشد.^۷

گذشته از این تفاوت‌ها، چنانچه منصور هاشمی شناخت را همان علم می‌داند، باید بداند که علم به علم حضوری و حصولی^۸ تقسیم شده و اگر مراد او از

۱. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۶۰. ۲. غزالی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۰۴.

۳. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۸۱. ۴. عسکری، الفروق فی اللغة، ص ۷۳.

۵. غزالی، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۴۰۴. ۶. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۲۸۱.

۷. شیخ فریدالدین، طریحی، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۹۶.

۸. علم انسان بردو نوع است: علم حضوری و علم حصولی (علم فکری). بین علم حضوری و علم حصولی تفاوت‌هایی وجود دارد که برخی از آنها عبارت است از:

شناخت همان معرفت است، باید در نظر داشته باشد که معرفت نیز به دو دسته معرفت فطری^۱ و معرفت اکتسابی^۲ دسته‌بندی شده است؛ بنابراین، باید براساس این مطلب، اولاً، مراد خود از شناخت را مشخص کند و ثانیاً بگوید که درصدد تعیین معیار برای کدام دسته از کدام مفهوم است؟ آیا می‌خواهد معیاری برای علم حضوری مشخص کند یا اینکه معیار علم حصولی را مورد بحث قرار داده است. آیا می‌خواهد معیاری برای معرفت فطری معرفی کند یا اینکه معیار معرفت اکتسابی مورد نظر اوست؟

اما آنچه در این میان مهم است، تبیین معیار در معرفتی است که فطری بوده و اکتسابی نیست؛ بنابراین، باید مشخص شود که چگونه عقل می‌تواند معیاری برای این دسته از معرفت باشد؛ در حالی که معرفت فطری و غیراکتسابی هیچ نیازی به معیار و ابزار ندارد. در روایات متعددی به این نوع از معرفت اشاره شده

الف. در علم حصولی، واقعیت معلوم غیر از واقعیت علم است؛ یعنی کاشف و مکشوف یا حاکی و محکی دو چیز است؛ ولی در علم حضوری، واقعیت علم عین واقعیت معلوم است.

ب. در علم حصولی، این سؤال پیش می‌آید که آیا شناخت و علم انسان، مطابق با واقع است یا خیر؛ ولی در علم حضوری، شناخت و علم انسان همان واقع است و سؤال کردن از مطابقت و عدم مطابقت معنا ندارد.

ج. علم حضوری عین وجود است؛ ولی علم حصولی کاشف و حاکی از وجود است.

د. علم حضوری بدون واسطه صورت ادراکی حاصل می‌شود؛ ولی علم حصولی با واسطه صورت ادراکی به دست می‌آید؛ یعنی واسطه‌ای بین عالم و معلوم وجود دارد که آگاهی به وسیله آن حاصل می‌شود؛ به عبارت دیگر، علم آن گاه حصولی است که بین فاعل شناسایی (سوژه) و متعلق شناسایی (ابژه) واسطه‌ای به نام صورت ادراکی در کار باشد.

ه. علم حضوری خطاناپذیر است، برخلاف علم حصولی که احتمال خطا در آن می‌رود.

و. در علم حضوری، عالم دارای معلوم و دارای واقعیت است؛ ولی در علم حصولی، عالم دانای به معلوم و دانای به واقعیت است. رک. حسین، معصوم، مطالعات عقل محض در فلسفه کانت.

۱. معرفت فطری معرفتی از سوی خداوند است که در ضمیر و نهاد انسان نهادینه شده است. رک. صدوق، التوحید، ص ۳۲۹.

۲. معرفت اکتسابی، در مقابل معرفت فطری است که نتیجه فعل انسان است. ملاحمی خوارزمی، المعتمد فی اصول الدین، ص ۲۴.

که از سنخ اکتسابی نبوده؛ بلکه فطری و موهبتی از جانب خداوند به انسان است:

عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْمَعْرِفَةِ أَهِيَ مُكْتَسَبَةٌ فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ عَطَائِهِ هِيَ قَالَ نَعَمْ وَلَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ وَلَهُمُ اكْتِسَابُ الْأَعْمَالِ ...؛ ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام سؤال شد آیا معرفت اکتسابی است؟ فرمود: خیر. سؤال شد آیا از جانب خداوند و عطای الهی است؟ فرمود بله. مردم در معرفت دستی ندارند و برای آنان اکتساب عمل است.^۱

از امام صادق عليه السلام نقل شده است:

عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: «لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا وَ لِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ وَلِلَّهِ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا؛ مردم وظیفه‌ای در شناخت خداوند ندارند و این حق آنان بر خداست که خود را بشناساند و مردم در برابر خدا وظیفه دارند که چون خدا خود را بر آنان شناساند، او را بپذیرند».^۲

همچنین در روایتی دیگر آمده است:

عَنْ يُونُسَ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: «أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كَلَّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ. عبد الاعلی می‌گوید به امام صادق عليه السلام عرض کردم: خدا خیرتان دهد! آیا برای مردم ابزاری برای شناخت قرار داده شده است؟ فرمود: نه. عرض کردم: آیا برای مردم تکلیفی درباره کسب معرفت وجود دارد؟ فرمود: بیان بر عهده خداوند است».^۳

۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۴.

۱. صدوق، التوحید، ص ۴۱۶.

۳. همان، ص ۱۶۳؛ احمد بن محمد، برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۷۷؛ التوحید، ص ۴۱۴.

حتی در خصوص علم حضوری نیز روایاتی وجود دارد که دست بشر را از دریافت آن کوتاه کرده و آن را نور و موهبتی از جانب خداوند به انسان معرفی کرده‌اند؛ بنابراین، چگونه ممکن است که برای چنین علمی ابزار و معیاری در نظر گرفت؟ چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يُبْدِيَهُ؛ علم به یادگیری نیست؛ بلکه نوری است در قلب هر کسی که خدا هدایتش را اراده کرده است».^۱

همچنین از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ؛ علم نوری است که خداوند آن را در قلب هر کسی که بخواهد قرار می‌دهد».^۲ در روایتی دیگر آمده است: «لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُعَلِّمُ لَهُمْ فَإِذَا عَلَّمَهُمْ فَعَلَّيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا؛ مردم چیزی نمی‌آموزند، مگر اینکه آموزش دهنده آنان خداوند است. پس زمانی که خداوند به آنان آموخت، بر عهده آنان است که یاد گیرند».^۳

پس تا اینجا مشخص شد که معرفت فطری و علم حضوری، از جانب خداوند بوده و انسان را یارای دخالت در آن نیست و براین اساس، تعیین معیار برای آن دو، همانند تعیین معیار برای بدیهیات است؛ در نتیجه؛ اطلاق در تعیین معیار برای شناخت صحیح نبوده و چنانچه منصور بخواد درباره تعیین معیار برای شناخت سخن بگوید، صرفاً می‌تواند درباره معرفت اکتسابی و علم حصولی صحبت کند.

■ محور دوم

تعریف منصور هاشمی از شناخت، تعریف به حد (تعریف به ذاتیات) نبوده؛

۱. طبرسی، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ص ۳۲۶. ۲. جعفرین محمد علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۱۶.

۳. خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۰۰.

بلکه تعریف به رسم (احکام و عوارض آن) است؛ در حالی که باید برای تبیین ماهیت شناخت، از تعریف به حد استفاده می‌کرد تا برای مخاطب مشخص شود که منظور او از شناخت چیست و دقیقاً می‌خواهد به مخاطب خود چه نتیجه‌ای را القاء کند.

به عبارت دیگر، تمییز یک چیز از چیز دیگر، تمییز خوب از بد، حق از باطل و صحیح از غلط که منصور هاشمی در تعریف شناخت آورده است، از نتایج شناختی است که برای انسان درباره مسئله خاصی حاصل می‌شود؛ از این رو، هیچ گاه نمی‌توان «نتیجه شناخت» را به عنوان «تعریف شناخت» در نظر گرفت. وی در ادامه و پس از بیان نتیجه شناخت به جای تعریف شناخت، مسئله معیار شناخت را مطرح کرده است تا به واسطه آن صحت تشخیص خوب از بد و حق از باطل را برای مسلمانان روشن کند؛ بنابراین، در ادامه تعریف آورده است: «روشن است که بدون معیار، قضاوت ممکن نیست و اگر فرضاً ممکن باشد نیز هر کسی به گونه‌ای قضاوت خواهد کرد و این خود نهایتاً قضاوت را ناممکن خواهد ساخت؛ زیرا بدون معیار، نمی‌توان تشخیص داد که کدام قضاوت درست و کدام نادرست است»^۱.

آنچه تاکنون در سخنان منصور هاشمی در هاله‌ای از ابهام مانده، این است که بالأخره معلوم نشد که وی به دنبال معرفی معیار برای چه چیزی است؟ آیا او در صدد معرفی معیاری برای شناخت است یا اینکه می‌خواهد معیاری برای تمییز اضداد معرفی نماید! این ابهام از آنجا نشأت می‌گیرد که در ابتدای سخن، قصد تعریف شناخت را داشته و عملاً تعریف تمییز را ارائه کرده است؛ به عبارت دیگر، آنچه منصور هاشمی به عنوان «معیار» شناخت می‌خواهد مطرح کند، معیاری

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷.

برای عوارض و احکام شناخت (تمییز) است، نه اینکه معیاری برای شناخت بوده باشد. به عبارتی: «ما قُصِدَ لَمْ يَقَعْ وما وَقَعَ لَمْ يُقْصَد»^۱. بنابراین، با توجه به دیدگاه علمای اسلام که شناخت را به «مطلق علم و آگاهی و اطلاع»^۲ تعریف کرده‌اند، چنانچه شخصی بخواهد معیاری برای حصول شناخت در نظر بگیرد، باید معیاری برای «شناخت و عدم شناخت» و به عبارتی، معیاری برای «علم و عدم علم» معرفی کند؛ در صورتی که براساس تعریف و مراد منصور هاشمی، معیار مطرح شده، معیاری برای تمییز خوب از بد، حق از باطل و صحیح از غلط است.

✿ معیار بودن عقل

منصور هاشمی از معیاری به نام عقل پرده برداشته و آن را به عنوان تنها معیار شناخت معرفی کرده و آورده است: «تنها چیزی که می‌تواند معیار شناخت انسان باشد، عقل است؛ چرا که عقل، تنها ابزار شناخت آدمی است و قوه مُدرکه‌ای جز آن در نفس او وجود ندارد»^۳.

ابهام تعریف شناخت از منصور هاشمی، دو فرض را پیش روی قرار می‌دهد که بررسی می‌شود:

الف. چنانچه منصور هاشمی متوجه اشتباه در تعریفش نشده و در واقع امر درصدد بیان معیاری برای «تمییز» اضداد است، باید گفت هیچ گاه عقل نمی‌تواند به عنوان معیاری برای تمییز در نظر گرفته شود؛ زیرا معیار تمییز در تمامی

۱. قاعده تبعیت عقد از قصد که به قاعده «العقود تابعة للقصد» شهرت دارد، یکی از قواعد معروف فقهی است که مورد پذیرش فقهای شیعه، عقلا و نیز همه مسلمانان است؛ بنابراین، قاعده مذکور یک امر یدیهی است و نیازی به استدلال ندارد.

۲. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، ص ۲۷۸.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۱.

حوزه‌های شناختی، مبتنی بر شناخت یکی از طرفین (حق و باطل، کوچک و بزرگ، تمیز و کثیف و غیره) است و به واسطه شناخت یک طرف، به شناخت ضد آن دست می‌یابیم، ضمن اینکه شناخت هر کدام از اضداد هم، براساس معیارهای متفاوت و متناسب با آن میسر است. به عبارت دیگر، معیار تمیز، شناخت است و معیار شناخت در هر حوزه شناختی متغیر است.

ب. اگر مراد منصور هاشمی از تعریف یاد شده برای شناخت، معرفی معیاری برای «شناخت» باشد، گفته می‌شود عقل از درک تمامی حوزه‌های شناختی ناتوان است و به تبع نمی‌تواند به عنوان معیاری برای تمامی حوزه‌های شناختی قلمداد شود؛ همچنان که منصور هاشمی نیز در جایی از سخنانش به ناتوانی عقل از ورود به تمامی حوزه‌های شناختی اقرار کرده و گفته است: «عقل همه چیز را نمی‌داند؛ ولی هر چیزی که می‌داند، صحیح دانسته می‌شود و همین برای حجت بودن آن کافی است».^۲

بر اساس همین سخن، هنگامی که عقل همه چیز را نداند، به تبع نمی‌تواند معیار شناخت برای همه چیز باشد؛ از این رو، نمی‌توان آن را معیاری فراگیر در تمامی حوزه‌های شناختی دانست. لذا طبق این اقرار از منصور، عقل همیشه و در همه جا نمی‌تواند معیار شناخت باشد و بر این اساس قاعده اولیه منصور از عمومیت ساقط می‌گردد. ضمن اینکه اگر بخواهیم معیار بودن عقل را برای شناخت همه چیز بپذیریم، به معنای این نیست که حضور عقل، تضمینی برای صحت شناخت باشد؛ بلکه ممکن است عقل در تشخیص خوب از بد و حق از

۱. چنانچه در زبان اهل علم شایع است که «تُعرف الاشياء باضدادها». البته مقصود از «شناختن» تعریف اصطلاحی منطقی نیست؛ زیرا در منطق ثابت شده که اشیاء را از طریق ضد و نقطه مقابلشان نمی‌شود تعریف کرد، همان طوری که مقصود از «ضد» در اینجا منحصربه ضد اصطلاحی نیست که در فلسفه با «نقیض» فرق دارد. مقصود از ضد در اینجا، مطلق نقطه مقابل است. مرتضی، مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ص ۱۲۲.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۹.

باطل اشتباه کند، همان طور بسیار اتفاق می افتد که عقل از مقدمات غلط، نتیجه غلط می گیرد. مخصوصاً این مسئله در رابطه با حوزه شناخت دین، کاملاً ملموس بوده و نتیجه تمسک به عقل، جهت اخذ دین را گرفتار شدن در قیاس های باطل دانسته اند. چنانچه امام سجاد (ع) در روایتی فرموده است:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرْأَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَايِيسِ الْفَاسِدَةِ وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنِ اقْتَدَى بِنَا هُدِيَ وَمَنْ كَانَ يَعْمَلُ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئاً مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ نَقْضِي بِهِ حَرْجاً كَفَرَ بِالَّذِي أُنْزِلَ السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ؛ همانا دین خدا را با عقل مردم و نظریات باطل و مقایسه ای فاسد شده نمی توان به دست آورد. دین خدا به دست نمی آید، مگر با تسلیم. پس هر کسی که تسلیم امر ما شود، در راه درست است و کسی که به ما اقتدا کند، هدایت می شود و کسی که به قیاس و نظر شخصی عمل کند، هلاک می شود و کسی که در باور خود چیزی غیر از آنچه ما گفته ایم را بیابد، به نازل کننده سوره حمد و قرآن عظیم کافر شده؛ در حالی که نمی داند»^۱.

برای نمونه، به برخی حوزه های شناختی اشاره می شود که عقل از ورود به عرصه آن ناتوان و عاجز است:

■ ۱. معیار شناخت اصول و فروع اعتقادی

قرآن کریم و اهل بیت (ع)، تنها معیار شناخت اصول و فروع اعتقادی و باورهای دینی هستند که با وجود ثقلین، هر کدام از ائمه هدایت و ائمه کفر، حق و باطل، هدایت و ضلالت، معروف و منکر، عبادت و عصیان، ایثار و ذلت، ظلم و عدالت و غیره که مصادیقی برای اعتقادات و باورهای دینی هستند، شناخته

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۲۴.

شده و در این میان، نقش عقل، دریافت و تطبیق معیارهای نقلی (قرآن کریم و ائمه اهل بیت) با مصادیق آن است.

□ قرآن کریم

قرآن کریم برترین معیار برای شناخت باورهای دینی است؛ چنانچه قرآن کریم درباره معیار بودن خود فرموده است: «﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ زوال ناپذیر است کسی که بر بنده خود فرقان [کتاب جداسازنده حق از باطل] را نازل فرمود تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد».^۱

همچنین امیرمؤمنان علی (ع) درباره این معیار بزرگ می‌فرماید: «كِتَابُ اللَّهِ تَبْصُرُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُونَ بِهِ، وَتَسْمَعُونَ بِهِ، وَتَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ؛ این کتاب خداست که با آن می‌توانید حقایق را ببینید و با آن بگویید و به وسیله آن بشنوید و قسمتی از آن به وسیله قسمتی دیگر به سخن می‌آید و برخی از آن گواه برخی دیگر است»^۲؛ «كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نَاطِقٌ لَا يَعْصِي لِسَانَهُ، وَبَيِّنٌ لَا تُهْدَمُ أَرْكَانُهُ، وَعَزٌّ لَا تُهْزَمُ أَعْوَانُهُ؛ کتاب خداوند در میان شما سخنگویی است که هیچ گاه زبانش از بیان حق خسته نمی‌شود و خانه‌ای است که پایه‌هایش هرگز فرو نمی‌ریزد و نیرومندی است که یارانش شکست نمی‌خورند»^۳ و نیز: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى سُبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًا بَيِّنَ فِيهِ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ؛ خداوند کتابی هدایت‌کننده و راهنما برای انسان‌ها فرستاد و نیکی، بدی، خیر و شر را در آن بیان کرد».^۴

□ ائمه اهل بیت (ع)

بی‌تردید، امامان معصوم (ع) در مسیر حق بوده و گفتار و رفتار هر کدام از آنان،

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

۱. فرقان، ۱.

۴. همان، خطبه ۱۶۷.

۳. همان.

به عنوان معیار شناخت حق مورد پذیرش است؛ چنانچه امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةٌ الْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَعَلِّي مَزَلَّةٌ الْبَاطِلِ أَقُولُ مَا تَسْمَعُونَ وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِي وَلَكُمْ؛ سوگند به آنکه جز او آفریدگار و معبودی نیست، بدانید که من در جاده حق قرار دارم و آنها (مخالفان و دشمنان علی) در لغزشگاه باطل قرار دارند»^۱.

■ ۲. معیار شناخت فضایل و ذایل اخلاقی

معیار شناخت مسائل مربوط به اخلاق و ارزش‌های انسانی در جوامع بشری، براساس معیارهایی است که در عرف انسانی تعریف شده و انسان‌ها براساس آن، همدیگر را خوش اخلاق یا بد اخلاق می‌پندارند؛ چنانچه امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره برخی از این امور به معیارهای متفاوتی اشاره فرموده است:

«قَدَرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدَرِ هِمَّتِهِ، وَ صِدْقُهُ عَلَى قَدَرِ مُرُوءَتِهِ، وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدَرِ أَنْفَتِهِ، وَ عَفَّتُهُ عَلَى قَدَرِ غَيْرَتِهِ؛ ارزش هر کس به اندازه همت او و راستگویی و صداقت هر کس به اندازه شخصیت اوست و شجاعت هر کس به اندازه بی‌اعتنائی وی (به دل‌بستگی‌ها) است و عفت هر کس به اندازه غیرت اوست»^۲.

براین اساس، معیار شناخت هر کدام از ارزش‌ها و خُلقیات، عملکرد انسان بوده و تطبیق این معیارها با عملکرد انسان و نتیجه‌گیری از آن، بر عهده عقل است؛ از این رو، عقل در مقام معیار بودن برای شناخت خُلقیات نبوده و صرفاً به عنوان ابزاری در مسیر شناخت در خدمت انسان است.

۲. تیمی آمدی، غررالحکم، ص ۴۴۸.

۱. همان، خطبه ۱۹۷.

■ ۳. معیار شناخت محسوسات

تنها معیار در شناخت امور حسی، استقراء (تکرار حس) و آزمایش است که به این وسیله می‌توان به صحت و سقم آن در جهان خارج پی برد. البته باید به نقصان این نوع از شناخت آگاهی داشت و آن را به منزله شناخت تام در نظر نگرفت؛ از این رو، به برخی از نواقص این شناخت اشاره می‌شود:

۱. شناخت حسی فردی است و به فرد تعلق دارد؛ بنابراین، برای دیگران حجیت ندارد.

۲. شناخت حسی ظاهری است و صرفاً ظواهر را مشاهده کرده و ظواهر را درک می‌کند.

۳. این نوع از شناخت، حالی است و به زمان حال تعلق دارد؛ در نتیجه برای شناخت گذشته و آینده کاربرد ندارد.

۴. این شناخت، شناخت منطقه‌ای بوده و دارای محدودیت منطقه‌ای است؛ از این رو، فراتر از منطقه حسی خود را درک نمی‌کند.^۱

بنابراین، ارتباط عقل با مسائل مربوط به حس، صرفاً فهم معیار حس (استقراء و آزمایش) بوده و هیچ گاه به عنوان معیاری مستقل برای امور حسی در نظر گرفته نمی‌شود.

■ ۴. معیار شناخت امور عقلی

تنها معیار در شناخت عقلی، قیاس عقلی است که می‌توان از طریق مقایسه شناخت خود با سایر شناخت‌ها، پی به صحت آن شناخت برد. البته با توجه به انواع قیاس‌های منطقی، قیاس برهانی، تنها قیاسی است که توانایی معیار بودن

۱. مطهری، مسئله شناخت، ص ۱۰۱.

شناخت عقلی را داشته و سایر قیاس‌ها از این مقام بی‌بهره‌اند. قیاس برهانی، قیاسی است که مفید نتیجه‌ی یقینی باشد؛ در حالی که سایر قیاس‌ها، یا به طور کلی فاقد تصدیق و حکم هستند و یا چیزی جز تصدیق ظنی ارائه نداده و یا اینکه برای ساکت کردن خصم به کار برده می‌شوند.^۱

در این خصوص نیز مشاهده می‌شود که عقل به عنوان معیاری برای شناخت عقلی تلقی نشده؛ بلکه آنچه می‌تواند به عنوان معیار شناخت در این مسئله باشد، قیاس برهانی خواهد بود.

نتیجه اینکه، هیچ گاه عقل به عنوان معیاری ثابت در حوزه‌های مختلف شناختی نبوده و حتی در قلمرو شناخت عقلی نیز به طور مستقل قابلیت معیار بودن را نداشته است. منصور هاشمی در پاسخ به این نتیجه، اشکال دیگری مطرح کرده و گفته است: «شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز بی‌معناست».^۲

گفته می‌شود اولاً، حجیت شرع با عقل اثبات نمی‌شود؛ بلکه عقل در مواجهه با شرع، سخن خداوند را از نقل می‌فهمد و می‌شناسد و اعلام می‌کند. حتی اگر شبهه شود که حتی خداوند نیز با عقل اثبات شده است، همین پاسخ داده می‌شود که عقل نقشی جز مفتاحیت نداشته و صرفاً از اراده تشریعی الهی پرده‌برداری می‌کند. ثانیاً، منصور هاشمی بین ابزار شناخت و معیار شناخت خلط کرده و از این خلط باطل، نتیجه باطل گرفته است. در قالب مثال می‌توان گفت: ترازو ابزار اندازه‌گیری وزن یک جسم است و وسیله تعیین معیار اندازه‌گیری آن، سنگ ترازو

۱. جوادی آملی، معرفت‌شناسی در قرآن، ص ۱۳۶. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۴.

است. در واقع، شما می‌توانید با ابزاری به نام ترازو وزن جسمی را به دست آورید؛ اما آنچه به عنوان معیار وزن جسم شمرده می‌شود، سنگ ترازو است، نه خود ترازو. عقل همانند ترازویی است که براساس معیار تعیین شده، نتیجه را به شما اعلام می‌کند تا شناخت صحیح و لازم در موضوع مورد نظر برایتان حاصل شود.

بنابراین، اینکه ما حجیت دین را با ابزار عقل فهم کرده‌ایم، بحثی متفاوت است از اینکه دین را با چه معیاری شناخته‌ایم؛ به عبارتی دیگر، همان گونه که هر کدام از ترازو و سنگ ترازو، قادر به اعلام نتیجه وزن‌کشی نیستند، عقل نیز به تنهایی چنین توانی در اعلام نتیجه حاصل شده از شناخت خود را ندارد؛ بلکه باید معیار دیگری به آن ضمیمه شود تا بتوانیم به صحت آن شناخت حکم کنیم؛ بنابراین، اگر دلیل عقلی (ابزار) مفید علم یا طمأنینه بود و از سویی شارع مقدس نیز اعتبار آن را امضا (معیار) کرد، در این صورت شناخت ایجاد شده حجت است.

■ شناخت فرستاده خدا با عقل!

منصور هاشمی پس از آنکه خود را تنها ساز ظهور مهدی علیه السلام دانست، خود را فرستاده‌ای از جانب خداوند معرفی کرده و گفته است: «خداوند بنده‌ای از بندگانش را از جایی که آفتاب میدمد برانگیخت با حکمت و اندرز نیکو تا عهد او را به یاد آنان آورد و آنان را به سوی خلیفه‌اش در زمین از عترت و اهل بیت پیامبرش دعوت کند، باشد که آنان بازگردند و آن بنده من هستم، پس دعوت مرا اجابت کنید و به سوی مهدی بازگردید تا گناهانتان آمرزیده شود».^۱

وی معیار شناخت خود، در چنین جایگاهی را با عقل آدمی ممکن دانسته و می‌گوید: «هرگاه عقلای جامعه تشخیص دهند که فلانی می‌تواند در این جایگاه

باشد، پس باید از او تبعیت کرد».^۱ همچنین گفته است: «با این وصف، اگر کسی دعوت او را اجابت کند و از او حمایت نماید، با نظربه راستی سخن و درستی کار او بر پایه ادله عقلی و شرعی و با انگیزه زمینه سازی برای ظهور مهدی است و اگر کسی این کار را نکند یا به جای این کار با او دشمنی ورزد، به اوزیانی نمی رساند و تنها خود را از خیری محروم می سازد یا در شری می اندازد و خداوند به کار همگان آگاه است».^۲

به عبارتی دیگر، وی ادراکات عقلی را برای تشخیص حجت الهی شرط کافی فرض کرده و مردم را در این خصوص از تمسک به نقل بی نیاز می شمارد. پاسخ به این دیدگاه در دو بخش ارائه می شود:

□ الف. عقل مُدِرک است

در یک نگاه کلی، علوم به دو نوع دسته بندی می شود:

۱. علمی که ارتباطی به اعمال ما نداشته و صرفاً وظیفه کشف واقعیات و تطبیق آن با واقع را بر عهده دارد؛ مانند اینکه یک نصف دو است یا در منظومه شمسی ماه وجود دارد که البته این علوم یا بدیهی و یا نظری است که به بداهت منتهی می شود^۳ و مُدِرک این علوم عقل نظری است.^۴

۲. علمی که تصدیقاتی اعتباری بوده و ما آن را برای کارهای زندگی اجتماعی وضع می کنیم. به همین علت، این علوم مانند قسم اول خارجیت نداشته؛ بلکه ما به آنها ترتیب اثر خارجی می دهیم؛ مانند احکام و قوانین و سُننی که در اجتماع معمول شده است و نیز ریاستی که برای کسی قرار داده شود که هیچ وجود و

۱. پایگاه رسمی منصورهاشمی خراسانی، پرسش و پاسخ، کد ۵۶۰۶.

۲. همان، پرسش و پاسخ، کد ۱۰.

۳. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۳. ۴. همان، ج ۱۴، ص ۹۸.

حقیقت تکوینی ندارد؛ بلکه انسان به دلیل ضرورت‌هایی که در تشکیل اجتماع حس کرده، چنین اعتباری را قائل شده و منشأ چنین علمی عقل عملی انسان است.^۱

از این رو، قسم اول، از خارج انتزاع شده و به اعتبار اینکه حقیقتاً مطابق با خارج است، آن را «صدق» و به اعتبار اینکه خارج، مطابق با آن است، «حق» نامیده می‌شود و در نتیجه، معنای صدق و حق بودن آن این می‌شود که این حقیقت ذهنی عیناً همان حقیقتی است که در خارج است و آن حقیقت که در خارج است، عیناً همین حقیقتی است که در ذهن است.

اما قسم دوم جز در ذهن انسان، ظرف تحقیق نداشته و با خارج انطباق ندارد، مگر اینکه مصلحتی از مصالح زندگی، ما را وادار به آن کرده است تا آن را معتبر شمرده و منطبق بر خارج بدانیم، ولو اینکه حقیقتاً منطبق نباشد. بر این اساس، رئیس بودن زید به خاطریک غرض اجتماعی است، مانند شیر بودن زید که به خاطریک غرض تخیلی شعری بود.^۲

با این بیان واضح شد که وظیفه عقل نظری، درک واقعیات خارجی و نیز وظیفه عقل عملی، درک اعتبارات و قوانینی است که آدمی برای ضرورت‌های زندگی اجتماعی وضع می‌کند.

آنچه در مسئله حجّیت عقل ارزش دارد، مُدرکات ابتدایی عقل نظری است که بتواند به خودی خود و بدون کمک گرفتن از کتاب و سنت، شرع را اخذ کند که پس از آن بتوان با تمسک به قاعده ملازمه احکام شرع و عقل، از آنها احکام شرعی را به اثبات رساند. این در حالی است که احکام شرع از قبیل مدرکات بدیهی نیست که بتواند مورد درک عقل نظری واقع شده و به آن اطمینان داشت. به همین

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۵۴. ۲. همان، ص ۶۴.

علت است که همه دانشمندان شأنتی برای عقل نظری در صغرای احکام عقلی قائل نیستند.

برخی از علمای اصولی می‌گویند:

«ادراک احکام شرع برای عقل نظری به طور ابتدایی ممکن نیست و سرّ این مطلب واضح است؛ زیرا احکام خداوند توقیفی هستند و تنها راه علم به آنها شنیدن از مبلغان احکام (ائمه معصومین علیهم‌السلام) است که از جانب خداوند منصوب شده‌اند؛ چرا که احکام خداوند از قضایای اولیه بدیهی نیست که با حواس ظاهری و باطنی حاصل شود. همچنین آنها را با حدس و تجربه نیز نمی‌توان یافت؛ بنابراین، تنها راه آن آگاهی یافتن از طریق مبلغان است»^۱.

نتیجه اینکه، انتخاب و معرفی فرستادگان الهی، صرفاً به واسطه اعلام و نصوص متواتر ممکن بوده و عقل در این عرصه جایگاهی ندارد.

□ ب. عقل کاشف است

از آنجا که عقل هیچ دسترسی به ملاکات احکام ندارد، تنها جایگاهی که نسبت به شناخت احکام دارد، فهم آن حکمی است که جعل شده و دارای وجود خارجی است؛ در نتیجه، تا زمانی که اراده تشریع الهی محقق نشده و تا زمانی که حکمی از جانب الهی واقع نشده باشد، عقل چیزی برای فهم و درک نخواهد داشت. با این وجود، عقل در جایگاه کشف از واقع بوده و صلاحیت جعل حکم تشریعی و تغییر اراده تشریع الهی را ندارد؛^۲ بنابراین، چنانچه کسی بخواهد خود را به عنوان یکی از صاحب منصبان الهی به مردم معرفی کند، باید بینه‌ای روشن از

۱. مظفر، أصول الفقه، ج ۳، ص ۳۴.

۲. رک. حمید، پارسانیا، درس گفتار اسفار، ج ۳، بحث اتحاد عاقل و معقول.

جانب خدا داشته باشد تا عقل بتواند بر اساس ملاکات آن بیننه، به حقانیت فرد مدعی شهادت دهد. قرآن کریم می‌فرماید:

«قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَكَذَّبْتُم بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعِجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضُ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ»؛ بگو: من بر دلیل روشنی از سوی پروردگارم هستم و حال آنکه شما آن را تکذیب کردید، عذابی که به آن شتاب دارید، در اختیار من نیست. فرمان و حکم فقط به دست خداست، همواره حق را بیان می‌کند و او بهترین داوران و جداکنندگان [حق از باطل] است.^۱

بنابراین، عقل در خصوص معرفی فرستاده الهی یا معرفی هرآنکه ادعایی درباره مناصب الهی دارد، جایگاهی نداشته و وظیفه ذاتی او کشف و شناخت ایشان بر اساس نصوص معتبر است؛ بنابراین، باید مدعی منصب الهی با ارائه دلیلی روشن از جانب خداوند، از حکم و اراده تشریع الهی مبنی بر وجوب تبعیت مردم از خود، پرده برداشته و سپس آنان را به سوی خود دعوت کند. قرآن کریم می‌فرماید: «لَوْلَا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ»؛ تا مردم را هیچ عذر و بهانه و حجتی نباشد.^۲ وگرنه، هرکسی با هر نیتی ادعای ارتباط یا زمینه سازی کرده و مخالفین خود را به عقوبتی سخت وعده خواهد داد!

براین اساس تا زمانی که در خصوص حقانیت و وجوب تبعیت از فردی، حکم و بیان ویژه‌ای از جانب خداوند متعال صادر نشده و به دست مردم نرسیده باشد، نه تنها موافقت؛ بلکه مخالفت با آن مدعی نیز واجب خواهد بود.

بیننه

بیننه همان دلیل روشنی است که بین حق و باطل جدایی انداخته و هیچ نقطه

اتصال‌ی بین آن دو باقی نمی‌گذارد.^۱ اگرچه منصور هاشمی مدعی برخورداری از بینه است، اما هیچگاه چنین بینه‌ای را ارائه نکرده و به صرف ادعا اکتفا کرده و گفته است: «شاید شما گمان می‌برید که من بر پایه رأیی که دیده‌ام یا حدیثی که شنیده‌ام به این کار قیام کرده‌ام. کسانی که پیش از من بودند گمراه شدند، ولی من بر پایه بینه از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است».^۲

بر اساس سنت الهی، مدعی مناصب الهی باید به یکی از موارد ذیل احتجاج کند تا به عنوان بینه‌ای الهی مورد پذیرش قرار گیرد:

□ ۱. نص

نص در لغت به معنای چیزی است که إظهار و آشکار شود^۳ و در اصطلاح به معنای سخنی صریح و آشکار از سوی خداوند (آیات) یا ائمه معصومین علیهم‌السلام (روایات) است که در فهم آن اختلافی وجود ندارد. چنانچه شیخ مفید در تعریف اصطلاحی نص آورده است: «الدلیل الذی لا یطرق إلیه الخلاف؛ نص آن دلیلی است که در آن خلاف و شبهه‌ای راه ندارد».^۴

همچنین فاضل مقداد آورده است: «اللفظ الذی لایحتمل غیر ما فهم منه؛ نص همان لفظی است که احتمال خلاف معنای ظاهری اش داده نمی‌شود».^۵

برای آنکه بتوان منصبی از مناصب الهی را درباره شخصی به اثبات رساند، باید به نصوصی مراجعه کرد که تعیین‌کننده امر بوده باشند؛ چنانچه اهل بیت علیهم‌السلام با نص شناخته شده و حتی برای معرفی وکلا یا نواب خود نیز از این روش بهره

۱. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۱۴. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۳۲.

۳. ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۹۷.

۴. مفید، الفصول المختارة، ص ۲؛ و مفید، مسائلتان فی النص علی علیه‌السلام، ج ۲، ص ۳.

۵. حلی، ارشاد الطالبین، ص ۳۳۸.

می جستند. حتی امام دوازدهم علیه السلام نواب خود را به این روش معرفی کرده و نایب چهارم خود را از نوشتن وصیت برای کسی بعد از خود به عنوان نایب پنجم برحذر داشته است تا راه را بر مدعیان دروغین نیابت بربندد. در این توقیع آمده است: «و لَا تُوصِي إِلَيَّ أَحَدٍ يَقُومُ مَقَامَكَ بَعْدَ وَفَاتِكَ؛ و به کسی وصیت نکن تا بعد از وفات قائم مقامت باشد».^۱

همچنین درباره معرفی جانشین جناب محمد بن عثمان آمده است:

«محمد بن عثمان، به واسطه بیماری پیش از وفات خود خوابیده بود و جمعیت، اطراف او حلقه زده بودند. جعفر بن احمد، یکی از اصحاب خاص محمد بن عثمان بالای سر او نشست. همه می گفتند بعد از محمد بن عثمان، جعفر بن احمد نایب امام زمان علیه السلام خواهد بود. حسین بن روح هم که از خواص بود، پایین پای او نشسته بود. در دید مردم، حسین بن روح نسبت به جعفر بن احمد، درجه پایین تری داشت. محمد بن عثمان چشم هایش را باز کرد و گفت: حضرت بقیة الله علیه السلام به من دستور دادند وصیت کنم حسین بن روح، نایب سوم باشد».^۲

با این بیان، چنانچه منصور هاشمی خود را در منصبی از مناصب الهی می داند، باید برای اثبات ادعایش نصوص معتبری را ارائه کند تا بتوان از آن طریق صدق ادعایش را تشخیص داد. این درحالی است که در نظر منصور هاشمی، تمسک به روایت، وارد شدن در تاریکی است. چنانچه گفته است: «مردی به منصور گفت: خود را جز نجات یافته و فلانی را جز از هلاک شدگان نمی بینم! آن جناب گفت: این مرد مغروری است! چه چیزی تورا از آن آگاه کرد؟ گفت: برای

۱. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۲، ص ۵۱۶؛ شیخ طوسی، الغيبة، ص ۳۹۵؛ طبرسی، إعلام الوری، ص ۴۴۵ و تاج الموالید فی موالید الائمة و وفیاتهم، ص ۱۱۲.

۲. طوسی، الغيبة، ص ۳۷۰.

اینکه من به روایت اخذ می‌کنم و فلانی به رأی اخذ می‌کند! منصور گفت: روایت را واگذار همانطور که رأیت را واگذاری؛ زیرا آن دو تاریکی‌هایی هستند که برخی بر روی برخی دیگرند و نمی‌دانم کدام یک از دیگری تاریک‌تر است.^۱

وی در جایی دیگر به مخالفت خود با نصوص روایی تصریح کرده و از آرزوی محالش پرده برداشته و گفته است: «اگر می‌توانستم همه حدیث را پاک می‌کردم... و اگر چیزی از آن را باقی می‌گذاختم، هرآینه این را باقی می‌گذاختم: بر شما باد به سنت من و سنت خلفاء راشدین^۲ که مهدیین بعد از من هستند، پس به آنها تمسک جوئید و آنان را با دندان بگیرید».^۳

□ ۲. معجزه

مسلمانان وظیفه دارند تا فقط از حجت‌های الهی تبعیت کرده و آنان را یاری کنند. از جمله نشانه‌هایی که توسط آن، حجت‌های راستین از مدعیان دروغین باز شناخته می‌شود، ارائه معجزه‌ای الهی است که به عنوان بینه‌ای روشن تلقی شده است. در روایتی آمده است:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجَزَةَ فَقَالَ: «لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجَزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرِفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ؛ أَبِي بَصِيرٍ رَأَى إِمَامًا صَادِقًا عليه السلام سَأَلَ: خَدَاوَنَدَ بِهَ چَه عِلْتِي بِه انبياء و رسولانش و به شما معجزه عطا کرد؟ امام عليه السلام فرمود: برای اینکه دلیلی بر صدق کسی باشد که آن را آورده است و معجزه، علامتی برای

۱. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۷۴. ۲. ابوبکر و عمرو عثمان.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، منهاج الرسول، ص ۹۵.

خداوند است که آن را به کسی جز انبیاء، رسولان و حجت هایش نمی دهد تا صدق صادق از کذب کاذب باز شناخته شود».^۱

اگرچه در سیره وکلا و نواب اهل بیت علیهم السلام معجزه نبوده است؛ اما بارها برای الزام خصم یا احتجاج بر حقانیت، کراماتی از خود نشان داده اند تا حقانیت خود را به اثبات برسانند. برای نمونه:

«شخصی در حالی که درباره نیابت جناب حسین بن روح مشکوک بود، به محضر ایشان آمد و در ازای مقداری طلا و پولی که آورده بود، رسید آنها را از جانب حضرت مهدی علیه السلام طلب کرد. حسین بن روح فرمود: برو در دجله بینداز و بیا رسید آن را بگیر و برو. گفت: در دجله؟ گفت: بله. او هم رفت و طلاها را در دجله انداخت و پس از آنکه آمد، حسین بن روح کیسه ای نشان داد و گفت: کیسه ای که می خواستی به من بدهی، همین است؟ گفت: بله آقا! همین بود. من آن را در دجله انداختم. دست شما چه می کند؟».^۲

چنانچه منصور هاشمی خود را در ردیف حجج الهی پنداشته یا خود را به عنوان نایب یا زمینه ساز حقیقی امام مهدی علیه السلام می داند، باید برای اثبات حقانیت خود، معجزه یا کراماتی را به نمایش بگذارد؛ در حالی که به جهت فرار از این مطالبه، معجزات و کرامات را اموری خرافی می پندارد که پاسخ این ادعا در مباحث بعدی بررسی شده است.

نکته قابل توجه اینکه وی در بیانی متناقض، خود را صاحب معجزه آسمانی دانسته و مردم را به آن وعده داده است: «چنانکه بنابر اخبار متواتر، امام مهدی علیه السلام با «ندایی آسمانی» به عنوان نصی إعجاز آمیز از جانب خداوند بر مصداق او

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲. ۲. نبلی نجفی، منتخب الأنوار المضیئه، ص ۱۱۰.

شناخته میشود و وزیر او منصور خراسانی با «کف دستی آسمانی» به عنوان نصی إعجازآمیز از جانب خداوند بر مصداق او شناخته می‌شود؛ زیرا در زمان ظهور آنها، که زمین از ظلم و جور پر شده است، صاحب معجزه‌ای ظاهر نیست تا آنها را با «نص» معرفی کند و با این وصف، برای شناخت آنها طریقی جز «معجزه» وجود ندارد.^۱

□ ۳. علم

همان طور که گذشت، منصور هاشمی مردم را موظف به اطاعت از خود کرده و مخالفت با خود را جایز نمی‌شمارد. این در حالی است که براساس دستور قرآن کریم، تنها اطاعت از خدا و رسولان و صاحبان امر (ائمه معصومین علیهم‌السلام) واجب بوده و در خصوص دیگران چنین دستوری وجود ندارد. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را اطاعت کنید.^۲

بنابراین، ادعای منصور هاشمی از یکی از دو حالت خارج نیست. یا خود را در ردیف ائمه معصومین علیهم‌السلام و حجج الهی می‌داند که در آن صورت باید علم اهل بیت علیهم‌السلام را بر اساس شاخصه‌های مطرح شده ارائه کند^۳ یا اینکه ادعای

۱. منصور، هاشمی خراسانی، مجموعه پرسش و پاسخ‌ها، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. نساء، ۵۹.

۳. امام کاظم علیه‌السلام درباره اقسام علم امام فرمود: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عَمِّهِ حَمَّزَةَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ عَلِيِّ النَّسَائِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسَى علیه‌السلام قَالَ قَالَ: مَبْلَغُ عَلِمَتَنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَابِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَتُفَسِّرُوهُ أَمَّا الْغَابِرُ فَزُبُورُهُ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ فُتِيَ فِي الْقُلُوبِ وَتَفَرَّقَ الْأَشْعَاعُ وَهُوَ أَفْضَلُ عَلِمَتَنَا وَلَا تَنْتَبِغْ تَبَيُّنًا؛ علی سائی از امام موسی کاظم علیه‌السلام نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می‌شود؛ اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید آید، گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند و این بهترین دانش ماست و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست». صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۶۴.

نیابت خاص از جانب ائمه معصومین علیهم السلام دارد که در آن صورت با مشکل انسداد باب نیابت مواجه شده و علاوه بر آن، نیاز به نص و معرفی وی از جانب امام مهدی علیه السلام دارد تا بتوانیم به او اعتماد کنیم. برای نمونه، درباره مورد تأیید بودن علم جناب عثمان بن سعید و مجاز بودن مراجعه به وی آمده است: «به محضر امام علی النقی علیه السلام مشرف شدم، عرض کردم: یا بن رسول الله! من راهم دور است و نمی‌توانم خدمت شما برسم. درباره مسائلی که می‌خواهم بپرسم، چه کنم؟ حضرت فرمودند: از عثمان بن سعید سؤال کن. قول عثمان بن سعید، قول من است. خط او خط من و دست او دست من است».^۱

تمامی اینها در حالی است که منصور هاشمی، به صرف یک ادعا، خود را عالم‌ترین فرد پس از امام مهدی علیه السلام دانسته و گفته است: «اگر با من بمانی به تو مردی را نشان می‌دهم که از من عالم تر است، به او مهدی گفته می‌شود».^۲

براساس سه شاخصه مذکور درباره بی‌ینه، منصور هاشمی شأنیت آن را ندارد که به عنوان حجت الهی مطرح شود و اطاعت از چنین فردی هیچ گونه وجه شرعی نداشته؛ بلکه از باب براءت، مخالفت با این مدعی پوشالی واجب شرعی است.

زمینه سازی برای کدام مهدی؟! ❁

یکی از نکات قابل توجه و تعجب در ادعای زمینه سازی از جانب منصور هاشمی، زمینه سازی برای امامی است که تولد ایشان هنوز برای او مشخص نیست و براین باور است که تنها وظیفه ما زمینه سازی برای خلیفه خداست، خواه او زنده باشد یا اینکه هنوز متولد نشده باشد! چنانچه در پاسخ به سئوالی در سایت رسمی منصور گفته شده است: «با این حال، باید توجه داشت که منصور هاشمی خراسانی دعوت خود به سوی زمینه سازی برای ظهور مهدی را بر اعتقاد

به وجود و حیات آن حضرت در حال حاضر مبتنی نساخته، بلکه در کتاب خود تصریح کرده که زمینه‌سازی برای ظهور آن حضرت، حتی بنا بر عدم اعتقاد به وجود و حیاتش در حال حاضر، ضروری است؛ با توجه به اینکه بنا بر این مبنا، وجود و حیات او اگرچه متوقف بر فاعلیت خداوند به معنای تکوین اوست، متوقف بر قابلیت مردم به معنای پذیرش و آمادگی آنان است و خداوند او را در زمانی خلق می‌کند که قادر به ظهور در آن برای آنان باشد. بنابراین، اگر او هم اکنون وجود و حیات نداشته باشد، زمینه‌سازی برای وجود و حیات او مانند زمینه‌سازی برای ظهور او ضروری است و این مبتنی بر سخن خداوند است که فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ (رعد / ۱۱)؛ «بی‌گمان خداوند چیزی که در قومی است را تغییر نمی‌دهد تا آن گاه که چیزی که در خودشان است را تغییر دهند». حاصل آنکه چه مهدی در حال حاضر موجود و زنده باشد و چه نباشد، زمینه‌سازی برای ظهور او بر عموم مسلمانان واجب است و مراد از آن تحصیل مقدمات لازم برای تأمین امنیت او و تحقق حاکمیت اوست.^۱

سوالات درس

۱. به سه تفاوت بین علم و معرفت اشاره کنید.
۲. چگونه عقل میتواند معیاری برای معرفت فطری باشد؛ در حالی که معرفت فطری هیچ نیازی به معیار و ابزار ندارد؟
۳. اشکال تعریف به حد و رسم در تعریف منصور را تقریر کنید.
۴. آیا برای عقل این امکان وجود دارد که معیار شناخت برای همه حوزه‌های شناختی باشد؟
۵. آیا عقل از صلاحیت جعل حکم تشریعی و تغییر اراده تشریع الهی برخوردار است؟ توضیح دهید.

۱. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۸.



درس پنجم

بازگشت به اسلام

❁ مقدمه دوم؛ (موانع شناخت)

منصور هاشمی خراسانی درباره موانع شناخت گفته است: «نظر کردن به چیزی که قابلیت شناخت دارد، هرگاه در روشنایی عقل صورت پذیرد، مقتضی شناخت آن چیز است، مانند نظر کردن به چیزی که قابلیت دیده شدن دارد و هرگاه در روشنایی نور انجام شود، مقتضی دیده شدن آن چیز است. با این حال بسیار پیش می‌آید که انسانی به چیزی نظرمی‌کند تا خوبی یا بدی آن را بشناسد؛ ولی به غرض خود دست نمی‌یابد و گاهی به ضد غرض خود دست می‌یابد؛ به این معنا که خوب را بد و بد را خوب می‌شناسد. علت این ناکامی و اشتباه بزرگ، وجود عواملی در نفس آدمی است که مانع از تحقق شناخت برای او با وجود نظر کردن می‌شود، مانند پرده‌ای که پیش چشم او قرار گیرد و او را از دیدن چیزها باز می‌دارد. این عوامل شوم و خطرناک، موانع شناخت نامیده می‌شود؛ بنابراین، گرچه عقل مقتضی شناخت است، هنگامی به شناخت دست می‌یابد که مانعی بر سر راه آن قرار نداشته باشد و هرگاه مانعی بر سر راه آن قرار داشته باشد، قادر به شناخت نیست.

مهم‌ترین موانع شناخت عبارت است از:

■ ۱. جهل

جهل به معنای فقدان علم، مهم‌ترین مانع؛ بلکه اصل همه موانع شناخت

است؛ چرا که نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضد خود است و هیچ مانعی نیست، مگر اینکه از آن برخاسته است.^۱

■ ۲. تقلید

یکی دیگر از موانع شناخت، تقلید است و آن، پیروی از گفتار یا کردار دیگری بدون دلیلی است که در پنج گونه رواج یافته است:

الف. تقلید از پیشینیان؛

ب. تقلید از عالمان؛

ج. تقلید از اکثریت؛

د. تقلید از ظالمان؛

هـ. تقلید از کافران.^۲

■ ۳. اهواء نفسانی

یکی دیگر از موانع شناخت، اهواء نفسانی است؛ چرا که نفس آدمی به اقتضای غرایز خود، خوشایندها و ناخوشایندهایی دارد که لزوماً مطابق با واقع نیست و بر شناخت او از آن تأثیر می‌گذارد.^۳

■ ۴. دنیاگرایی

یکی دیگر از موانع شناخت، دنیاگرایی است. منظور از دنیاگرایی، اولویت دادن به چیزهایی است که آدمی به اقتضای غرایز خود، برای زندگی دنیا، قطع نظر

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۳۲. ۲. همان، ص ۴۰-۶۴.

۳. همان، ص ۶۴-۷۰.

از زندگی آخرت، به آنها نیازمند است و فقدان آنها، لزوماً به زندگی آخرت زیانی نمی‌رساند.^۱

■ ۵. تعصب

تعصب یکی دیگر از موانع شناخت است. منظور از تعصب، نوعی وابستگی قومی، مذهبی یا سیاسی است که مبنای عقلی ندارد و مانع از انصاف در شناخت واقع است.^۲

■ ۶. تکبر

یکی دیگر از موانع شناخت، تکبر به معنای خود بزرگ‌پنداری است که در بی‌نیاز پنداشتن خود از شناخت حق نمود می‌یابد و به سرکشی از قبول آن می‌انجامد.^۳

■ ۷. خرافه‌گرایی

یکی دیگر از موانع شناخت، خرافه‌گرایی است. منظور از خرافه، انگاره‌ای مخالف با عادت است که بنیادی بر عقل و شرع ندارد و روشن است که اندیشیدن بر پایه آن، از شناخت حق باز می‌دارد.^۴

نقد و بررسی

پیش از ورود به بررسی مقدمه دوم از گفتار منصور هاشمی در کتاب بازگشت به اسلام گفته می‌شود که اولاً، نخستین ادعای منصور هاشمی این بود که: «معیار

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۷۰. ۲. همان، ص ۷۴.

۳. همان، ص ۷۷. ۴. همان، ص ۸۴.

شناخت، خود نیازی به شناخت ندارد؛ چرا که اگر خود، نیازی به شناخت داشته باشد، شناخت آن نیز خود به معیاری نیازمند خواهد بود و این به معنای تسلسل است که امکان ندارد.^۱

با حفظ این سخن، اگر معیار شناخت، ممکن است با موانعی مواجه شود که او را از شناخت صحیح باز دارد، آیا در این صورت به معیاری دیگر برای شناخت معیار قبلی نیاز نداریم تا شفافیت آن را تأیید یا رد کند؟ ضمن اینکه ممکن است معیار بعدی نیز با موانعی دیگر مواجه شده و باز نیاز به معیار دیگری پیدا شود و این همان تسلسلی است که منصور هاشمی نگران آن بود و در نهایت به آن گرفتار شده است؛ بنابراین، معیار مطرح شده از سوی منصور هاشمی توان آن را ندارد تا همیشه و در همه حال روشنگر شده و معیاری برای رهیافت و شناخت باشد.

ثانیاً، موارد مذکور از سوی منصور هاشمی، هیچ گاه نمی‌تواند به عنوان موانع شناخت بوده باشد؛ بلکه بسیاری از این موارد، موانعی برای «پذیرش حق»، پس از حصول شناخت است. چنانچه تکبر، غرور، تعصب، جهل و اهواء نفسانی، مواردی هستند که انسان را از پذیرش حق باز می‌دارند، نه اینکه مانعی برای شناخت بوده باشند. برای نمونه، می‌توان ابلیس را مثال زد که علیرغم شناختن حق، دچار موارد فوق شده و از پذیرش حق سرباز زد. چنانچه قرآن کریم در آیاتی از این مسئله پرده برداشته و فرموده است: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ»؛ و آن گاه که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید. پس همگان سجده کردند، مگر ابلیس که تکبر ورزید^۲ و نیز: «قَالَ مَا مَنَعَكَ آلَا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ»؛ خداوند متعال به ابلیس

۱. منصور هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۱. ۲. بقره، ۳۴.

فرمود: چه چیز تو را مانع از سجده شد، وقتی تو را امر کردم؟ پاسخ داد من از او بهترم، مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.^۱

همچنین درباره قوم یهود آیاتی نازل شد که نشان‌دهنده آن است که آنان با وجود کبر، تعصب و تقلید از پیشینیان و علمای خود، در شناخت پیامبر اکرم ﷺ مشکلی برایشان به وجود نیامد و هیچ کدام از موارد مذکور مانع شناخت به حساب نیامده؛ بلکه اینها موانعی برای پذیرش حضرت ﷺ شد، پس از آنکه ایشان را به درستی شناخته بودند. قرآن کریم می‌فرماید:

«الَّذِينَ آمَنُوا هُمُ الْكِتَابُ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ

لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ»؛ گروهی که ما بر آنها کتاب فرستادیم (حضرت

محمد ﷺ) را به خوبی می‌شناسند، همان گونه که فرزندان خود را

می‌شناسند؛ ولكن گروهی از آنان (از راه عناد) حق را کتمان می‌کنند، در

صورتی که علم به آن دارند.^۲

بنابراین، موارد مذکور در سخنان منصور هاشمی نمی‌تواند موانعی برای شناخت قلمداد شود؛ بلکه این موارد، موانعی برای پذیرش حق بوده و می‌توان موانع حقیقی شناخت را از سخنان قرآن کریم دریافت کرد. برای نمونه، «حس‌گرایی» از جمله موانع شناخت در قرآن است که بسیاری را از شناخت خداوند منع کرده است. توضیح بیشتر اینکه، انس انسان با محسوسات تا اندازه‌ای است که برخی را در موضوعات نامحسوس و ماورای محسوسات دچار سردرگمی کرده و آنان را از تحصیل شناخت در خصوص مسائل غیر حسی منع می‌کند تا جایی که همین مسئله برای بسیاری از مردم، به عنوان مانعی برای شناخت خداوند بوده و در پاسخ پیامبران الهی گفته‌اند: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ هرگز به تو ایمان

نیاوریم، جز آنکه خدای را آشکار ببینیم»^۱ و نیز: «وَقَالَ الَّذِي لَا يَرْجُو لِقَاءَنَا لَوْلَا أَنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَايِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا؟» و کسانی که به لقای ما امید ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشدند یا پروردگاران را نمی بینیم؟»^۲

گذشته از اشکالات فوق، به بررسی آنچه منصور هاشمی به عنوان موانع شناخت مطرح کرده است، می پردازیم:

۱. جهل

منصور هاشمی جهل را اولین مانع شناخت دانسته و آن را به «فقدان علم» تعریف کرده و گفته است: «جهل به معنای فقدان علم، مهم ترین مانع؛ بلکه اصل همه موانع شناخت است؛ چرا که نسبت آن با شناخت، مانند نسبت چیزی با ضد خود است»^۳.

در پاسخ به این سخن گفته می شود: اولاً اگرچه ضد واژه علم، جهل است؛^۴ اما باید توجه داشت که فقدان علم، یکی از مصادیق فرعی جهل بوده و در طول تاریخ چه بسیار افرادی که در حین برخورداری از علم، جاهل نیز بوده اند؛ در نتیجه، نمی توان جهل را به طور مطلق، به فقدان علم تعریف کرد. چنانچه امیرمؤمنان (علیه السلام) می فرماید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ؛ چه بسا عالمی که جهلش او را هلاک کرد»^۵.

علاوه بر آن، براساس شواهد قرآنی و روایی، جهل به معانی متعدد دیگری نیز اطلاق می شود. برای نمونه، در قرآن کریم صفت جهل به انجام دهندگان فعل قبیح نسبت داده شده و حال آنکه بسیاری از آنان به فعل قبیح خود علم داشته اند:

۱. بقره، ۵۵. ۲. فرقان، ۲۱.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۳۲.

۴. الفراهیدی، العین، ج ۲، ص ۱۵۲. ۵. نهج البلاغه، ص ۴۸۷.

آیه اول

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از آنچه اینها مرا به سوی آن می خوانند! و اگر مکر و نیرنگ آنها را از من باز نگردانی، به سوی آنان متمایل خواهم شد و از جاهلان خواهم بود! ^۱

منظور از آیه فوق این است که گناه موجب جهالت است؛ از این رو، مشاهده می شود فردی همچون حضرت یوسف علیه السلام که عالم به تمامی امور بود، انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خداوند را جهل محض می دانست. ^۲

آیه دوم

«قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ»؛ گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید، آن گاه که جاهل بودید؟! ^۳

در این آیه، جهل تنها به معنای ندانستن نیست؛ بلکه غلبه هوس ها و نوعی بی توجهی است؛ از این رو، هرچند انسان گناهکار عالم باشد، باز هم ممکن است جاهل باشد؛ زیرا توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خودش می خرد. ^۴

آیه سوم

«أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»؛ آیا ما را به بازی گرفته ای؟ (موسی) گفت: به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم! ^۵ این تعبیر بیانگر آن است که به بازی گرفتن دیگران کار انسان های نادان است. ^۶

۲. قرائتی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۵۶.

۱. یوسف، ۳۳.

۴. تفسیر نور، ج ۶، ص ۱۱۴.

۳. یوسف، ۸۹.

۶. طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۹۸.

۵. بقره، ۶۷.

آیه چهارم

«لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ»؛ آیا شما به جای زنان، از روی شهوت به سراغ مردان می‌روید؟! شما قومی جاهل هستید!.^۱

اولاً، منظور آیه این است که شما خود را به بی‌اعتنایی می‌زنید. توجه شود که این گونه جهالت‌ها توأم با علم است و ارتباطی با فقدان علم ندارد؛ یعنی عامل گناه نسبت به قبح عمل خود، آگاهی و علم لازم را دارد؛ اما نسبت به آن بی‌اعتناست.

ثانیاً، با توجه به اینکه «علم به شیء» به معنای «حصول شناخت نسبت به شیء» است، چنانچه بخواهیم جهل را به معنای فقدان علم بدانیم، به این معنا می‌شود که جهل به معنای فقدان شناخت است! در آن صورت چگونه ممکن است که جهل مانع چیزی باشد که نیست.

براین اساس، اینکه منصور هاشمی جهل را در معنای فقدان علم منحصر کرده، حرف باطلی است. البته اگر منصور هاشمی جهل را نقیض عقل می‌دانست،^۲ به صواب نزدیک‌تر بود؛ زیرا در برخی از احادیث نیز، جهل در مقابل عقل قرار گرفته و ارتباطی با فقدان علم ندارد. برای نمونه، امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ بی‌نیازی همچون عقل و هیچ فقری مانند جهل نیست»؛^۳ همچنین می‌فرماید: «عقل هدایت و نجات می‌بخشد و جهل گمراه و نابود می‌گرداند»^۴، ضمن اینکه در حدیث معروف «جنود عقل و جهل»، عقل در برابر جهل قرار گرفته و علاوه بر آن، علم به عنوان یکی از جنود عقل برشمرده شده است.^۵

۱. نمل، ۵۵.

۲. خلیل نحوی می‌گوید: «عقل نقیض جهل است» (معجم مقاییس اللغة، ج ۴، ص ۶۹) و همچنین در نزد راغب، «عقل به قوه‌ای که آماده قبول علم است»، گفته می‌شود. مفردات الفاظ القرآن، ص ۵۷۷.

۳. نهج البلاغه، حکمت ۵۴. ۴. غرالحکم، ح ۲۱۵۱.

۵. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

البته مراد منصور هاشمی از بیان اینکه جهل اولین مانع شناخت است، ترغیب مردم به کسب علم و شناخت درباره خود اوست تا علاوه بر شناخت حقیقت ادعایی‌اش، با مصداق آن نیز آشنا شوند. وی با لحاظ کردن این مسئله آورده است:

«علم به یک چیز، برای شناخت آن کافی نیست و علم به مصداق آن نیز ضروری است... شناخت حق و باطل از حیث مفهوم دشوار نیست و با کوشش ذهن حاصل می‌شود؛ ولی شناخت آنها از حیث مصداق دشوار است و جز با کوشش جوارح حاصل نمی‌شود؛ از این رو، مردم در مصداق چیزی اختلاف می‌کنند که در مفهوم آن اختلافی ندارند».^۱

۲. تقلید ❁

منصور هاشمی تقلید را دومین مانع شناخت معرفی کرده و یکی از موارد تقلید مذموم را تقلید از فقهای عظام شیعه دانسته و در این باره گفته است:

«بسیاری از مسلمانان، خصوصاً در کشورهایمانند ایران، عراق و لبنان، اختیار مرجعی از آنان برای تقلید را بر هر مسلمانی واجب می‌شمارند و عمل بدون آن را باطل و غیر قابل قبول می‌پندارند، در حالی که دلیل بیشتر آنان برای این اعتقاد، فتوای عالمانشان به آن است و این به معنای تقلید آنها بر پایه تقلید است که دوری باطل و بی‌معناست؛ چرا که مسلماً تقلید، برخلاف اصل طبیعی است و طبعاً بی‌نیاز از دلیل نیست و دلیل آن نمی‌تواند مبتنی بر خودش باشد و با این وصف، چاره‌ای جز اجتهاد در تقلید نیست، در حالی که آنها نوعاً در تقلید خود مقلدند؛ چرا که برای آن دلیلی از شرع یا عقل نمی‌شناسند، مگر توهمی که برای برخی پدید آمده

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۳۳.

است مبنی بر اینکه تقلید از عالمان، از باب رجوع عاقلان به متخصص است، در حالی که این توهم، از واقعیت به دور است؛ چرا که متخصص در نگاه عاقلان، بسته به موضوعی که درباره آن به او رجوع می‌کنند متفاوت است و در نگاه آنان، متخصص در دین کسی است که رجوع به او آنان را به یقین می‌رساند؛ مانند رسول خدا ﷺ، نه کسی که رجوع به او تنها مفید ظن است مانند مجتهد!... تقلید از عالمان به هیچ روی مجزی نیست و اجتهاد بر عموم مسلمانان واجب است»^۱.

برای پاسخ کلی به این شبهه، باید ضمن تعریف تقلید فقهی، به نکاتی توجه کرد: «تقلید در اصطلاح فقه، عمل کردن به فتوای مجتهد است؛ به عبارت دیگر، آن گاه که عمل و رفتار انسان با استناد به فتوای فقیه انجام پذیرد، از وی تقلید کرده است»^۲.

بر این اساس، مقلد کسی است که از حاصل تلاش علمی مجتهد بهره‌مند می‌شود و با توجه به اینکه شناخت را به معنای علم و مطلق آگاهی^۳ دانستیم، صرف مراجعه به مجتهد و دریافت پاسخ، مرتبه‌ای از علم و آگاهی و شناخت را برای پرسشگر ایجاد خواهد کرد؛ در نتیجه، نه تنها تقلید مانع شناخت نیست؛ بلکه روشی برای تحصیل شناخت برای عامه مردم نیز به شمار می‌رود؛ اما اینکه آیا شناخت حاصل شده از راه تقلید صحیح بوده یا نه، بحث دیگری است. علاوه بر پاسخ فوق، در سخن ادعایی منصور هاشمی، به چهار شبهه اشاره شده است که در ادامه بررسی می‌شود:

۱. همان، ص ۴۸-۵۰.

۲. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۷، م ۲.

۳. صدرالدین شیرازی، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، ص ۲۷۸.

شبهه اول: «منشأ اعتقاد مردم به وجوب تقلید، فتوای فقهاست و این به معنای تقلید آنها برپایه تقلید است که دوری باطل و بی‌معناست».^۱

پاسخ: منشأ اعتقاد مردم به وجوب تقلید، سیره قطعی عقلاست که توسط عقل بیان شده و توسط متون دینی امضاء شده است؛ به بیان دیگر، طریق مراجعه به متخصص، طریق عقلایی بوده و منشأ عقلی دارد؛ از این رو، فقها با توجه به این طریق عقلایی، امضای شارع در خصوص وجوب تقلید از فقیه متخصص را بیان کرده‌اند^۲، لذا نام این عمل، فتوای فقیه بر وجوب تقلید نیست تا دور حاصل شود. بلکه مراجعه به متخصص در امور دینی، فتوای همان عقلی است که منصور هاشمی از آن دم زده و آن را به تنهایی معیار شناخت می‌داند! بنابراین، فقیه بر اساس آیات و روایات، فتوای عقل در خصوص لزوم مراجعه به متخصص را تأیید کرده و مشروعیت این عمل را در ابتدای رساله عملیه خود به مردم ابلاغ نموده است.

شبهه دوم: «مردم برای دریافت دلیل وجوب تقلید، چاره‌ای جز اجتهاد در تقلید ندارند؛ در حالی که آنها نوعاً در تقلید خود مقلدند؛ چرا که برای آن دلیلی از شرع یا عقل نمی‌شناسند».^۳

پاسخ: همان طور که گفته شد، وجوب تقلید طریق عقلایی دارد و علاوه بر آن مورد امضای شرع نیز قرار گرفته است. چنانچه در نگاه اول، قرآن کریم مسلمین را به دو گروه فقیهان اندازدهنده و مؤمنان اندازشونده تقسیم کرده و فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

۲. «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِّنَفْسِهِ، حَافِظًا لِّدِينِهِ، مُخَالِفًا لِّهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ». التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۰۰. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، ج ۲، ۴۵۸. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ؛^۱ و شایسته نیست مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی از آنان، طایفه‌ای کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای در مدینه بماند) تا در دین (و احکام اسلام) آگاهی یابند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود، آنها را بیم دهند؟! شاید (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند!^۱ بر اساس این تقسیم‌بندی، جامعه مسلمین به لحاظ معرفتی به دو دسته تقسیم شده‌اند که بایستی؛ عده‌ای به فهم و فقه رسیده و عده‌ای دیگر از فهم و فقه آنان استفاده کنند. از این رو، به التزام عقلی، تبعیت غیر فقیه از فقیه واجب است؛ چرا که در غیر این صورت، این تقسیم‌بندی و دستور به تفقه و انداز بیهوده خواهد بود.

تفقه در دین به معنای فهمیدن تأویل دین^۲ است که می‌تواند مرحله‌ای فراتر از علم به دین و شناخت مسائل و مبانی آن باشد؛ از این رو، قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام حکم به وجوب کفایی و لزوم دستیابی به تفقه در دین را صادر کرده و بر لزوم تبعیت عملی از فقها تأکید فرموده‌اند. آنچه از آیه نفرمبنی بر وجوب تفقه و تقلید برمی‌آید، این است که:

اولاً، با استفاده از لولای تحضیضیه^۳ در «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ» وجوب نفر برای تفقه استفاده شده است.

ثانیاً، «لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» به عنوان غایت نفر است که با توجه به وجوب نفر،

۱. توبه، ۱۲۲.

۲. دعا النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لابن عباس فقال: «اللهم علّمه الدّین وفقهه فی التّأویل آی فقهه تأویلّه ومعناه». ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، ص ۵۲۲.

۳. تحضیض مصدر باب تفعیل از ماده «حَضَّ» به معنی وادار کردن، اصرار ورزیدن و برانگیختن است و ادات تحضیض، حروفی است که این معنا را افاده می‌دهد. این حروف در ابتدای کلام واقع شده و عبارت است از: لولا، لوما، هلاً، آلاً و ألا.

و جوب تفقه نیز استفاده می شود تا هر کدام از نافرین بر اساس استعداد خود به فهم و فقه دین دست یافته و بر اساس فقه خود مردم را انذار دهند. طبیعی است که میزان و صحت فهم هر کدام با دیگری در یک سطح نخواهد بود؛ اما با این حال، خداوند متعال انذار هر کدام از فقها را حجت دانسته، به تبعیت از آنها دستور داده است. البته این سخن ناظر به هرمنوتیک نبوده و با دریافت و فهم شخصی متفاوت است؛ زیرا در تفقه دینی، آنچه ضابطه استنباط است، قواعد حاکم بر آن بوده و از هر گونه تأویل، تفسیر و برداشت شخصی مبری است. قابل توجه اینکه روایات معصومین علیهم السلام نیز بر وجوب تفقه در دین تأکید کرده و فرموده اند:

«عَلَيْكُمْ بِالتَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ، وَلَا تَكُونُوا أَعْرَابًا؛ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ فِي دِينِ اللَّهِ، لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَلَمْ يُزَلَّ لَهُ عَمَلًا؛ تفقه در دین خدا بر شما واجب است و همانند بادیه نشینان نباشید؛ همانا کسی که در دین خدا تفقه نکند، خداوند در روز قیامت به او توجهی نمی کند و عملش را تزکیه نمی فرماید»^۱.

ثالثاً، «لِينْذِرُوا قَوْمَهُمْ» غایت نفرو تفقه است که بر این اساس، انذار قوم نیز به تبع آنان واجب خواهد شد.^۲

رابعاً، حذر در «لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» غایت نفرو تفقه و انذار است؛ بنابراین، به استناد دلالت آیه، وجوب حذر نیز از انذار فقیه استنباط میشود. البته باید توجه داشت که منظور از حذر، حذر عملی است؛ در نتیجه توقع و مطلوب خداوند این است که مردم بعد از آنکه احکام الهی برای آنها بیان شد، عملاً متحذر شوند و این حذر و پرهیز جز با عمل به فتوای فقیه تحقق پیدا نمی کند؛ چرا که مراد از

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۷۵.

۲. «الْمُنْذِرُ الْمَعْلَمُ الَّذِي يُعْرِفُ الْقَوْمَ بِمَا يَكُونُ قَدْ دَهَبَهُمْ مِنْ عَدُوٍّ أَوْ غَيْرِهِ وَأَصْلُ الْإِنْذَارِ الْإِعْلَامُ». ابن منظور، لسان العرب، ج ۵، ص ۲۰۳.

حذر عملی حجیت فتوای مجتهد و لزوم قبول قول مجتهد به صورت عملی بوده و صرف التزام قلبی ملاک نیست.

گاهی انداز کردن از باب دلالت مطابقه^۱ و گاهی از جهت دلالت تضمن^۲ و گاهی از طریق دلالت التزام^۳ است. همان گونه که بیان شد، آیه شریفه صراحت در وجوب انداز برای فقیه دارد؛ از این رو، اگر مجتهدی بر حرمت و یا وجوب مطلبی فتوا داد، آن فتوا به دلالت تضمن، حکم الهی محسوب می شود و انجام ندادن آن، مستوجب عقاب الهی خواهد بود.

بنابراین، بر اساس آیه نفر، تفقه و انداز واجب کفایی است و لازمه این وجوب، تبعیت و حذر عملی عوام مردم از فقهاست، در غیر این صورت مأموریت الهی برای تفقه کنندگان و همچنین مأموریت دادن امام باقر (ع) برای ابان بن تغلب و شیعیانی مانند او در خصوص صدور فتوایی معنا می شد. چنانچه فرمود: «اَجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَقْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شَيْعَتِي مِنْكَ؛ ای ابان! در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، پس من دوست دارم شیعیانی مانند تو را ببینم»^۴.

توجه به این نکته ضروری است که نگاه نخستین اسلام بر تفقه بوده و کسانی را که از استطاعت تفقه برخوردارند، بر این امر دعوت کرده است. از سویی، باب تقلید را باز گذاشته و مقلدان را در رجوع به هر کدام از فقها مختار کرده است تا مردم بتوانند به تشخیص آگاهانه خود، احکام شان را از آنان دریافت کنند؛ در نتیجه، می توان همین نوع از تقلید را که بر پایه علم و آگاهی است، نوعی از تفقه در مرحله نازل تر دانست.

۱. دلالت لفظ (دال) بر تمام معنا (مدلول). ۲. دلالت لفظ (دال) بر جزئی از معنا (مدلول).

۳. دلالت لفظ (دال) بر امری خارج از مدلول. ۴. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰.

شبهه سوم: «توهمی برای برخی پدید آمده است مبنی بر اینکه تقلید از عالمان، از باب رجوع عاقلان به متخصص است؛ در حالی که این توهم، از واقعیت به دور است؛ چرا که متخصص در دین کسی است که رجوع به او مردم را به یقین می‌رساند، مانند رسول خدا ﷺ، نه کسی که رجوع او تنها مفید ظنّ است؛ مانند مجتهد!»^۱

پاسخ: اولاً، این سخن که؛ متخصص در دین کسی است که رجوع به او مردم را به یقین میرساند، قاعده ای نادرست بوده و پشتوانه عقلی و نقلی ندارد و در نگاه عرفی نیز هیچگاه مردم بر این باور نیستند که با مراجعه به متخصص، حتماً به واقع خواهند رسید و این مساله در زندگی مردم کاملاً مشهود است، چنانچه برای اطمینان خاطر در خصوص یک عمل جراحی ساده به چند متخصص مراجعه می‌کنند.

ثانیاً، باور به اینکه رجوع به معصومین (علیهم‌السلام) همواره مفید یقین و کشف حقیقت تلقی می‌شود، سخن باطلی است؛ زیرا ممکن است در هنگام مراجعه به معصوم (علیه‌السلام)، ایشان در حال تقیه بوده و واقع امر الهی را به شخص مراجعه‌کننده ارائه ندهد. برای نمونه، به روایاتی اشاره می‌شود:

روایت اول:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مَخْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَمْرٍو الْكِنَانِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) «يَا أَبَا عَمْرٍو أَرَأَيْتَ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِحَدِيثٍ أَوْ أَقْبَيْتُكَ بِفُتْيَا ثُمَّ جِئْتَنِي بَعْدَ ذَلِكَ فَسَأَلْتَنِي عَنْهُ فَأَخْبَرْتُكَ بِخِلَافِ مَا كُنْتُ أَخْبَرْتُكَ أَوْ أَقْبَيْتُكَ بِخِلَافِ ذَلِكَ بِأَيِّهِمَا

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

كُنْتُ تَأْخُذُ قُلْتُ بِأَحَدِهِمَا وَأَدْعُ الْآخَرَ فَقَالَ قَدْ أَصَبْتَ يَا أَبَا عَمْرٍو أَبِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُعْبَدَ سِرًّا أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَخَيْرٌ لِي وَلَكُمْ وَأَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لَنَا وَلَكُمْ فِي دِينِهِ إِلَّا التَّقِيَّةَ؛ ابي عمرو کنانی، گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای اباعمرؤ! بگو بدانم اگر برای حدیث یا فتوایی باز گفتم، سپس باز آمدی و از آن پرسیدی و به تو خبری برخلاف خبر اول دادم یا فتوایی مخالف فتوای اول دادم، به کدام عمل می کنی؟ گفتم: به آنکه تازه تر است و آن دیگری را رها می کنم، فرمود: درست گفתי ای اباعمرؤ، خداوند نخواستۀ عبادت شود، مگر پنهانی. آگاه باش به خدا قسم که اگر شما چنین کنید، برای شما و من بهتر است و خدا برای ما و شما در دین خود جز تقیۀ را نخواستۀ است»^۱.

روایت دوم:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ فِي زَمَانِ أَبِي الْعَبَّاسِ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ شَكَّ النَّاسُ فِي الصَّوْمِ وَهُوَ وَاللَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَصُمْتَ الْيَوْمَ فَقُلْتُ لَا وَالْمَائِدَةُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ فَادْنُ فَكُلْ قَالَ فَدَنَوْتُ فَأَكَلْتُ قَالَ وَقُلْتُ الصَّوْمُ مَعَكَ وَالْفِطْرُ مَعَكَ فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تُفْطِرُ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ إِي وَاللَّهِ أَنْ أَفْطِرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي؛ راوی می گوید: حضرت صادق علیه السلام در آن موقع که در زمان ابوالعباس سفاح در حیره بود، فرمود: من پیش ابوالعباس رفتم. مردم از اینکه آن روز ماه رمضان است یا نه در شک بودند، با اینکه به خدا سوگند روز اول ماه رمضان بود.

سلام کردم. گفت: یا ابا عبدالله شما روزه دارید؟ گفتم: نه. سفره غذا مقابل ابوالعباس بود. گفت: بفرمایید بخورید. من جلو رفته، خوردم و گفتم: روزه را به دستور تومی گیریم و به دستور تومی خوریم. آن مرد که راوی حدیث بود، به حضرت صادق علیه السلام گفت: در روز ماه رمضان روزه می خورید؟ فرمود: آری به خدا قسم یک روز از ماه رمضان را روزه بخورم، بهتر است از اینکه گردنم زده شود.^۱

ثالثاً، با توجه به این قاعده مسلم که مراجعه به متخصص دارای طریق عقلایی بوده و طریق عقلایی نیز یقینی است؛ در نتیجه، شخص مکلف با عمل به دستور متخصص مأذون خواهد بود. بنابراین، شخص مکلف مأمور به کشف واقع نبوده؛ بلکه وظیفه او صرفاً مراجعه به متخصص و همچنین قدم گذاشتن در طریق عقلایی یقینی است؛ خواه با این روش به امر واقعی دست یافته و خواه نیافته باشد. براین اساس، با توجه به اینکه در حال حاضر دسترسی به معصومین علیهم السلام امکان پذیر نیست، همان طریق عقلایی مراجعه به متخصص به قوت خود باقی مانده و مکلف، موظف به رجوع به مجتهدان و متخصصان است؛ خواه از این طریق به امر واقعی دست یافته و خواه نیافته باشد.

خامساً، دستورات معصومین علیهم السلام با ده واسطه به دست ما رسیده است که اگر بخواهیم نقل و گفته غیر معصومین را ظن آور و غیر یقینی بدانیم، در آن صورت جایی برای اعتماد به راویان حدیث باقی نخواهد ماند؛ زیرا دریافت دستورات معصومین علیهم السلام به صورت مستقیم برایمان ممکن نیست.

بنابراین، تقلید از فقیه جامع الشرایط برای افرادی که از امکان یا توان اجتهاد و تحصیل مقدمات اجتهاد برخوردار نیستند، واجب بوده و صرف رجوع یا تقلید از فقیه برای فرد مکلف یقین آور خواهد بود.

شبهه چهارم: «تقلید از عالمان به هیچ روی مُجزی نیست و اجتهاد بر عموم مسلمانان واجب است».^۱

پاسخ: اولاً، اجتهاد در دین جهت فهم تکلیف و وظیفه شرعی نیاز به تحصیل علمی دارد که برای تمامی مسلمانان مقدور نیست؛^۲ چرا که یا امکان تحصیل نداشته یا از استعداد لازم جهت کسب این علوم برخوردار نیستند.

ثانیاً، اگر نتیجه اجتهاد مجتهدانی که به ابزار استنباط مجهز هستند یقین آور نیست و تنها مفید ظن است، پس چگونه ممکن است که اجتهاد غیر مجتهدان در دین مفید یقین بوده و قطع آور باشد؟! به عبارتی؛ منصور هاشمی یقینی نبودن نتیجه اجتهاد مجتهدان را دلیل بر عدم جواز تقلید دانسته و از سویی هم تمام مردم را مکلف به کسب اجتهاد دانسته و نتیجه آن را یقینی می داند!

ثالثاً، منصور هاشمی در جایی دیگر؛ مردم را به بلا تکلیفی در احکام ترغیب کرده و براین باور است که تا زمان ظهور امام مهدی علیه السلام باید احکام معطل مانده و این بدین معناست که مردم تا آن زمان تکلیفی بر عهده ندارند زیرا از احکام حقیقی غیر مطلع هستند! چنانچه در پاسخ به سئوالی دست به دامن مغالطه

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۸-۵۰.

۲. مهم ترین علوم به عنوان پیش نیاز اجتهاد در دین عبارت است از:

- تخصص در ادبیات عرب و مسائل صرف و نحو، به مقداری که بتواند مفاهیم قرآن و روایات را بفهمد.
- قدرت تشخیص معانی عرفی که در بین مردم رایج است از معانی دقیق عقلی و پرهیز از مسائل عقلی و فلسفی در فهم معانی عرفی.
- آشنایی با علم منطق به مقدار مورد نیاز در استنباط حکم شرعی.
- تسلط به مسائل مهم اصول فقه که در استنباط حکم شرعی مؤثر هستند.
- تخصص در علم رجال و روایان احادیث.
- شناخت کافی بر قرآن و سنت که مهم ترین مقدمه اجتهاد است.
- داشتن تمرین و ممارست با فروع فقهی و تطبیق آنها با اصولشان تا به این وسیله ملکه استنباط برای او حاصل شود.
- آشنایی کامل با شهرت فتوایی (نظریه مشهور بین فقها) و اجماع (نظریه مورد اتفاق علما).
- آشنایی با نظریاتی از اهل سنت که در زمان امه علیهم السلام رایج بوده است و....

شده و گفته است: «در واقع منصور هاشمی سعی دارد به مسلمانان بفهماند که وقتی کسی ظرف آب خود را در بیابانی خشک گم کرده است، نمی‌تواند عطش خود را با چیز دیگری مانند ریگ یا خار بیابان برطرف نماید و هلاکت او در این حالت، اثر وضعی و طبیعی تقصیر او در حفظ ظرف آب است، مگر آنکه جهد کند و ظرف آب خود را بازیابد. حال اگر او می‌پرسد که تا زمان بازیافتن ظرف آب، چگونه می‌تواند عطش خود را برطرف نماید، پاسخی برای پرسش او وجود ندارد؛ چراکه مسلماً نمی‌تواند از ریگ تفتیده بیابان یا خار گزنده آن استفاده نماید؛ با توجه به اینکه آن برای او کفایت نمی‌کند و جایگزینی برای ظرف آبش نیست... در چنین وضعیت هولناک و اسفباری، برای مردم بهتر است که به جای تلف کردن وقت و نیروی خود با این قبیل مجادلات و تلاش‌های بی‌حاصل، هر چه زودتر ندای منصور را لبیک گویند و زمینه ظهور مهدی را فراهم سازند؛ چراکه این عاقلانه‌ترین کار برای بی‌چارگان و سرگشتگان بیابان است، ولی افسوس که بیشتر آنان اهل تعقل نیستند»^۱.

■ ولایت مطلقه فقیه

منصور هاشمی خراسانی پس از آنکه به زعم خود، حجیت مراجعه یا تقلید از فقیه جامع‌الشرایط را مورد خدشه قرار داد، امکان پذیرش ولایت مطلقه فقیه را مخدوش دانسته و گفته است:

«گروهی از آنان در کشورهایمانند ایران، درباره عالمان خود غلو می‌کنند و آنها را گماشتگانی از جانب خدا و سرپرستانی مانند پیامبر ﷺ می‌دانند و مانند خدا و پیامبر ﷺ فرمان می‌برند، چونان یهودیان که خداوند درباره آنان فرموده است: «اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ؛ عالمان

۱. پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، کد ۷.

و راهبان خود را خداوندگاران جز خداوند گرفتند.^۱ با این وصف، امر به پیروی از گفتار و کردار معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفتار و کردار غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو امکان ندارد... انصاف آن است که اطاعت بی چون و چرا از کسانی که ممکن است خواسته یا ناخواسته، به خلاف فرمان خدا و پیامبر ﷺ فرمان دهند، معقول نیست و نمی تواند واجب باشد و این از مسائل ضروری در اسلام است، تا جایی که بعید نیست معتقد به وجوب آن، سفیه باشد و مانند کودکان، محجور شمرده شود.^۲

این متن سه شبهه دارد که در ادامه بررسی می شود:

شبهه اول: «گروهی از آنان در کشورهایمانند ایران، درباره عالمان خود غلو می کنند و آنها را گماشتگانی از جانب خدا و سرپرستانی مانند پیامبر ﷺ می دانند و مانند خدا و پیامبر ﷺ فرمان می برند، چونان یهودیان که خداوند درباره آنان فرموده است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾.^۳

پاسخ: اولاً مقام و منزلت علمای شیعه از جانب ائمه معصومین ﷺ تبیین و سرپرستی شیعیان در عصر غیبت از جانب معصومین ﷺ به آنان واگذار شده است. برای نمونه، به چند روایت اشاره می شود:

سرپرستی ایتام آل محمد ﷺ

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يُقَالُ لِلْفَقِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضِعْفَاءِ مُحِبِّهِ وَمَوْلَاهُ قَفَّ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ

۱. توبه، ۳۱.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

۳. همان.

عَنْكَ؛ روز قیامت به فقیه گفته می‌شود: ای سرپرست ایتام آل محمد! ای هدایت‌کننده ضعفا و دوستداران آل محمد! بایست و هر کدام از آنان را خواستی شفاعت کن.^۱

مجاری امور بر عهده علماء

عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: «مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِإِلَّهِ الْأُمَمَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ جریان امور و احکام به دست علما است، که امانتدار حلال و حرام خدایند».^۲

حاکمیت علمای شیعه بر مردم

عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ؛ هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می‌داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر اوست) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و ردکننده بر ما بر خدا رد کرده و این کار در مرز شرک به خداست».^۳

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۳۸.

۳. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

رهبری دل‌های ضعیفای شیعه

قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «لَوْ لَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَالدَّائِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَالْمُنْقِذِينَ لَضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَمَرَدَّتِهِ، وَمِنْ فِتَاخِ النَّوَاصِبِ لِمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ أَزْمَةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِّكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ اِغْرُدْ دُورَانَ غَيْبَتِ قَائِمِ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام علمایی نبودند که مردم را به سوی او هدایت و راهنمایی و با حجت‌های الهی از دینش دفاع کنند و شیعیان ضعیف را از دام‌های شیطان و پیروانش رهایی داده و از دام ناصبی‌ها نجات بخشند، کسی در دین خدا پا برجا نمی‌ماند و همه مرتد می‌شدند؛ ولی آنان رهبری دل‌های شیعیان ضعیف را با قدرت در دست گرفته و حفظ می‌کنند؛ چنان که ناخدای کشتی سکان و فرمان کشتی را نگاه می‌دارد؛ بنابراین، آنان نزد خدا والاترین انسان‌ها هستند»^۱.

مرزبانان اعتقادات مردم

قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام: «الْعُلَمَاءُ شِيعَتَنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغَرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسَ وَعَقَارِيئُهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنْ انْتَصَبَ لِذَلِكَ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَالتُّرْكَ وَالْخَزَرَ أَلْفَ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجِبِّينَا، وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَجْدَانِهِمْ؛ علمای شیعیان ما، مرزدارانی هستند که در برابر ابلیس و لشکریانش صف کشیده‌اند و از تسلط ابلیس و پیروان او بر شیعیان و از حمله آنها به شیعیان ما که توانایی دفاع از عقاید و آموزه‌های

۱. حسن بن علی عليه السلام (امام یازدهم)، التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۴۴.

خود را ندارند، جلوگیری می‌کنند. آگاه باشید ارزش آن عالمان شیعه که این چنین خود را در معرض دفاع قرار داده‌اند، هزاران بار بالاتر از سپاهیان و مجاهدانی است که در برابر هجوم دشمنان اسلام (از کفار گرفته تا روم و ترک و خزر) مبارزه می‌کنند؛ زیرا علمای شیعه نگهبانان دین شیعیان و دوستان ما هستند؛ در حالی که مجاهدان، حافظ مرزهای جغرافیایی هستند»^۱.

ثانیاً، مقایسه تقلید و اطاعت یهودیان از علمای خود با اطاعت شیعیان از علمای شیعه، قیاس باطلی بوده و وجه افتراق این دو توسط امام صادق علیه السلام بیان شده است. فردی به امام صادق علیه السلام عرض می‌کند که عوام و بی‌سوادان یهود راهی نداشتند، جز اینکه از علمای خود هر چه می‌شنوند قبول و پیروی کنند. اگر تقصیری هست، متوجه علمای یهود است. چرا قرآن کریم عوام الناس بیچاره را که چیزی نمی‌دانستند و فقط از علمای خود پیروی می‌کردند، مذمت می‌کند؟ چه فرقی بین عوام یهود و بین عوام ما وجود دارد؟ اگر تقلید و پیروی عوام از علماء مذموم است، پس عوام ما نیز که از علمای ما پیروی می‌کنند باید مورد ملامت و مذمت قرار گیرند. اگر آنها نمی‌بایست قول علمای خود را بپذیرند، اینها نیز نباید بپذیرند. حضرت فرمود:

بَيْنَ عَوَامِنَا وَعُلَمَائِنَا وَعَوَامِرِ الْيَهُودِ وَعُلَمَائِهِمْ فَرْقٌ مِنْ جِهَةٍ وَتَسْوِيَةٌ مِنْ جِهَةٍ أَمَّا مِنْ حَيْثُ اسْتَوَوْا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ ذَمَّ عَوَامَّنَا بِتَقْلِيدِهِمْ عُلَمَاءَهُمْ كَمَا ذَمَّ عَوَامَّهُمْ وَ أَمَّا مِنْ حَيْثُ افْتَرَقُوا فَلَا؛ عوام و علمای ما و عوام و علمای یهود از یک جهت فرق دارند و از یک جهت مثل هم‌اند. از آن جهتی که مثل هم هستند، خداوند عوام را نیز به آن نوع تقلید از علماء مذمت کرده و اما از آن جهت که فرق دارند نه. آن شخص عرض کرد: یا ابن رسول الله توضیح بدهید. حضرت فرمود: عوام یهود علمای خود را در عمل دیده بودند که صریحاً

دروغ می‌گویند، از رشوه پرهیز ندارند، احکام و قضاوت‌ها را به خاطر رو دربایستی‌ها و رشوه‌ها تغییر می‌دهند، درباره افراد و اشخاص عصبیت به خرج می‌دهند، حب و بغض شخصی را دخالت و حق یکی را به دیگری می‌دهند. آن گاه فرمود: به حکم الهامات فطری عمومی که خداوند در سرشت هر کس تکوینی قرار داده می‌دانستند که هر کس که چنین اعمالی داشته باشد، نباید قول او را پیروی کرد، نباید قول خدا و پیغمبران خدا را با زبان او قبول کرد و به همین منوال است. اگر عوام ما نیز در فقه‌ای خود، اعمال خلاف، تعصب شدید، تراحم بر سردنیا، طرفداری از طرفداران خود هرچند ناصالح باشند، کوبیدن مخالفان خود هرچند مستحق احسان و نیکی باشند، را حس کنند و باز هم چشم خود را ببندند و از آنها پیروی کنند، عیناً مانند همان عوام یهودند و مورد مذمت و ملامت هستند و فرمود: **أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ؛** و اما هر یک از فقها که خوددار و حافظ دین خود و مخالف هوای نفس و مطیع فرمان مولای خود باشد، باید عوام از او تقلید کنند».^۱

شبهه دوم: «با این وصف، امر به پیروی از گفتار و کردار معصوم، مستلزم نهی از پیروی گفتار و کردار غیر معصوم است و امر خداوند به هر دو امکان ندارد».^۲

پاسخ: اولاً، اگر چنین باشد، اولین کسی که نباید سخنش مورد توجه قرار گیرد، شخص منصور هاشمی خراسانی است که هیچ نسبتی با معصومین علیهم‌السلام ندارد و براساس همین سخن، مخالفت و نهی از پذیرش گفتار او واجب خواهد بود.

ثانیاً، در مواردی مشاهده شده است که معصومین علیهم‌السلام، نه تنها مردم را از

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۵۷.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

پیروی از فتوای غیر معصوم منع نفرموده؛ بلکه آنان را به دریافت فتوا از فقهایي همچون یونس بن عبدالرحمن، ابان بن تغلب، محمد بن مسلم، زرارۀ بن اعین، ابوبصیر، زکریا بن آدم، عثمان بن سعید و محمد بن عثمان بن سعید ترغیب کرده‌اند. به عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود:

روایت اول:

«اجلس فی مسجد المدینة وأفت الناس فإني أحب أن يرى في شيعتي مثلك؛ امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابان! در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، پس من دوست دارم شیعیانی مانند تو را ببینم»^۱.

روایت دوم:

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْمُتَعَةِ فَقَالَ: أَلَيْكَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ جُرَيْجٍ - فَسَلَّهُ عَنْهَا فَإِنَّ عِنْدَهُ مِنْهَا عِلْمًا فَلَقِيْتُهُ فَأَمَلَى عَلَيَّ شَيْئًا كَثِيرًا فِي اسْتِحْلَالِهَا...؛ اسماعیل بن فضل هاشمی می‌گوید: درباره ازدواج موقت از امام صادق علیه السلام سؤال‌هایی پرسیدم. فرمودند؛ سؤال‌هایت را از عبدالملک بن جریر پرس! از او بپرس که درباره این موضوع آگاه است. پس او را ملاقات کردم و او در اینباره مسائل زیادی را درباره حلال بودن آن بر من املاء کرد»^۲.

روایت سوم:

عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدَى وَكَانَ خَيْرَ قُضَيِّ رَأَيْتُهُ وَكَانَ

۱. نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰.

۲. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۸.

وَكَيْلَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَاصَّتُهُ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ إِنِّي لَا أَلْقَاكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَعَمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي فَقَالَ «خُذْ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ؛ فَضْلُ بْنُ شاذَانَ می‌گوید از عبد‌العزیز بن المهتدی (بهترین قمی که تاکنون دیده‌ام و وکیل خاص امام رضا بود) شنیدم که گفت: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم؛ من همواره نمیتوانم خدمت شما برسم، با این حساب معالم دینم را از چه کسی دریافت کنم؟ امام علیه السلام فرمود: از یونس بن عبد‌الرحمن دریافت کن».^۱

روایت چهارم:

عَنْ شُعَيْبِ الْعَقْرُقُوفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رُبَّمَا احْتَجَجْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ عَنِ الشَّيْءِ فَمَنْ نَسْأَلُ قَالَ «عَلَيْكَ بِالْأَسَدِيِّ يَعْنِي أَبَا بَصِيرٍ؛ شَعِيبُ الْعَقْرُقُوفِيِّ می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم، گاهی نیاز به پرسش درباره برخی امور پیش می‌آید از چه کسی سؤال کنیم؟ امام علیه السلام فرمود: به ابابصیر اسدی مراجعه کنید».^۲

روایت پنجم:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ شَفَقْتِي بَعِيدَةً وَلَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَقْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ «مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِيِّ- الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا؛ عَلِيُّ بْنُ مُسَيْبٍ هَمْدَانِي از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: راه من بر شما سخت و دور است و در هر زمانی امکان دسترسی به شما را ندارم، پس از چه کسی معالم دینم را دریافت کنم؟ امام علیه السلام فرمود: از زکریا بن آدم قمی دریافت کن که امین در دین و دنیا است».^۳

۱. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۲.

۲. کثی، رجال کثی، ج ۲، ص ۷۷۸ و ۷۸۶.

۳. همان، ص ۱۴۶.

روایت ششم:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنِّي لَيْسَ كُلَّ سَاعَةٍ أَقَالَكَ وَلَا يُمَكِّنُنِي الْقُدُومُ وَيَجِيءُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِنَا فَيَسْأَلُنِي وَلَيْسَ عِنْدِي كُلُّ مَا يَسْأَلُنِي عَنْهُ قَالَ «فَمَا يَمْنَعُكَ مِنْ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنْ أَبِي وَكَانَ عِنْدَهُ مَرْضِيًّا وَجِيهًا؛ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي يَعْفُورٍ بِهِ إِمَامٌ صَادِقٌ عليه السلام عَرْضُكَ: هَمَانَا بَرَامِ إِمَّاكَانَ مَلَاقَاتَ بَا شَمَا دَر هَر زَمَانِي نِيَسْتِ وَاز سَوِيِي بَر خِي از يَارَانِ مَا سَوَالَاتِي مِي پَر سَنَدِ كِه پَاسَخَش رَا نَمِي دَانَم چِه كَنَم؟ إِمَامٌ عليه السلام فَرَمُود: چِه چيزِي تَوْرَا از مَرَا جَعِه بِه مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ ثَقَفِي مَنَعِ مِي كَنَد؟ اَو از پَدَرَم رَوَايَاتِ رَا شَنِيدِه وَ دَر نَزْدِ ايشَان مَوْرَدِ رَضَايَتِ وَ اَبْرُومَنَد بُوَد»^۱.

روایت هفتم:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ لِلْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ - فِي حَدِيثٍ فَإِذَا أَرَدْتُ حَدِيثَنَا فَعَلَيْكَ بِهَذَا الْجَالِسِ وَأَوْمَأَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَسَأَلْتُ أَصْحَابَنَا عَنْهُ فَقَالُوا زُرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنٍ؛ مَفْضَلُ بْنُ عُمَرَ نَقَلَ مِي كَنَد كِه إِمَامٌ صَادِقٌ عليه السلام بِه فَيْضِ بْنِ مُخْتَارِ فَرَمُود: زَمَانِي كِه جَوَايِي سَخَنِ مَا بُوْدِي بَر تَوْبَادِ بِه كَسِي كِه نَشِسْتِه اِسْتِ وَ بَا دَسْتِ خُودِ بِه مَرْدِي از اَصْحَابِش اِشَارِه كَرْد. يَارَانِ مَا دَر بَارِه اَو سَوَالِ كَرْدَنَد وَ فَرَمُودَنَد: اَو زَرَّارَةُ بْنُ أَعْيَنِ اِسْتِ»^۲.

روایت هشتم:

مُعَاذِ بْنِ مُسْلِمٍ التَّحَوِّيَّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقْعُدُ فِي الْجَامِعِ فَتَقْفِي النَّاسَ قُلْتُ نَعَمْ وَ أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ أَخْرُجَ ... فَقَالَ لِي

۲. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۳.

۱. مفید، الإختصاص، ص ۲۰۱.

اصْنَعْ كَذَا فَإِنِّي كَذَا أَصْنَعُ؛ معاذ بن مسلم نحوی می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: به من گزارش داده اند که در مسجد جامع نشسته و برای مردم فتوا صادر می کنی؟ عرض کردم بله! البته قبل از آن می خواستم درباره اش از شما سؤال کنم... فرمود: اینگونه انجام بده و من نیز این کار را انجام می دهم.^۱

شبهه سوم: «انصاف آن است که اطاعت بی چون و چرا از کسانی که ممکن است خواسته یا ناخواسته، برخلاف فرمان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان دهند، معقول نیست و نمی تواند واجب باشد و این از مسائل ضروری در اسلام است تا جایی که بعید نیست که معتقد به وجوب آن، سفیه باشد و مانند کودکان، محجور شمرده شود».^۲

پاسخ: اطاعت از ولایت فقیه، اطاعتی مطلق است؛ اما این اطاعت مطلق به معنای بی ضابطه بودن و آزادگی عمل بر اساس اهواء و آراء شخصی فقیه نیست؛ بلکه ولی فقیه تنها در چارچوب فقه اسلامی آزادی عمل داشته و مأمور به اجرای فرامین الهی است؛ اما منصور هاشمی از مفهوم ولایت مطلقه فقیه برداشت نامناسبی کرده و آن را هم ردیف «حکومت دیکتاتوری» یا «آزادی مطلقه فقیه» دانسته است؛ از این رو، پذیرش ولایت مطلقه فقیه همان پذیرش ولایت مطلقه فقه و نیابت عامه امام زمان علیه السلام است که توسط فقیه جامع الشرایط و مبسوط الید در جامعه اسلامی اجرا شده و مسلمین موظف به پذیرش این امر هستند. چنانچه محقق کرکی به بخشی از این مقام تصریح کرده و آورده است: «اتفق اصحابنا، رضوان الله تعالی علیهم، علی ان الفقیه العدل الامامی، الجامع لشرایط الفتوی...»

۱. شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۸.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۴۹.

نایب من قبل ائمه الهدی، صلوات الله و سلامه علیهم، فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیه مدخل؛ اتفاق نظر علمای امامیه بر این است که، همانا فقیه عادل امامی و جامع الشرایط، از طرف امام معصوم نیابت داشته و نیابت او در زمان غیبت مطلقه بوده و در تمامی امور جاری است»^۱.

توضیح بیشتر درباره ولایت مطلقه فقیه اینکه؛ مقصود از «مطلقه بودن» ولایت فقیه، توضیح گستره و دایره شمول این ولایت است و مواردی مانند؛ مقام افتاء و قضا و همچنین مواردی که ولایت را به معنای حق تصرف در امور مردم میداند، داخل در این گستره می گردد. چنانچه شیخ مفید رحمته الله علیه درباره حق حکومت فقیه و اجازه ولایت او گفته است: «كان لفقهاء أهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل أن یتولوا ما تولاه السلطان...؛ برای فقهاء عادل و صاحب نظر و عقل و فضل، اجازه تصرف و اداره تمامی مواردی است که توسط سلطان تصرف و اداره می شود»^۲.

موارد تصرف و ولایت را می توان در دو بخش کلی مورد اشاره قرار دارد: ولایت در مواردی که نیاز به وجود ولی دارد، اما اکنون ولی خاصی ندارند. مانند: ولایت بر اطفال نابالغ یا دیوانگان پس از بلوغ، در صورتی که ولی خود را از دست داده باشند؛ ولایت بر اموال افراد غایب، که غیبت آن ها موجب تلف مالشان می شود؛ ولایت بر افرادی که از ادای حقوق دیگران امتناع می کنند؛ ولایت بر افراد بیمار و ناتوان که کسی متولی امر آن ها نیست؛ و مغمی علیه (بیهوش)؛ ولایت بر امور میت بدون ولی؛ برای غسل، کفن و دفن؛ هم چنین ولایت بر همه مسلمانان در صورتی که اموال عمومی دارند مانند اراضی مفتوحه العنوة که متعلق

۱. کرکی، رسائل، ج ۱، ص ۱۴۲.

۲. مفید، المقنعة، ص ۶۷۵.

به عموم مسلمانان است، و نیز ولایت بر موقوف علیهم در اوقاف عام.^۱ لذا اموری که شارع مقدس راضی به ترک آن ها نیست و متولی خاص ندارد، بر عهده ولّی فقیه است.

ولایت بر تمامی امور عمومی مسلمانان، به معنای حکومت و اداره شئون سیاسی و اجتماعی آنان، و حتی فراتر از آن، ولایت بر نفوس مسلمانان در صورتی که حکومت بر آنان اقتضای تصرف در نفوس کند.^۲ چنانچه شیخ انصاری در کتاب القضاء و الشهادات می فرماید: «ثم إنّ الظاهر من الروایات المتقدمة: نفوذ حکم الفقیه فی جمیع خصوصیات الأحکام الشرعیة و فی موضوعاتها الخاصة... و منه يظهر كون الفقیه مرجعا فی الأمور العامة، مثل الموقوفات و أموال الیتامی و المجانین و...؛ سپس آنچه از روایات به دست می آید این است که: حکم فقیه در تمامی خصوصیات احکام شرعی و موضوعات فرعی آن نافذ است و فقیه، مرجع کل در امر عامه مسلمین است. مانند موقوفات و اموال یتام و دیوانگان...».^۳ ملا احمد نراقی نیز آورده است: «کُلّ ما کان للنبی و الإمام- الذین هم سلاطین الأنام و حصون الإسلام- فیہ الولاية و کان لهم، فلفقیه أيضا ذلك، إلا ما أخرجه الدلیل من إجماع أو نصّ أو غیرهما؛ فقیه از تمامی اختیارات پیامبر اکرم ﷺ و

۱. «من لا ولی له فی المرسلّة المذكورة لیس مطلق من لا ولی له بل المراد عدم الملكة یعنی أنه ولی من من شأنه أن یکون له ولی بحسب شخصه أو صنفه أو نوعه أو جنسه فیشمل الصغير الذی مات أبوه و المجنون بعد البلوغ و الغائب و الممتنع و المریض و المغنی علیه و المیت الذی لا ولی له و قاطبة المسلمین إذا کان لهم ملک کالمفتوح عنوة و الموقوف علیهم فی الأوقاف العامة». شیخ انصاری، کتاب المکاسب، ج ۲، ص ۸۸.

۲. «فإقام-ة الحکوم-ة و تشکیل أساس الدول-ة الإسلامی-ة، من قبیل الواجب الکفائی علی الفقهاء العدول، فإن وفق أحدهم لتشکیل الحکوم-ة یجب علی غیره الاتباع، وإن لم یتيسر إلا باجتماعهم، یجب علیهم القیام بمجتبعین. ولولم یکن لهم ذلك أصلاً، لم یسقط منصبهم وإن کانوا معذورین فی تأسيس الحکوم-ة. ومع ذلك، فلكلّ منهم الولاية-ة علی أمور المسلمین؛ من بیت المال إلى إجراء الحدود، بل علی نفوس المسلمین إذا اقتضت الحکوم-ة التصرف فیها».

امام خنئی، البیع، ج ۲، ص ۶۲۳.

۳. شیخ انصاری، القضاء و الشهادات، ص ۴۸.

امام معصوم (علیه السلام) - که صاحب اختیار بشر و محافظین اسلام هستند - برخورداری است، مگر موارد خاصی که با اجماع و نص و... خارج شده باشد.^۱

صاحب جواهر درباره کسانی که در مساله ولایت مطلقه فقیه شبهه وارد کرده یا شک دارند گفته است: «فمن الغریب وسوسة بعض الناس فی ذلک، بل کأنه ماذاق من طعم الفقه شیئاً ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم أمراً؛ از جمله عجائب، تردید بعضی از مردم درباره مساله (ولایت مطلقه فقیه) است، البته گویا چنین افرادی از طعم فقه چیزی نچشیده و از لحن و رموز سخنان اهل بیت (علیهم السلام) چیزی نفهمیده اند».^۲

❁ ۳. خرافه‌گرایی

منصور هاشمی، خرافه‌گرایی را یکی دیگر از موانع شناخت دانسته و در این باور تا جایی پیش رفته که باور به معجزه داشتن اهل بیت (علیهم السلام) را مصداقی از خرافه‌گرایی مسلمانان معرفی کرده است. وی در این باره گفته است:

پیشوایان اهل بیت، انسان‌هایی دانا و وارسته بوده‌اند که در ظاهر با دیگران تفاوتی نداشته و مدعی معجزه و علم غیب نبوده‌اند... به هر حال اکنون خیال‌پردازی در اهل تشیع، به قدری نهادینه شده است که اگر مسلمانی آنان را به سوی واقع‌گرایی درباره پیشوایان اسلام دعوت کند، او را به ناصبی‌گری متهم می‌کنند؛ بلکه این خرافه‌گرایی در آنان به قدری ریشه دوانده است که اگر مصلحی آنان را به سوی اصلاح عقیده یا عملی دعوت کند، به جای دلایل عقلی و شرعی، از او معجزه می‌طلبند و به جای قول

۱. ملا احمد نراقی، عوائد الایام فی بیان قواعد الأحکام، ص ۵۳۶.

۲. محمد بن الحسن، جواهر الکلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

احسن، از او توقع کرامت دارند؛ آن هم به صورتی که از هر فال بین دوره گرد یا جادوگر تازه کاری ساخته است.^۱

در این متن به چهار شبهه اشاره شده است که مورد بررسی قرار می گیرد:

شبهه اول: «پیشوایان اهل بیت، انسان هایی دانا و وارسته بوده اند که در ظاهر با دیگران تفاوتی نداشته و مدعی معجزه و علم غیب نبوده اند».^۲

پاسخ: اینکه ائمه معصومین علیهم السلام انسان هایی دانا و وارسته بوده و در ظاهر خلق با مردم تفاوتی نداشته اند، جای تردید نیست؛ اما این سخن ارتباطی با تفاوت جایگاه و همچنین برخورداری ایشان از قدرت هایی الهی ندارد؛ چرا که بر اساس باورهای اعتقادی شیعه، ائمه معصومین علیهم السلام دارای معجزات متعددی بوده و در بسیاری از موارد مردم را از غیبیات با خبر می ساختند. برای نمونه، به چند روایت اشاره می شود:

روایت اول

معجزه علامتی برای شناخت مدعی صادق از مدعی کاذب است که نه تنها پیامبران الهی؛ بلکه تمامی ائمه معصومین علیهم السلام نیز از آن برخوردار بوده اند. امام صادق علیه السلام فرمود:

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لِأَيِّ عَلَةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجِزَةَ فَقَالَ: لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقٍ مَنْ أَتَى بِهِ وَالْمُعْجِزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُهُ لِيُعْرِفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ؛ أَبِي بصير از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: خداوند به چه علتی به انبیاء و رسولانش و به شما معجزه عطا کرد؟ امام علیه السلام فرمود: برای

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۹۱.

۲. همان.

اینکه دلیلی بر صدق کسی باشد که آن را آورده است و معجزه علامتی برای خداوند است که آن را به کسی جز انبیاء و رسولان و حجت هایش نمی دهد تا صدق صادق از کذب کاذب باز شناخته شود.^۱

روایت دوم

امیرمؤمنان علی علیه السلام در مقام احتجاج با مرد یهودی و اثبات صدق وصایتش، خود را دارای معجزه آشکار دانست و فرمود:

«إِنَّ لَنَا حُجَّةً هِيَ الْمُعْجِزَةُ الْبَاهِرَةُ ثُمَّ نَادَى جَمَالَ الْيَهُودِ يَا أَيُّهَا الْجَمَالُ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَلَوْصِيَّهِ فَتَبَادَرَ الْجَمَالُ صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَكَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام هَؤُلَاءِ جِنْسٌ مِنَ الشُّهُودِ يَا ثِيَابَ الْيَهُودِ الَّتِي عَلَيْهِمْ أَشْهَدِي لِمُحَمَّدٍ وَلَوْصِيَّهِ فَتَنَطَّقَتْ ثِيَابُهُمْ كُلُّهَا صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ حَقًّا وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ وَصِيُّهُ حَقًّا؛ عَلِيٌّ علیه السلام در احتجاج با مرد یهودی فرمود: همانا حجت ما همان معجزه نمایان است. سپس شتران مرد یهودی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: ای شتران! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت بده. سپس شترها پیشی گرفت و گفت: تصدیق می کنم تو را، تصدیق می کنم تو را ای وصی محمد صلی الله علیه و آله. این مرد یهودی دروغ می گوید. علی علیه السلام فرمود: این از عالم غیب است. ای لباس مرد یهودی که برتن او هستی! به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و وصی او شهادت بده. پس لباس او به سخن در آمد و گفت: تصدیق می کنم تو را، تصدیق می کنم تو را ای علی علیه السلام. شهادت می دهم که حقیقتا محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و تو حقیقتا وصی او هستی.^۲

۱. صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۴ و شیخ حر، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۳، ص ۴۴۰ و مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۱۷.

روایت سوم

عَنْ مُهَلَّبِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: قُلْتُ لِلصَّادِقِ (ع): يَا بَنِي شَيْءٍ يَعْرِفُ الْعَبْدُ إِمَامَهُ؟ قَالَ: أَنْ يَفْعَلَ كَذَا. وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى حَائِطٍ، فَإِذَا الْحَائِطُ ذَهَبَ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى أُسْطُوَانَةٍ فَأَوْرَقَتْ مِنْ سَاعَتِهَا، ثُمَّ قَالَ: بِهِذَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ؛ مُهَلَّبُ بْنُ قَيْسٍ می‌گوید: به امام صادق (ع) عرض کردم؛ انسان با چه نشانه‌ای امام خود را می‌شناسد؟ فرمود: اینکه امام اینگونه کند: سپس دستش را بر روی دیوار گذاشت و در این هنگام دیوار حرکت کرد، سپس دستش را بر روی ستون و پایه گذاشت و در همان لحظه متلاشی شد. سپس فرمود: امام با این شناخته می‌شود.^۱

روایت چهارم

امام کاظم (ع) درباره اقسام علم امام (ع) و بهره‌مندی از علوم غیبی فرموده است:

عَنْ عَلِيِّ السَّائِي عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ مُوسَى (ع) قَالَ قَالَ: «مَبْلَغُ عِلْمِنَا عَلَى ثَلَاثَةِ وُجُوهِ مَاضٍ وَغَايِرٍ وَحَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَايِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدْ دُفِّ فِي الْقُلُوبِ وَتَقَرَّرَ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِيِّنَا؛ عَلِي سائی از امام موسی کاظم (ع) نقل می‌کند که ایشان فرمود: دانش ما از سه جهت است، گذشته، آینده و آنچه پدیدار می‌شود؛ اما راجع به گذشته برای ما تفسیر شده و اما راجع به آینده نوشته شده و اما آنچه پدید آید، گاهی در دل افتد و گاهی در گوش اثر کند و این بهترین دانش ماست و در عین حال بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست».^۲

۱. طبری، املی، دلائل الإمامة، ص ۲۵۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۶۴.

مرحوم مجلسی رحمته الله علیه در کتاب مرآة العقول، در تفسیر این سه نوع علم می‌فرماید: علم «ماضی»، یعنی علمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده‌اند که شامل علومی از وقایع گذشته درباره انبیاء و ائمه‌های پیشین و حوادثی که برای آنان اتفاق افتاده و خبر از شروع امور و عوالم است. منظور از علم «غابر»، علومی است که به امور آینده تعلق می‌گیرد؛ بنابراین، منظور از غابر، خبرهای حتمی است که مربوط به آینده جهان بوده و مختص به اهل بیت علیهم السلام است. به همین دلیل، ائمه علیهم السلام از آن به «موقوف» به معنای مخصوص تعبیر کرده‌اند.

مراد از علم «حادث»، علمی است که با تجدد احوال موجودات، تجدد پیدا کرده و تفصیل مجملات است. توضیح اینکه این علم با دو روش بدون واسطه، یعنی «قذف فی القلوب» و روش باواسطه، یعنی «نقر فی الاسماع» به ائمه معصومین علیهم السلام الهام می‌شود؛ بنابراین، از آنجا که ادعای الهام الهی ممکن است انسان را به توهم نبوت بیندازد، حضرت در پایان به این نکته اشاره دارد که پس از پیامبر ما پیامبری نخواهد آمد.^۱

روایت پنجم

در روایتی از امام صادق علیه السلام درباره علم حال و علم آینده (غیب) آمده است: عَنْ سَيْفِ التَّمَارِ قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَمَاعَةً مِنَ الشَّيْعَةِ فِي الْحِجْرِ فَقَالَ: «... لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسَى وَخُضَيْرٍ لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا وَلَا نَبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا لِأَنَّ مُوسَى وَخُضَيْرَ عليهم السلام أُعْطِيََا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطِيََا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنْ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ وَقَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَرِثَانُهُ؛ سیف تمار می‌گوید: جمعی از شیعه بودیم که در حجر (کنار خانه کعبه)

۱. مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله، ج ۳، ص ۱۳۶.

خدمت امام صادق علیه السلام بودیم، آن حضرت فرمود: اگر من همراه موسی و خضر بودم، به آنها می‌گفتم که من از آن دو اعلم هستم و به آنها به آنچه در دست نداشتند، خبر می‌دادم؛ زیرا به موسی و خضر علیهم السلام علم آنچه بوده، داده شده بود و به آنها علم آنچه هست و آنچه خواهد بود تا زمان قیامت نداده بودند و محققاً ما از رسول خدا آن را به خوبی به ارث برده‌ایم.^۱

براساس این روایت و ده‌ها روایت معتبر دیگر، برخورداری ائمه اهل بیت علیهم السلام از علوم غیبی به اثبات رسیده و حتی این علوم به عنوان شاخصه شناخت و معرفی آن حضرات دانسته شده است؛ از این رو، ادعای بی‌اساس منصور هاشمی مبنی بررد علوم غیبی و سماوی برای ائمه علیهم السلام ابطال می‌شود.

ممکن است کسی بگوید: براساس نصوص کتاب خداوند، علم غیب تنها برای خداوند است؛ چنانکه صریحاً فرموده است: «قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ»؛ بگو هیچ کسی که در آسمان‌ها و زمین است جز خداوند غیب را نمی‌داند.^۲ و با این وصف، هر روایتی که خلاف این را می‌گوید، باطل است و باید به دیوار زده شود.^۳

در پاسخ گفته می‌شود: آیه مذکور اشاره به این دارد که علم مطلق از آن خداست، اما این دلیل بر آن نمی‌شود که خداوند فرستادگان خود را از آن بی‌بهره دارد. چنانچه در قرآن کریم آمده است که خداوند، هر پیامبری را که بخواهد و به هر میزانی که صلاح بداند از غیب مختص به خود، آگاه می‌کند: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدٌ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَيَمْنُ حَلْفِهِ رَصَدًا»؛ عالم به غیب اوست پس جز او کسی غیب نمیداند چون او کسی را بر غیب خود

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. غل، ۶۷.

۳. پایگاه منصور هاشمی خراسانی، مقاله‌ها، شماره ۱۱۱، ص ۵.

مسلط نمی‌کند مگر کسی از رسولان را که شایسته و مرضی این کار بداند که خدا برای چنین کسانی از پیش رو و پشت سر حافظانی در کمین می‌گمارد.^۱

همچنین حضرت عیسی علیه السلام خود را برخوردار از علم غیب دانست و فرمود: «وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ و شما را از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید خبر میدهم مسلماً در این [معجزات] برای شما اگر مؤمن باشید عبرت است.^۲ درباره علم غیب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز آمده است: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»؛ این از خبرهای غیب است که آن را به توحی می‌کنیم. پیش از این، نه توان را می‌دانستی و نه قوم تو.^۳

درباره برخورداری امامان معصوم علیهم السلام از علم غیب، اخبار متعددی در خطبه‌های نهج البلاغه بیان شده است؛ که به عنوان نمون مورد اشاره قرار می‌گیرد: خبر از ویرانی کوفه،^۴ خبر از خون‌ریزی و شکم بارگی حجاج بن یوسف ثقفی،^۵ خبر از آینده خونین بصره،^۶ خبر از حکومت چهار فرمانروای فاسد از پسران مروان،^۷ و خبر حمله مغولان و جنایت آن‌ها.^۸

شبهه دوم: «اکنون خیال‌پردازی در اهل تشیع، به قدری نهادینه شده است که اگر مسلمانی آنان را به سوی واقع‌گرایی درباره پیشوایان اسلام دعوت کند، او را به ناصبی‌گری متهم می‌کنند!»^۹

پاسخ: ظاهر بر این است که منصور هاشمی، واقع‌گرایی را به معنای تبعیت

۲. آل عمران، ۴۹.

۱. جن، ۲۶-۲۷.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۱.

۳. هود، ۴۹.

۶. همان، خطبه ۱۰۲.

۵. همان، خطبه ۱۱۶.

۸. همان، خطبه ۱۲۸.

۷. همان، خطبه ۷۳.

۹. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۹۱.

و اطاعت محض از خود دانسته و توقع دارد که شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام زمام امور خود را به دست او سپرده و مطیع وی باشند! چنانچه در همین خصوص آورده است: «من به سوی طلب اعانت و اطاعت مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت مرا بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است»^۱.

این در حالی است که شیعیان هیچ تکلیفی نسبت به تبعیت از فردی که فرستاده الهی نبوده و از هیچ جایگاهی در دین برخوردار نیست، ندارند. ضمن اینکه متهم کردن شیعیان به خیال‌پردازی، رفتار همیشگی وهابیت است که باری دیگر از زبان منصور خارج شده است.

شبهه سوم: «این خرافه‌گرایی در آنان (شیعیان) به قدری ریشه دوانده است که اگر مُصلحی آنان را به سوی اصلاح عقیده یا عملی دعوت کند، به جای دلایل عقلی و شرعی، از او معجزه می‌طلبند»^۲.

در پاسخ به این سخن واهی به روایت امیرمؤمنان علی علیه السلام متمسک می‌شویم که فرمود: «لَا تَزُولُوا عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ فَتَذَقُّوا [فَتَذَمُّوا] غِبَّ أَعْمَالِكُمْ، أَلَا فَتَمَسَّكُوا مِنْ إِمَامٍ الْهَدَى بِمُعْجَزَةٍ؛ از صاحب این امر منحرف نشوید! چرا که دچار بدی رفتار تان خواهید شد. آگاه باشید که به اعجاز امام هدایت‌گر تمسک کنید»^۳.

البته در باور شیعیان، معجزه تنها راه شناخت مأموران الهی نبوده و بایستی صاحب معجزه منصوص از جانب پروردگارش باشد که این مسئله، موجب دوچندان شدن مشکل منصور هاشمی برای اثبات جایگاهش خواهد بود.

شبهه چهارم: «(شیعیان) به جای قول احسن، از او توقع کرامت دارند؛ آن هم به صورتی که از هر فال‌بین دوره‌گرد یا جادوگر تازه‌کاری ساخته است»^۴.

۱. همان، ص ۲۷۵. ۲. همان، ص ۹۱.

۳. طبری آملی، المسترشد فی إمامة علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۴۰۴.

۴. خراسانی، منصور هاشمی، بازگشت به اسلام، ص ۹۱.

پاسخ: اولاً، با توجه به اینکه معجزه و سحر از جمله مسائل ناشناخته برای مردم محسوب می‌گردد؛ در نتیجه اغلب در فهم و تشخیص آن دوازده دیگری دچار مشکل می‌شوند. این تفاوت‌ها عبارت است از:

الف. برخلاف معجزه، سحرفنی است که از طریق یادگیری و مهارت به دست می‌آید. چنانچه خداوند متعال می‌فرماید: «يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ»؛ شیاطین که به مردم سحر می‌آموختند، کافر شدند.^۱

همچنین در بین مردم نیز این مسئله رواج داشته است که سحر با تعلیم به دست می‌آید. چنانچه فرعون به ساحران گفت: «إِنَّهُ لَكَيْبُرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ»؛ او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است!^۲

ب. سحر قابلیت هموردی دارد؛ از این رو، هیچ گاه ساحران ادعای تحدی نمی‌کنند؛ زیرا به خوبی می‌دانند که ساحران دیگر نیز می‌توانند همانند یا بهتر از آن را برای مردم ارائه دهند. در مقابل، معجزه دارای شاخصه‌ای است که هیچ کسی را یارای هموردی برای آن نیست و از این رهگذر، فرستادگان الهی با توجه به اطمینان بر این مسئله، همواره مردم را مورد تحدی قرار داده‌اند. همان طور که قرآن کریم می‌فرماید: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُوا بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا»؛ بگو: قطعاً اگر جن و انس گرد آیند که مانند این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانندش را بیاورند، اگرچه پشتیبان یکدیگر باشند.^۳

ج. ملاک در تشخیص سحر از معجزه، متخصصین سحر هستند، نه عموم مردم که از این مسائل اطلاع ندارند؛ بنابراین، در ماجرای موسی علیه السلام، ساحران با توجه به تخصصی که داشتند متوجه اعجاز ایشان شده و اعتراف به حقانیت

۲. طه، ۷۱.

۱. بقره، ۱۰۲.

۳. اسراء، ۸۸.

موسی علیه السلام کردند. چنانچه قرآن کریم درباره عمل ساحران می فرماید: «فَالْقُلُوبُ السَّخِرَةُ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى»؛ [چون عصایش را انداخت و ساخته های جادوگران را بلعید، جادوگران از عظمت کار دریافتند که امری است خدایی، نه جادویی] پس سجده کنندان به رو درافتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم.^۱

اما فرعون که اطلاعی از این فن نداشت، شروع به اعتراض و طغیان کرده و گفت:

«قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرٌ كُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا قُطْعَنَ أَتَدْرِكُكُمْ وَأَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا ضَلَبَ بَيْنَكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَئِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى»؛ [فرعون] گفت: آیا پیش از آنکه به شما اذن دهم، به او ایمان آوردید؟ یقیناً او بزرگ شماست که به شما جادو آموخته است، پس بی تردید دستها و پاهایتان را یکی از راست و یکی از چپ قطع خواهم کرد و شما را بر تنه های درخت خرما خواهم آویخت تا کاملاً بدانید که کدام یک از ما [من یا خدای موسی] عذابش سخت تر و پایدارتر است.^۲

د. ساحر تنها در یک جایگاه و موقعیت توان سحر و جادو دارد و چنانچه مکان و شرایطش تغییر یابد، قادر به این عمل نخواهد بود؛ در حالی که معجزه فرستادگان الهی محدود به زمان و مکان معین نیست. چنانچه قرآن کریم می فرماید: «وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى»؛ و جادوگر هر جا درآید، پیروز نمی شود.^۳

بر این اساس معجزه، قدرتی فوق ارادی است که از توان بشر (هر فال بین دوره گرد یا جادوگر تازه کاری) خارج است و تنها توسط فرستادگان الهی ممکن است تا جاری شده و به نمایش درآید؛ بنابراین، منصور هاشمی با توجه به اینکه

۲. همان، ۷۱.

۱. طه، ۷۰.

۳. همان، ۶۹.

توان ارائه اعجاز الهی را در خود نمی‌بیند، ناگزیر اقدام به تخریب جایگاه معجزه کرده و با سخره گرفتن آن صورت مسئله را پاک کرده است!

سوالات درس

۱. اگر معیار شناخت، ممکن است با موانعی مواجه شود که او را از شناخت صحیح باز دارد، چه اشکالی پیش می‌آید؟
۲. آیا می‌توان جهل را به طور مطلق، به فقدان علم تعریف کرد؟
۳. منشأ اعتقاد به وجوب تقلید چیست؟
۴. اطاعت از ولایت فقیه، چه نوع از اطاعت است؟
۵. فرق بین معجزه و سحر چیست؟



درس ششم

بازگشت به اسلام

❁ ضرورت و امکان

منصور هاشمی خراسانی گفته است: «ضرورت بازگشت به اسلام هنگامی آشکار می‌شود که از یک سو ضرورت اقامه اسلام و از سوی دیگر، عدم اقامه آن توسط مسلمانان در حال حاضر آشکار شود؛ چرا که هرگاه این دو مقدمه آشکار نشود، سخن گفتن درباره بازگشت به اسلام، بی‌معناست؛ بازگشت به اسلام هنگامی ضرورت دارد که اسلام به معنای عقاید و احکامی خاص، سبب سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان دانسته شود، نه آن چنان که کافران می‌پندارند، موجب انحطاط فرهنگی، انفعال سیاسی و عقب‌ماندگی اقتصادی مسلمانان است؛ چرا که در این صورت، تخلص از آن ولو با حفظ احترامش در ظاهر، چنان که برخی از دولت‌های مسلمان پی می‌گیرند، متعین است و ندای بازگشت به سوی آن، مطلوب نیست و مورد اعراض و مخالفت اسلام‌گریزان واقع می‌شود. همچنان که هنگامی معنا پیدا می‌کند که پذیرفته شود، اسلام به عنوان موجبی برای سعادت مسلمانان و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی‌شان، تاکنون در میان آنان تحقق نیافته است؛ چرا که اگر در میان آنان تحقق یافته بود؛ طبعاً سعادت و رستگاری مورد نظر، به حیث ثمره ذاتی و قطعی آن، برای آنان تحقق یافته بود. در حالی که مسلماً برای آنان تحقق

نیافته و مشکلات آنان در جهات مختلف مشهود است. طبعاً وجود آنها یا ناشی از عدم کفایت اسلام برای حل آنهاست و یا ناشی از عدم تحقق اسلام.^۱

❁ ضرورت اقامه اسلام

بی‌گمان حق با کسانی است که به اسلام باور دارند و اقامه آن را برای نیل به سعادت و رهایی از مشکلات لازم می‌دانند؛ ولی چنانچه روشن شد، اقامه اسلام به دو صورت مُکفی و مُحصل غرض است:

■ ۱. اقامه عین اسلام

اقامه اسلام، هنگامی موجب نیل به سعادت و رهایی از مشکلات است که عین آن اقامه شود؛ با توجه به اینکه همه عقاید و احکامی که به اسلام نسبت داده می‌شود، از اسلام نیست. اسلام یک واقعیت مستقل بیرونی است که از اراده خداوند نشأت گرفته و اراده خداوند، متناسب با کمال اوست و طبعاً با اراده دیگران که ناقص‌اند، ملازمه‌ای ندارد.^۲

■ ۲. اقامه کل اسلام

اسلام به عنوان یک مجموعه مرتبط و به هم پیوسته، مانند یک نظام دقیق و زنجیره‌ای حلقه در حلقه است که هر جزء آن با نظر به جزء دیگرش تشریع شده، به نحوی که قطع نظر از آن، قابل تشریع نبوده و چه بسا تشریع آن ناقض غرض بوده است؛ مانند دانه‌های تسبیح که هر یک به اعتبار جزئی از کل ساخته شده است و هیچ یک به تنهایی ارزش ندارد.^۳

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۹۸.

۲. همان، ص ۱۰۰.

۳. همان.

□ امکان اقامه کل اسلام

از آنجا که مسلم است خداوند همه مسلمانان را مستقیماً به کل اسلام عالم
ساخته، معلوم می‌شود که برخی از آنان را به کل اسلام عالم ساخته و طبعاً بر
دیگران واجب است که آنان را بشناسند و از آنان تعلیم پذیرند.^۱
اقامه جزئی از اسلام به تنهایی، در حالی که سایر اجزای آن اقامه نمی‌شود،
محل اشکال است. هر گاه برخی اقامه نشوند، اقامه برخی دیگری بی‌فایده؛ بلکه
احیاناً زیان بار خواهد بود.^۲

□ واقعیت عدم اقامه اسلام

اسلام، بعد از رسول خدا ﷺ تاکنون اقامه نشده و این یک واقعیت مسلم و
مشهود است؛ چرا که عین و کل آن، به اسباب گوناگون، مجال اقامه را نیافته و
طبعاً تا هنگامی که همین وضع باقی است، سعادت مسلمانان و رهایی آنان از
مشکلات، ممکن نیست؛ از این رو، شناخت اسباب این وضع و دواعی انحراف
از عین و کل اسلام، برای بازگشت به اسلام خالص و کامل به معنای اقامه آن پس
از اضاعه‌اش، سودمند است.^۳

نقد و بررسی

گفتار اول: منصور هاشمی دومین پایه اندیشه خود را بر ضرورت بازگشت به
اسلام بنا کرده و سعی بر آن دارد تا اقامه نشدن اسلام را در زمان حاضر به اثبات
رسانده و با القاء اینکه تنها راه تحقق اقامه و بازگشت به اسلام در پیروی از منصور

۲. همان، ص ۱۰۴.

۱. همان، ص ۱۰۲.

۳. همان، ص ۱۰۵.

هاشمی است، به اغراض خود دست یابد. وی اولین دلیل عدم اقامه اسلام را وضعیت نامناسب معیشتی مسلمانان دانسته و گفته است:

«بازگشت به اسلام هنگامی ضرورت دارد که اسلام به معنای عقاید و احکامی خاص، سبب سعادت مسلمانان در دنیا و آخرت و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی شان دانسته شود، نه آن چنان که کافران می‌پندارند؛ موجب انحطاط فرهنگی، انفعال سیاسی و عقب‌افتادگی اقتصادی مسلمانان؛ چرا که در این صورت، تخلص از آن، ولو با حفظ احترامش در ظاهر، چنان که برخی از دولت‌های مسلمان پی می‌گیرند، متعین است و ندای بازگشت به اسلام به سوی آن مطلوب نیست و مورد اغراض و مخالفت اسلام‌گرایان واقع می‌شود. همچنان که هنگامی معنا می‌یابد که پذیرفته شود، اسلام به عنوان موجبی برای سعادت مسلمانان و رستگاری آنان از مشکلات مادی و معنوی شان، تاکنون در میان آنان تحقق نیافته است؛ چرا که اگر در میان آنان تحقق یافته بود، طبعاً سعادت و رستگاری مورد نظر، به حیث ثمره ذاتی و قطعی آن، برای آنان تحقق یافته بود؛ در حالی که مسلماً برای آنان تحقق نیافته و مشکلات آنان در جهات مختلف مشهود است... و طبعاً وجود آنها یا ناشی از عدم کفایت اسلام برای حل آنهاست و یا ناشی از عدم تحقق اسلام!... در این میان، کسانی که به اسلام باور ندارند، می‌پندارند که آن کفایت لازم برای حل مشکلات مسلمانان را ندارد؛ به این معنا که مسلمانان، اسلام را محقق ساخته‌اند؛ ولی قادر به حل مشکلات آنان نیست...؛ از این رو، آشکارا به جدایی دین از دنیا دعوت می‌کنند و اسلام‌گرایی در جامعه را مانع از تکامل و ترقی آن می‌شمارند».^۱

پاسخ: اولاً، تصویر ارائه شده از وظایف و اهداف دین اسلام صحیح نیست و هیچ گاه رشد اقتصادی و تأمین مایحتاج دنیوی مردم،^۱ آن هم از طریق دین، هدف پیامبر اکرم ﷺ و سایر انبیاء و پیامبران الهی نبوده است؛ بلکه آنان وظایف بالاتری را بر عهده داشته و سعی بر آن داشتند که با هدایت بشر، عقل انسان را ارتقاء دهند تا انسان‌ها بتوانند در چارچوب هدایت الهی برای خود زندگی دنیوی و اخروی سعادت‌مندانه‌ای را بنا کنند. آیات و روایات معصومین علیهم‌السلام هدف از فرستادن پیامبران را چنین تبیین کرده است:

■ ۱. پرستش خداوند

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ أُعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ»؛ ما در هر امتی پیامبری برانگیختیم تا به آنان بگویند خدا را بپرستید و از پرستش غیر خدا (طاغوت) خودداری کنید، گروهی هدایت یافتند و گروه دیگر (از طریق عناد و لجاج) مستحق گمراهی و ضلالت شدند.^۲ امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در این باره می‌فرماید: «خداوند پیامبران را برانگیخت تا آنچه را که بندگان خدا درباره توحید و صفات خدا نمی‌دانند، فراگیرند و به ربوبیت و پروردگاری و یگانگی وی پس از انکار ایمان آورند».^۳

■ ۲. تکامل عقل

یکی از مهم‌ترین وظایف فرستادگان الهی این است که عقول مردم را به عنوان حجت‌های باطنی تکامل بخشند تا انسان بتواند از این رهگذر، هدایت الهی

۱. احکام اقتصادی دین، ناظر بر حل اختلافات تجاری، رفع ظلم اقتصادی، بیان اخلاق تجارت، عقد یا فسخ قرارداد و غیره بوده و هیچ گاه خود را در این شأنیت نمی‌بیند که راه ثروتمند شدن یا کسب درآمد را بیاموزد.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۳.

۲. نحل، ۳۶.

را درک کرده و زندگی سعادتمندانه‌ای برای خود به وجود آورد. چنانچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «وَلَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا وَلَا رَسُولًا حَتَّى يَسْتَكْمِلَ الْعَقْلَ وَيَكُونَ عَقْلُهُ أَفْضَلَ مِنْ عُقُولِ جَمِيعِ أُمَّتِهِ؛ خداوند هیچ پیامبری را نفرستاد تا اینکه عقلش را کامل فرمود و برای همین عقلش از عقل همه امتش افضل بود».^۱

■ ۳. تعلیم کتاب و حکمت

برخی از آیات قرآن کریم، عمده وظایف انبیاء را در تعلیم کتاب و آموزش حکمت خلاصه کرده‌اند؛ بنابراین، هر پیامبری موظف به تعلیم کتاب آسمانی و آموزش دستورات حکیمانه‌ای است که ضامن سعادت انسان در دنیا و آخرت است. چنان که می‌فرماید:

«رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»؛ خدایا در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برای آنان تلاوت کنند و کتاب و حکمت را به آنان بیاموزند و آنان را پاکیزه گردانند، حقیقتاً که تو عزیز و حکیم هستی».^۲

■ ۴. تعلیم و ترغیب مردم به برپایی عدل و قسط

یکی دیگر از اهداف بعثت رسولان الهی، تعلیم و ترغیب مردم جهت اجرای عدل و داد در جامعه است. چنان که خداوند در این باره می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»؛ ما پیامبران خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرو فرستادیم تا مردم به قسط و عدل قیام کنند».^۳

۲. بقره، ۱۲۹.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۱.

۳. حدید، ۲۵.

۵. تعالی اخلاق

پیامبر ﷺ هدف از بعثت خود را تکامل بخشی به اصول و کرامت های اخلاقی دانسته و می فرماید: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ من برای تتمیم و تکمیل اصول و کرامت های اخلاقی مبعوث شدم»^۱.

۶. داوری بین مردم

قرآن کریم یکی دیگر از وظایف مهم رسولان الهی را داوری بین مردم در زمان اختلاف دانسته و فرموده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ»؛ مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نویدآور و بیم دهنده برانگیخت و با آن کتاب خویش را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف می ورزند، داوری کند»^۲.

براین اساس، اولاً، پایین آوردن سطح اهداف بعثت انبیاء تا حد تأمین و حل مشکلات معیشتی مردم، مسئله ای است که منصور هاشمی مرتکب آن شده و بر پایه این پیش فرض باطل، آن را ملاک تشخیص یک دین موفق از دین ناکارآمد دانسته است؛ به این ترتیب، مردم را برای بازگشت به اسلامی دعوت می کند که هیچ گاه هدف پیامبر اکرم ﷺ نبوده است!

ثانیاً، تعریف منصور هاشمی از سعادت انسان، متأثر از تعریف «امانوئل کانت» است که سعادت را چیزی غیر از کمال دانسته و آن را در داشته های مادی و دنیوی خلاصه کرده است؛^۳ در حالی که اسلام، سعادت را جدای از کمال ندانسته و

۲. بقره، ۲۱۳.

۱. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۸.

۳. رک. امانوئل، کانت، نقد عقل عملی.

انسان را از زندگی مادی گرایانه برحذر می‌دارد؛ در نتیجه گفته شده است: «به هر اندازه که انسان از کمال بهره‌بردار و به غایت خودش نزدیک شود، به سعادت رسیده است».^۱

ثالثاً، هیچ‌گاه این شبهه پیش نخواهد آمد که چون مسلمانان در اقامه حکومت اسلامی موفق نشدند، پس اسلام ناکارآمد است؛ زیرا این مسئله برای عقلای جامعه پذیرفته شده که حکومت مسلمانان، غیر از حکومت اسلام است. رابعاً، در تاریخ مشاهده شده است که در حکومت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام نیز مردم از مشکلات مادی بسیاری رنج برده‌اند و مشکلات اقتصادی به وجود آمده دلالتی بر ناکارآمدی مدیریت آن حضرات نداشته است. خامساً، کسانی که ندای جدایی دین از دنیا را سر می‌دهند، نه از سر ناکارآمد دانستن حکومت مسلمانان؛ بلکه از آن روی که آن را بر علیه منافع دنیوی خود دیده‌اند، سعی بر جدایی دین از دنیا دارند.

نتیجه اینکه، مشکلات مادی مسلمانان، حاکی از عدم کفایت اسلام یا عدم تحقق اسلام نیست؛ زیرا اساساً هدف ذاتی اسلام حل مشکلات مادی مردم نبوده تا اشکالات فوق متوجه جامعه مسلمین باشد.

گفتار دوم: منصور هاشمی در ادامه این سخنان، بر این باور است که در حال حاضر، عین اسلام اقامه نشده و آن چیزی که از اسلام به ما رسیده است، اسلامی مخلوط به خرافات و انحرافات است که دیگر نمی‌تواند به نام اسلام راهگشا و هدایت‌گر بوده باشد. چنانچه از این باور نتیجه گرفته و گفته است:

«هرگاه اسلام به عقاید و احکامی غیر اصیل آمیخته باشد، در کل نسبتی با خداوند ندارد و عمل به آن مجزی نیست؛ زیرا چیزی که از تلفیق عناصر اسلامی و عناصر غیر اسلامی پدید آمده است، در واقع اسلام نیست؛ بلکه

اختراع جدیدی است که تسامحاً اسلام نامیده می‌شود و طبعاً اقامه آن،

اقامه اسلام نیست؛ اگرچه عرفاً اقامه اسلام شمرده شود».^۱

پاسخ: چنانچه پیش فرض منصور هاشمی خراسانی از اسلام مخلوط شده به عقاید انحرافی، اسلام غیر شیعی باشد، جایی برای بحث باقی نمانده و ما نیز بر این عقیده هستیم که اقامه آن، اقامه اسلام حقیقی نبوده و مورد رضایت الهی نیست؛ زیرا اصل امامت را به عنوان یکی از اصول اعتقادی مسلمانان انکار کرده و از مسیر اسلام خارج شده‌اند؛ اما چنانچه شیعه اثنی عشری را مورد خطاب قرار داده و اقامه آن را اقامه اسلام نمی‌داند، در این صورت باید دلیلی روشن و متقن بر ادعای تحریف ارائه کند؛ در حالی که از یقینیات تشیع این است که هیچ تحریفی در اصول اسلام تشیع صورت نگرفته و با وجود قرآن کریم به عنوان میزانی برای تشخیص راه صحیح از انحراف، دیگر جایی برای چنین اتهاماتی برای تشیع باقی نخواهد ماند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «در هیچ امری دو نفر اختلاف نکردند، مگر این که برای آن مطلب در کتاب خداوند عزوجل اصلی است؛ در حالی که عقول اینها به آن نرسیده است».^۲

بنابراین، چنانچه منصور هاشمی شیعه اثنی عشری را تحریف شده دانسته و اقامه آن را به معنای اقامه اسلام نداند، باید اولاً دلیلی بر تحریف اصول آن ارائه کرده و ثانیاً انحراف در جزئیات آن را نیز تبیین کند تا ادعای او بتواند مورد پذیرش واقع شود.

گفتار سوم: منصور هاشمی در ادامه بحث لزوم اقامه عین اسلام، بحثی را با عنوان اقامه کل اسلام آغاز کرده و بر این باور است که در هر عصری و در هر شرایطی باید کل احکام اسلامی اجرا شود و چنانچه تمامی این احکام اجرا نشود، گویا به جای هدایت، ضلالت مسلمانان محقق شده است. وی آورده است:

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۹۹. ۲. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶، ح ۷۸.

اجزاء اسلام لازم و ملزوم یکدیگرند و برهم اثرمی گذارند و از هم اثرمی پذیرند و هرگاه برخی اقامه نشود، اقامه برخی دیگر بی فایده؛ بلکه احیاناً زیان بار خواهد بود. مثلاً حکم قطع دست سارق، به اعتبار تحقق کامل اسلام و متناسب با زمان و مکانی جعل شده که احکام اقتصادی اسلام و اقدامات پیشگیرانه آن از قبیل توزیع عادلانه ثروت و مالیاتی چون زکات و خمس اقامه شده است؛ نه زمان و مکانی که احکام اقتصادی اسلام اقامه نشده و توزیع ثروت ظالمانه است و مالیاتی مانند زکات و خمس، آن چنان که باید پرداخت نمی شود و طبعاً مقتضی برای سرقت وجود دارد و مانع مفقود است. این به آن معناست که اگر کسی در زمان حاکمیت غیر اسلام و مکانی که احکام عینی و عمومی آن اجرا نمی شود، مرتکب سرقت شود، مستحق جزای مقرر برای سرقت نیست و اعمال آن در حق او غیر عادلانه و مخالف با مقصود شارع است.^۱

پاسخ: اولاً، اگر مراد منصور هاشمی از عبارت «اجزاء اسلام»، همان احکام شرعی اسلام بوده باشد، باید مشخص کند که تلازم مد نظر او ناظر به کدام نوع از احکام شرعی است. آیا مراد او حکم تکلیفی و وضعی^۲ است یا حکم ارشادی و مولوی^۳ یا حکم تأسیسی و امضایی^۴ یا حکم واقعی و ظاهری^۵ یا حکم واقعی اول و ثانوی^۶ یا اینکه حکم حکومتی^۷ یا اینکه همه احکام، مورد نظر اوست؟

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۰۵.

۲. به لحاظ تعلقی حکم به فعل مکلف به طور مستقیم یا غیرمستقیم.

۳. به لحاظ صدور آن به جهت مولویت یا ناصحیت و مرشدیت.

۴. به لحاظ پیشینه داشتن این حکم در بنای عقلا و عرف یا پیشینه نداشتن آن.

۵. به لحاظ میزان قطعیت دلیلی که حکم از آن به دست آمده است.

۶. به لحاظ ثبوت حکم برای خود یک عمل یا عنوانی که بر آن عارض شده است.

۷. به لحاظ صدور حکم ولایی که حکم حکومتی یا حکم سلطانی نیز خوانده می شود.

ضمن اینکه باید تلازم و محل ملازمه هر کدام از این موارد را براساس شریعت و سنت نبوی ﷺ تبیین کند و حال آنکه هیچ ملازمه‌ای در اصل احکام^۱ وجود نداشته و حتی این قاعده در جزئیات احکام نیز کلیت ندارد.

ثانیاً، آنچه در نظام قانونی مطرح است، ترابط [و به هم پیوستگی] بین احکام است، نه تلازم! بدین معنا که بین احکام اسلامی ارتباطی وجود دارد که هیچ گاه حکمی نتواند حکم دیگر را نقض کرده و آن را نادیده بگیرد. برای مثال، شارع مقدس در آیه‌ای فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۲ و در آیه‌ای دیگر فرموده است: «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»^۳ حال اگر فردی با شخصی قرارداد بست که برای او کم فروشی کند و ماهانه مبلغ معینی از او بگیرد، آیا بر طبق «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، می‌تواند آن پول را بگیرد، یا باید به «أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ»، عمل کند که کم فروشی را حرام کرده است؟ ترابط احکام به جمع بین این دو حکم کرده و می‌گوید: مراد شارع وفای به عقدی است که در آن طغیان و خیانت نباشد، نه هر عقد و قراردادی.^۴

ثالثاً، حکم قطع دست سارق، هیچ ارتباط و یا ملازمه‌ای با حکم خمس و توزیع عادلانه ثروت نداشته و براساس روایات، در صورت تحقق شرایط ذیل، باید حکم اجرا شود:

۱. سارق به حد بلوغ شرعی رسیده باشد.

۲. سارق در حال سرقت عاقل باشد.

۱. اول، عبادات (نماز، روزه، زکات، خمس، حج، جهاد، امریه معروف و نهی از منکر، تولی و تبری) دوم، عقود (بیع، اجاره، رهن، امانت، نکاح، قرض، وصیت، عاریه، شرکت، وقف، وکالت، جعالة، مزارعه، مساقات، سلف و سلم، مضاربه و ایقاعات: طلاق، سوگند، ایلاء و غیره) سوم، سیاسات (قصاص، حدود، تعزیرات، دیات) و چهارم، احکام فردی.

۲. «ای اهل ایمان! به همه قراردادها وفادار و پایبند باشید». مائده، ۱.

۳. «در ترازو طغیان را روا مدارید». الرحمن، ۸.

۴. رک. نظام قانونی ولایتی در فقه و اصول، «تقریرات درس خارج فقه آیت الله سید احمد مددی».

۳. سارق با تهدید و اجبار وادار به سرقت نشده باشد.
۴. سارق قصد دزدی داشته باشد.
۵. سارق بداند و ملتفت باشد که مال غیر است.
۶. سارق بداند و ملتفت باشد که ربودن آن حرام است.
۷. صاحب مال، مال را در حرز مناسب قرار داده باشد.
۸. سارق به تنهایی یا با کمک دیگری هتک حرز کرده باشد.
۹. به اندازه نصاب: یعنی ۴/۵ نخود طلای مسکوک که به صورت پول معامله می شود یا ارزش آن به آن مقدار باشد، در هر بار سرقت شود.
۱۰. سارق مضطرب نباشد.
۱۱. سارق پدر صاحب مال نباشد.
۱۲. سرقت در سال قحطی صورت نگرفته باشد.
۱۳. حرز و محل نگهداری مال، از سارق غصب نشده باشد.
۱۴. مال مسروق، از اموال دولتی و وقف و مانند آنکه مالک شخصی ندارد، نباشد.^۱

گفتار چهارم: منصور هاشمی با عبور از پیش فرض باطل خود مبنی بر وجود ملازمه بین اجزاء و لزوم اقامه کل اسلام، بحث امکان اقامه کل اسلام را مورد بررسی قرار داده و از این رهگذر، تنها راه اقامه کل اسلام را در شناخت حجت و خلیفه خدا دانسته و گفته است:

«از آنجا که مسلم است خداوند همه مسلمانان را مستقیماً به کل اسلام عالم نساخته، معلوم می شود که برخی از آنان را به کل اسلام عالم ساخته و طبعاً بر دیگران واجب است که آنان را بشناسند و از آنان تعلیم پذیرند.

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، تحریر الوسیلة، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

آنان، با توجه به اینکه علم به کل اسلام اختصاص به خدا دارد، ناگزیر یا پیامبرند که کل اسلام را مستقیماً از خداوند تلقی کرده‌اند و یا مرتبط به پیامبرند که علم به کل اسلام را غیر مستقیم و از پیامبر دریافت کرده‌اند و چنین کسانی، به اعتبار نیابتشان از خداوند در تعلم کل اسلام، خلیفه خدا در میان مسلمانان شمرده می‌شوند... این خلیفه، هرگاه عالم به کل اسلام و مکلف به تعلیم آن باشد، می‌تواند کل اسلام را به مسلمانان تعلیم دهد و قابل عمل توسط آنان گرداند و روشن است که با این وصف، تعلم از او بر مسلمانان واجب خواهد بود. از این مبنا لازم می‌آید که زمین هیچ‌گاه از چنین خلیفه‌ای خالی نباشد؛ چرا که خلّو او، هرچند برای زمان کوتاه، مستلزم عدم امکان علم و طبعاً عمل به اسلام در آن زمان است و از آنجا که این عدم امکان، مستند به خداوند و موجب خسارت مسلمانان است، ممکن نیست و خداوند از آن تنزیه می‌شود. آری، هرگاه چنین خلیفه‌ای در میان مسلمانان قرار داده شده باشد؛ ولی آنان به سبب تقصیر خود، او را نشناسند و متمکن از تعلیم نگردانند، ایرادی بر خداوند وارد نخواهد بود»^۱.

پاسخ: اولاً، اسلام بدون هیچ نقصی به مسلمانان ابلاغ شد؛ از این رو، پس از اعلان رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، آیه اکمال نازل شده و خداوند با مورد خطاب قرار دادن مسلمین فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً»^۲ به این ترتیب، اسلام کامل از طریق آیات و روایات، به دست مسلمین رسیده و در حال حاضر براساس آن عمل می‌کنند و چنانچه نارسایی در برخی احکام باشد، مربوط به جزئیات احکام است که آن هم براساس اصول رسیده از معصومین علیهم السلام کشف می‌شوند. چنانچه امام رضا علیه السلام

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۲. «امروز، دین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم». مائده، ۳.

فرمود: «عَلَيْنَا الْإِقَاءُ الْأُصُولُ وَعَلَيْكُمْ التَّقْرِيعُ؛ ارائه اصول بر عهده ما و تفریع آن بر عهده شماست».^۱

بر این اساس، معطل دانستن احکام بر مبنای عدم علم به آنها صحیح نبوده و فقیه جامع الشرایط می‌تواند در غیاب خلیفه خدا احکام الهی را بدون کم و کاست اجرا کند.

ثانیاً، منصور هاشمی، علم پیامبر ﷺ را با علم به شریعت اسلام (بایدها و نبایدهای شرعی) خلط کرده و هر دو را در یک ظرف قرار داده است؛ در حالی که علم به شریعت از طریق آیات قرآن و روایات معصومین (علیهم السلام) در اختیار مسلمین قرار داده شده و انحصاری در این خصوص وجود ندارد؛ اما آنچه انحصار در معصومین (علیهم السلام) دارد، علمی است که پیامبر اکرم ﷺ از جانب خداوند دریافت کرده و به عنوان میراثی گرانبها به ائمه معصومین (علیهم السلام) منتقل شده است. چنانچه درباره این انحصار آمده است:

عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ دَخَلْتُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (علیه السلام) ... ثُمَّ قَالَ: «يَا يُونُسُ إِذَا أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَنَا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَإِنَّا وَرِثْنَاهُ، وَأَوْثِنَا شَرْعَ الْحِكْمَةِ وَفَضْلَ الْخِطَابِ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَكُلُّ مَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَرِثَ مَا وَرِثَ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ (علیها السلام) فَقَالَ: مَا وَرِثُهُ إِلَّا الْأَيُّمَةُ الْاِثْنَى عَشَرَ (علیهم السلام) قُلْتُ: سَمِعَهُمْ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَبَعْدَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (علیهم السلام) وَبَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) وَبَعْدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) وَبَعْدَهُ أَنَا، وَ بَعْدِي مُوسَى وَلَدِي، وَبَعْدَ مُوسَى عَلِيُّ ابْنِهِ، وَبَعْدَ عَلِيٍّ مُحَمَّدٌ (علیه السلام) وَبَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ (علیه السلام) وَبَعْدَ عَلِيٍّ الْحَسَنُ (علیه السلام) وَبَعْدَ الْحَسَنِ الْحُجَّةُ (علیه السلام) اصْطَفَانَا اللَّهُ وَظَهَرْنَا، وَأَوْثِنَا مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ؛ امام صادق (علیه السلام) فرمود: «ای یونس! اگر علم صحیح را می‌طلبی بدان که نزد ما اهل بیت (علیهم السلام) وجود دارد؛ زیرا که آن

علم به عنوان میراث به ما رسیده است و به ما شرح حکمت و فصل خطاب عطا شده است. یونس می‌گوید: من گفتم: یابن رسول الله! تمام آنان که از اهل بیت علیهم‌السلام هستند آن علم را ارث برده‌اند، همان طور که شما از علی علیه‌السلام و فاطمه علیه‌السلام به میراث برده‌اید؟ حضرت فرمود: آن را به ارث نمی‌برند، مگر امامان دوازده‌گانه! یونس می‌گوید: عرض کردم: یابن رسول الله! ایشان را برای من نام ببر! حضرت فرمود: اوّل ایشان علی بن ابی طالب علیه‌السلام است و پس از او حسن و حسین علیه‌السلام و پس از او علی بن الحسین علیه‌السلام و پس از او محمد بن علی علیه‌السلام و پس از او من و پس از من موسی علیه‌السلام فرزندم و پس از موسی علی علیه‌السلام پسرش و پس از علی محمد علیه‌السلام و پس از محمد علی علیه‌السلام و پس از علی حسن علیه‌السلام و پس از حسن حجت علیه‌السلام خداوند ما را برگزیده و تطهیر کرده است و به ما عنایت فرموده آنچه را که به احدی از عالمیان نداده است»^۱.

بنابراین، با وجود فقه‌های دین، در صورتی که خلیفه الهی در بین مردم شناخته نشود، باز هم مشکلی در باب علم به شریعت پیش نیامده و احکام موجود برای مکلفین مجزی خواهد بود.

ثالثاً، در صورتی سخن منصور هاشمی می‌تواند مورد توجه باشد که مردمان عصر حاضر به خلیفه خدا دسترسی داشته و به خاطر قصورشان او را نداشته باشند تا از این طریق به احکام الهی علم یابند. حال آنکه در این زمان، امکان دسترسی به امام یا خلیفه و حجت الهی وجود ندارد و شناخت آن امام و کسب علم از محضر ایشان وجهی ندارد، مگر اینکه مراد منصور هاشمی از خلیفه الهی، خودش باشد!

۱. حلی، مختصر البصائر، ص ۳۲۹؛ شیخ حر، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۲، ص ۱۸۲؛ سید هاشم، البحرانی، الإنصاف فی النص علی الأئمة الإثنی عشر علیهم‌السلام، ص ۴۶۷؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۴۰۴.

سوالات درس

۱. سه مورد از اهداف دین مبین اسلام را نام ببرید.
۲. تعریف منصور هاشمی از سعادت انسان، متأثر از تعریف چه کسی است؟
۳. آیا مشکلات مادی مسلمانان، حاکی از عدم کفایت اسلام یا عدم تحقق اسلام است؟
۴. آیا ملازمه‌ای در اصل احکام اسلامی وجود دارد؟
۵. آیا علم حجج الهی همان علم به شریعت اسلام است؟ توضیح دهید.



درس هفتم

بازگشت به اسلام
(موانع)

❁ اسباب عدم اقامه اسلام

منصور هاشمی خراسانی می‌گوید: مهم‌ترین اسباب و دواعی عدم اقامه اسلام پس از رحلت رسول خدا ﷺ تاکنون عبارت است از:

۱. اختلاف مسلمانان

نخستین سبب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، اختلاف مسلمانان پس از آن حضرت بود؛ چرا که آنان پس از آن حضرت، به سرعت همبستگی خود را از دست دادند و مانند کسانی که پیش از آنان بودند، فرقه فرقه شدند.^۱

۲. حاکمیت غیر خداوند

دومین سبب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، تحقق نیافتن حاکمیت خداوند پس از آن حضرت بود؛ زیرا رقابت اصحاب آن حضرت پس از او، قطع نظر از آنکه با چه انگیزه‌هایی همراه بود، به پیروزی جریان مخالف با خاندان آن حضرت منتهی شد.^۲

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۱۱.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. آمیزش با ملل و فرهنگ‌های غیراسلامی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام، پس از رسول خدا ﷺ، آمیزش مسلمانان با ملل و فرهنگ‌های غیراسلامی بوده که سبب مشترکی برای عدم اقامه دین پس از همه پیامبران الهی بوده است.^۱

۴. رواج حدیث‌گرایی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، رواج حدیث‌گرایی پس از آن حضرت بود. مراد از حدیث‌گرایی، مبتنی ساختن عقاید و اعمال بر گفته‌ها و کرده‌هایی است که به صورتی غیر متواتر و به واسطه رجالی که کذب یا خطا یا نسیان‌شان محتمل است، به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده و طبعاً اصالت آن، قطعی نیست؛ زیرا محسوس است که خبریک فرد غیر معصوم، حتی اگر متظاهراً به صدق باشد، می‌تواند صحیح یا غیر صحیح باشد. با توجه به اینکه عادتاً علم قطعی به راستگو بودن کسی در گذشته حاصل نمی‌شود؛ فارغ از آنکه راستگویی کسی در گذشته و آینده، مانع از فراموشی و سهواً نمی‌شود و به علاوه، تفاوت خبر واحد با واقع، خصوصاً در مواردی که فاصله زمانی بسیاری از آن دارد، شایع و غالب است؛ تا جایی که نزدیک است هیچ خبر واحدی دقیقاً و کاملاً منطبق بر واقع نباشد. با این وصف، روشن است که اخبار آحاد، موجب یقین نمی‌شوند؛ بلکه در بهترین حالت ممکن، موجب ظن می‌شوند.^۲

۵. پیدایش مذاهب و رقابت آنها با یکدیگر

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ، پیدایش مذاهب

گوناگون و رقابت برخی از آنها با برخی دیگر بود؛ زیرا دو دستگی مسلمانان در زمان رسول خدا ﷺ که به سبب حضور آن حضرت تا حد زیادی پنهان بود؛ بلافاصله پس از آن حضرت آشکار شد و با شتاب فراوانی، عمق و گسترش یافت.^۱

۶. انحطاط اخلاقی

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام پس از رسول خدا ﷺ کم‌رنگ شدن اخلاق اسلامی و غلبه رذایل نفسانی در میان مسلمانان پس از آن حضرت بود؛ چرا که بیشتر آنان پس از آن حضرت، بسیاری از آموزه‌های اخلاقی را از یاد بردند و به خصلت‌های جاهلی خود در گذشته بازگشتند.^۲

۷. ممانعت دشمنان اسلام

یکی دیگر از اسباب عدم اقامه اسلام به ویژه در دو قرن اخیر، ممانعت دشمنان اسلام از اقامه آن بوده است؛ چرا که دشمنان اسلام، اقامه آن را مستلزم نابودی خود و داشته‌های خود در زندگی دنیا می‌پندارند و به همین دلیل، از هیچ تلاشی برای جلوگیری از آن فروگذار نمی‌کنند.^۳ من نخستین کسی هستم که موضع خودم را معلوم می‌کنم؛ بنابراین، همه کسانی که در جبهه خداوند هستند، از من هستند و من از آنان هستم.^۴

نقد و بررسی

از نظر منصور هاشمی، اقامه اسلام دارای موانعی است که باید شناسایی و

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۶۴.

۴. همان، ص ۱۷۰.

برداشته شود. براین اساس، مواردی را شمارش کرده است که در ادامه بررسی می‌شود:

۱. اختلاف مسلمانان

منصور هاشمی، اختلاف مسلمانان در تصاحب خلافت و حکومت بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را اولین مانع اقامه اسلام دانسته^۱ و با القای اینکه خودش بر راه مستقیم و اسلام راستین قرار دارد، شیعه و سنی را خارج از مسیر اسلام دانسته است. چنانچه گفته است:

«من به طور حتم، یک شیعه یا سنی به معنای مصطلح نیستم؛ ولی نمونه‌ای از یک مسلمان حق‌گرایم که به سوی اسلام دعوت می‌کنم و در این زمینه به ابراهیم اقتدا می‌ورزم که خداوند درباره او فرمود: «مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی؛ بلکه یکتاپرست و حق‌گرایی تسلیم شده بود و از مشرکان نبود».^۲

همچنین در جایی دیگر آورده است: «احمد بن عبدالرحمن طالقانی ما را خبر داد، گفت: دو تن از یارانمان را به محضر جناب منصور رساندم، پس به او عرض کردم: فلانی از یاران شماست و او شیعه است و این فلانی از یاران شماست و او سنی است. فرمود: ما را از شیعه و سنی‌تان واگذار ای احمد! هرآینه خداوند اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیده است، پس به آن متدین شوید که کیش پدرتان ابراهیم است».^۳

۲. آل عمران، ۶۷.

۱. همان، ص ۱۱۱.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۲۵.

۴. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۷۱.

این ادعا از چند بُعد دارای اشکال است:

اولاً، صرف وجود اختلاف دو گروه بر حقانیت و عدم حقانیت، دلیل قطعی بر بطلان هر دو طرف نیست و ممکن است یکی بر حق و دیگری بر باطل باشد و برای اثبات باطل بودن هر دو گروه باید ادله قطعی در دست باشد.

ثانیاً، با توجه به اختلاف شیعه و سنی در اصل مسئله امامت و خلافت، باید منصور هاشمی مشخص کند که مرادش از مسلمان حق‌گرا چیست و به کدام سمت گرایش دارد، یا اینکه آیا موضع سومی را اتخاذ کرده است یا خیر؟

ثالثاً، اقامه اسلام لزوماً به معنای تشکیل حکومت و یا نمود اجتماعی و گسترش جهانی اسلام نیست که اختلاف مسلمانان را مانع تحقق آن بدانیم؛ بلکه می‌توان اقامه اسلام را در بُعد فردی مسلمانان دید و براین باور بود که بسیاری از مسلمانان شب و روز در حال اقامه اسلام هستند.

■ ۲. حاکمیت غیر خداوند

منصور هاشمی، دومین مانع بازگشت به اسلام را در اجرای حاکمیت غیر خدا پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و با زیر سؤال بردن سقیفه، قاعده‌ای عام و فراگیر برای تمامی اعصار به دست آورده است؛ از این رو، از رهگذر نامشروع بودن خلافت ابوبکر، عمرو عثمان، به نامشروع بودن حکومت ولی فقیه رسیده و چنین نتیجه گرفته است که: «هیچ یک از جنبش‌ها و حکومت‌های فعلی در جهان اسلام مشروعیت ندارد و تنها راه مسلمانان برای بازگشت به اسلام، روی گرفتن از آنها و زمینه‌سازی برای جنبش و حکومت کسی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است که خداوند او را از جانب خویش منصوب کرده و به پیروی‌اش فرمان داده و این کاری است که با شناخت او حاصل می‌شود»^۱.

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۲۶.

پاسخ: اگرچه خلافت بعد از رسول خدا ﷺ غصب حاکمیت الله بوده است؛ اما این دلیل نمی‌شود که هرگاه مردم، درصدد تشکیل حکومت برآیند، متهم به غصب حکومت خدا شوند؛ زیرا مقایسه زمان حضور معصوم ﷺ با زمان غیبت معصوم ﷺ مع الفارق است. آنچه در زمان رحلت رسول اکرم ﷺ اتفاق افتاد، کنار گذاشتن امام معصوم ﷺ از خلافتی بود که در خصوص آن تنصیص شده و بر وصایت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب ﷺ تصریح شده بود؛ اما تشکیل حکومت در زمان غیبت امام عصر ﷺ نه تنها کنار گذاشتن ایشان محسوب نشده؛ بلکه عمل به خواست و اراده حضرات معصومین ﷺ است. باید توجه داشت که خبر غیبت امام مهدی ﷺ مسئله‌ای است که معصومین ﷺ آن را به مسلمانان گوشزد کرده و همواره آنان را از کیفیت و چگونگی امر غیبت مطلع ساخته‌اند.^۱ با این وجود، باید در زمان غیبت امام ﷺ، سیستم و نظامی برای هدایت مردم در نظر گرفته شود تا مسلمانان با تمسک به آن، گمراه نشده و سخن دین را دریافت کنند. آنچه در عملکرد و گفتار ائمه معصومین ﷺ مشاهده شده است، طراحی و پیاده‌سازی و نهادینه کردن «نظام فقهاتی» در بین مردم است. نظامی که بتواند در صورت عدم دسترسی مردم به معصوم ﷺ، کارایی خاص خود را داشته و ضمن عهده‌دار شدن امور نیابتی از جانب امام ﷺ، احکام الهی را نیز جاری کند؛ از این رو، سفارش اکید ائمه معصومین ﷺ به اصحابشان در خصوص تفقه در دین و انتظار ثمربخشی و خیر از آنان، این نظریه را تثبیت می‌کند. چنانچه امام صادق ﷺ به بشیر دهان می‌فرماید: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا يَتَفَقَّهُ مِنْ أَصْحَابِنَا».^۲

۱. «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فِيهِ غَيْبَتَيْنِ وَاحِدَةً قَصِيرَةً وَالْأُخْرَى طَوِيلَةً؛ همانا برای صاحب این امر دو غیبت است. یکی از آنها مدت‌ش کوتاه و دیگری طولانی است». شیخ حر، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۱۱۸.

۲. هریک از اصحاب ما که فهم دین ندارد، خیری ندارد. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۳.

بنابراین، توصیه معصومین علیهم السلام به تفقه در دین،^۱ سفارش به اطاعت و پیروی از فقهای دین،^۲ بیان عظمت و جایگاه فقهای دین،^۳ ترغیب مردم برای مراجعه به فقها جهت دریافت فتوا،^۴ تعیین برخی از علما برای مناظره با مخالفان،^۵ تأکید به تربیت طلاب علوم دینی^۶ و غیره بیانگر اجرای نظام فقهاتی در ادامه «نظام امامتی» است که می‌توان این دوران را دوره «آماده‌سازی تئوریک جامعه دینی برای پذیرش نظام فقهاتی» دانست.

پس از پذیرش این باور، نوبت به آماده‌سازی عملی مردم می‌رسد تا در حضور امام علیه السلام امکان وقوعی این نظام جدید را به نظاره بنشینند؛ بنابراین، با آغاز غیبت صغری، شیعیان را به طور عملی وارد مسیر ولایت‌پذیری از نظام فقهات (نواب اربعة)^۷ کرده و روش هدایت‌پذیری از فقها را به آنان آموزش دادند. در این دوره کوتاه، مردم به واسطه چهار فقیه منتخب، به عنوان نواب خاصه، با امام علیه السلام

۱. عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ تَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ فَإِنَّهُ مَنْ لَمْ يَتَفَقَّهْ مِنْكُمْ فِي الدِّينِ فَهُوَ غَرَابِي إِِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ». کلینی، الکافی، ص ۳۱.

۲. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا... «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَحْتَجُّ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكَمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ الرَّأْيِ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَذِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ». کلینی، الکافی، ص ۶۷.

۳. عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ جُنْدَبٍ قَالَ: دَخَلَ عُمَرُ بْنُ الْحُمَيْقِ وَحُجْرُ بْنُ عَدِيَّ وَحَبَّةُ الْعُرْنِيَّ وَالْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَّاحٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: «أَهْدَى سَبِيلًا فِيكُمْ الْعُلَمَاءُ وَالْفُقَهَاءُ». ثقی، الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰.

۴. حدیثی الفضل بن شاذان قال: «حدیثی عبد العزیز بن المهتدی وکان خیر قمی رأیته وکان وکیل الرضا علیه السلام و خاصته فقال إني سألته فقلت إني لا أقدّر على لقائك في كل وقت فعمن أخذ معالم ديني فقال: خذ عن يونس بن عبد الرحمن».

کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۷۶-۷۷۸.

۵. مناظره مؤمن الطاق با مرد شامی، مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید.

۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمِثْرَةِ الْوُشْمِ فِي الْحَبَرِ؛ هَرَكَسَ دِرْجَوَانِ أَشْ بِيَامُوزِدَ، أَمْوَحْتَ أَشْ مَانِدَ

نقش بر سَنَگ است». مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۲.

۷. عثمان بن سعید عمری، محمد بن عثمان، حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري.

ارتباط داشته و پس از وفات نایب چهارم و آغاز غیبت کبری، ارتباط شیعیان به طور کامل با امام علیه السلام قطع شد؛ اما با توجه به نهادینه شدن نظام فقهاتی و پذیرش امکان اطاعت نیابتی از فقها، شیعیان بدون درنگ به فقهای جامع الشرایط مراجعه کرده و در امور دینی و اجتماعی خود کسب تکلیف کردند.

همان طور که اشاره شد، نیابت عامه فقیه در ادامه نیابت خاصه فقیه (نواب اربعه) شکل گرفته است. در این نوع از نیابت، مشاهده امام علیه السلام برای نایب ممکن نیست و علاوه بر آن، هیچ فقیهی از نص شخصی و تعیین کننده برخوردار نبوده و تمامی آنان بر اساس تنصیص نوعی، عهده دار وظیفه نیابت شده اند. برای نمونه، در روایات آمده است:

روایت اول

امام صادق علیه السلام فرمود: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رَدُّ وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشِّرْكِ بِاللَّهِ؛ هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر دارد و احکام ما را می داند، به حکمیت او راضی شوند که او را حاکم شماها مقرر ساختم و اگر طبق حکم ما قضاوت کند و از او نپذیرد (کسی که حکم بر ضرر او است) همانا حکم ما را سبک شمرده و ما را رد کرده و راد بر ما بر خدا رد کرده و این خود در مرز شرک به خداست»^۱.

۱. کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۷.

روایت دوم

امام دوازدهم علیه السلام فرمود: «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ اما در خصوص حوادث پیش روی، به راویان حدیث ما مراجعه کنید که آنان حجت های من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنانم»^۱.

روایت سوم

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأُمْنَاءِ عَلَى حَلَالِهِ وَحَرَامِهِ؛ مجاری امور جامعه و احکام الهی در دست علمای الهی است که آنان امناء بر حلال و حرام خداوند هستند»^۲.
بر اساس نیابت عامه فقیه، هر کدام از وظایف امام معصوم علیه السلام در قبال مردم، بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته شده و آنان را موظف به اجرای امور محوله کرده اند؛ در نتیجه فقه های شیعه به طرز نیابتی از معصوم، در زمان غیبت معصوم علیه السلام، حکومت خداوند در زمین را اجرا کرده و با جلوگیری از معطل ماندن احکام الهی، شیعیان را از حیرت و سرگردانی نجات می دهند. در حال حاضر نیز جمهوری اسلامی ایران بر مبنای حکومت و ولایت فقیه جامع الشرایط تشکیل شده و تا زمان حضور امام معصوم علیه السلام ان شاء الله ادامه خواهد داشت.

منصور هاشمی تمامی حکومت های اسلامی را قبل از ظهور حضرت علیه السلام طاغوت دانسته و تنها حکومت حضرت را حکومت خدا معرفی می کند؛ اما در بخشی دیگر از کتاب بازگشت به اسلام، به طرز عجیبی تغییر موضع داده و مردم را

۱. طوسی، الغیبة، ص ۱۷۷؛ طبرسی، إعلام الوری، ص ۴۵۲؛ شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۱۰۱؛ آشتیانی، القضاء،

ابواب صفات القاضی، ج ۹، باب ۱۱؛ طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲. ابن شعبه، تحف العقول، ص ۲۳۸.

به تشکیل حکومتی واحد با ارتش و پولی واحد توصیه می‌کند تا با تشکیل سازمانی مخفی، او را یاری کنند. چنانچه گفته است:

«می‌توان به راهکارهای کوتاه‌تری مانند ایجاد یک اتحادیه از کشورهای اسلامی با پول و ارتش واحد، به عنوان مقدمه‌ای برای ایجاد حکومت واحد اسلامی اندیشید...؛ از این رو، عملی‌تر به نظر می‌رسد که در وهله نخست، یک اتحادیه بزرگ نظیر اتحادیه اروپا، با عضویت همه کشورهای اسلامی و با احداث مرزهای آزاد و پول و ارتش مشترک ایجاد شود و در وهله بعد، اتحادی عمیق‌تر در قالب یک دولت فراگیر اسلامی و برپایه پیروی از خلیفه خدا در زمین، میان آنان ایجاد کرد.^۱ آنان می‌توانند با عضویت در شبکه‌ای مخفی، اتحادی غیررسمی را برای حفظ منافع محرومان و مستضعفان در جهان و کمک به تحقق آرمان اسلام و جلوگیری از تحقق آرمان شیطان ایجاد کنند. این به معنای ایجاد یک شبکه جهانی الهی در برابر یک شبکه جهانی شیطانی است که تنها راه ممکن برای دفع شر آن و تحقق زمینه حاکمیت خداوند بر جهان اسلام است و این کاری است که من برای انجام آن تلاش می‌کنم.»^۲

۳. رواج حدیث‌گرایی

منصور هاشمی یکی دیگر از موانع بازگشت به اسلام را در رواج حدیث‌گرایی پس از رسول خدا ﷺ دانسته است. وی در توضیح حدیث‌گرایی گفته است:

«مراد از حدیث‌گرایی، مبتنی ساختن عقاید و اعمال برگفتارها و کردارهایی است که به صورتی غیر متواتر و به واسطه رجالی که کذب یا خطا یا

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۱۶۸-۱۶۹.

نسیان‌شان محتمل است، به رسول خدا ﷺ نسبت داده شده است و طبعاً اصالت آن، قطعی نیست؛ زیرا محسوس است که خبریک فرد غیر معصوم، حتی اگر متظاهر به صدق باشد، می‌تواند صحیح و می‌تواند غیر صحیح باشد. با این وصف، روشن است که اخبار آحاد، موجب یقین نمی‌شود؛ بلکه در بهترین حالت ممکن، موجب ظن می‌شود و این چیزی است که همه مسلمانان اهل نظر؛ بلکه همه عاقلان به آن اجماع دارند؛ در حالی که مسلماً ظن، صلاحیت آن را ندارد که مبنای عقیده و عمل مسلمانان واقع شود و اسلام تنها مبتنی بر یقین است. چنانچه خداوند بارها و به روشنی فرموده است: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا؛ هرآینه ظن چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌کند»^۱.^۲ حاصل سخن آنکه حدیث به معنای خبر واحد، گرچه در اصطلاح صحیح شمرده شود، ارزش دینی ندارد و مانند رأی از منابع اسلام نیست و عقیده و عملی که بر پایه آن شکل می‌گیرد، ساقط است و مبنای تدبیر، رجوع مستقیم به کتاب خدا و راهنمای زنده‌ای است که برای مردم گماشته شده است»^۳.

منصور هاشمی در صدد رد حجیت اخبار آحاد بوده و با استفاده از اجماع علماء بر ظنی بودن اخبار آحاد و با بهره‌گیری از آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۴ سعی بر آن دارد تا تمامی روایات آحاد را ظنونی بی اعتبار و فاقد مبنا برای تدبیر بداند و از این رهگذر، خود را از پاسخگویی به اخبار آحادی که بر علیه او سخن گفته‌اند رهایی بخشد؛ از این رو، در پاسخ به این سخن گفته می‌شود:

اولاً، در خصوص ادعای اجماع بر عدم حجیت خبر واحد از جانب منصور

۱. یونس، ۳۶.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۴۲.

۳. همان، ص ۱۵۰.

۴. یونس، ۳۶.

هاشمی باید گفت: جمهور فقهای متأخر از شیخ طوسی رحمته الله علیه به بعد، خبر واحد را حجت می‌دانند،^۱ حتی بسیاری از علمای شیعه نیز در ابتدای دوران غیبت کبری، قائل به حجّیت خبر واحد در اصول و فروع دین بوده‌اند.^۲

ثانیاً، اینکه علمای شیعه اخبار آحاد را «ظنی» دانسته‌اند، به این معنا نیست که خبر واحد را در ردیف وهمیات و اکاذیب بدانند؛ بلکه خبر واحد را ذیل «أمارات»^۳ تعریف کرده و برای آن درجه بالایی از اعتبار قائل شده‌اند. ضمن اینکه قرآن کریم «ظن» را به معنای باور یقینی نیز دانسته و فرموده است: ﴿الَّذِينَ يُظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛ کسانی هستند که یقین به دیدار پروردگارشان دارند و قطعاً به سوی او باز می‌گردند».^۴

چنانچه شیخ طبرسی رحمته الله علیه در تفسیر این آیه گفته است: «ظن» در این آیه به معنای علم و یقین به رسیدن به وعده‌های الهی در آخرت است.^۵

معنایی که منصور هاشمی از ظن، اختیار کرده است؛ همان معنایی است که بی‌مبنا بودن چیزی را نشان می‌دهد و برای معرفی آن از آیه زیر استفاده کرده است: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمُ الْهُدَى﴾؛ اینان فقط از پندار و گمان و هواهای نفسانی پیروی می‌کنند».^۶

موضوع این آیه، سخن مشرکان در شرک آنها و تعیین دخترانی برای خدا بوده است و فضای آیه نشان می‌دهد که چون حرف مشرکان بدون مبنا بوده، ظن

۱. محقق داماد، مباحثی از اصول فقه، ص ۶۵.

۲. علم الهدی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۱، ص ۲۱۱؛ شیخ طوسی، العدة، ج ۱، ص ۱۲۶-۱۲۷؛ حلی، نهاية الوصول، ج ۳، ص ۴۰۳.

۳. أمارات، جمع أماره و در لغت به معنای علامت و نشانه است و در اصطلاح، به معنای طریق ظنی است که ظن به حکم واقعی را افاده می‌کند، مانند: خبر واحد. این تعریف، اماره معتبر (مانند خبر واحد ثقه) و اماره غیر معتبر (مانند قیاس) را شامل می‌شود.

۴. بقره، ۴۶.

۵. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۲۹.

۶. نجم، ۲۳.

خوانده شده و از اعتبار ساقط شده است و حال آنکه بی مبنا دانستن اخبار آحاد و مقایسه آنها با باورهای باطل مشرکان، دشمنی واضح با سنت نبوی ﷺ است. ثالثاً، هرگاه خبر واحد با قرائن علم آور، همچون مطابقت با محکومات کتاب^۱ یا سنت و اجماع قطعی و یا دلیل عقلی یقین آور همراه بوده باشد، علم به صدور آن از معصوم ﷺ حاصل می شود و به تبع آن، به درجه حجیت خواهد رسید.^۲

رابعاً، منصور هاشمی مبنای تدین را رجوع مستقیم به کتاب خدا و راهنمای زنده ای دانسته که برای مردم گماشته شده است. طبیعتاً همه فقها، کتاب خدا را به عنوان اولین دلیل از ادله اربعه^۳ پذیرفته و به عنوان یک منبع اصیل به آن مراجعه می کنند؛ اما درباره مراجعه به راهنمای زنده، یعنی امام معصوم ﷺ، باید گفته شود که در حال حاضر امکان دسترسی به آن حضرت وجود نداشته و «سنت»^۴ به عنوان دومین دلیل از ادله اربعه، جایگزین این امر است.

۱. امام صادق ﷺ از رسول اکرم ﷺ چنین نقل کرده است: «خَطَبَ النَّبِيُّ ﷺ بَيْنِي فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَإِنَّمَا فُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ؛ مردم بدانید! آنچه از من به دست شما برسد و موافق کتاب خدا باشد، من آن را گفته ام و آنچه که به دست شما برسد و مخالف کتاب خدا باشد، من آن را نگفته ام». کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۶۹.

۲. صدر، نهاية الدراية، ص ۲۷۶ و ۲۷۸؛ اصول الفقه، ج ۲، ص ۶۳ و ۶۵.

۳. ادله اربعه عبارت است از: کتاب خدا، سنت معصوم ﷺ، عقل و اجماع که بیشتر علمای اهل سنت و شیعه آن را به عنوان منابع فقه و مصادر تشريع پذيرفته اند و هريك از آنها به عنوان دليل معتبر برای استنباط احكام شرعي محسوب می شود. این چهار منبع در اصطلاح فقها و اصوليون «ادله اربعه» نامیده می شود، هرچند برخی از اهل سنت به جای عقل، از قیاس نام برده اند.

۴. سنت: به قول، فعل و تقریر معصوم اطلاق می شود.

قول معصوم: سخنان معصومین ﷺ که مستقیماً یا از طریق احادیث متواتر یا واحد به ما رسیده است.

فعل معصوم: فعل و رفتار نقل شده از معصوم را فعل معصوم می نامند. دست کم فعل معصوم براباره دلالت می کند؛ همان گونه که ترک فعلی دلالت بر عدم وجوب آن می کند.

تقریر معصوم: منظور از تقریر، سکوت معصوم در برابر فعل دیگری است؛ به این معنا که فردی در حضور معصوم رفتاری را انجام دهد و معصوم به آن توجه دارد و سکوت کند و در حالی است که اگر آن رفتار نادرست بود، او را به خطایش آگاهی می داد. اگر تقریر با شروطش محقق شود، برجایز بودن آن فعل دلالت می کند.

سوالات درس

۱. منصور هاشمی با طرح مساله اختلاف مسلمانان به دنبال اثبات چه موضوعی است؟
۲. آیا می توان مساله عدم اقامه اسلام را معلول رواج حدیث گرایی دانست؟
۳. در خصوص ادعای اجماع بر عدم حجیت خبر واحد از جانب منصور هاشمی چه باید گفت؟
۴. علم به صدور حدیث از معصوم علیه السلام چگونه حاصل می شود؟



درس هشتم

بازگشت به اسلام

(شناخت اسلام)

منصور هاشمی خراسانی گفته است: که پس از بررسی معیار و موانع شناخت و اسباب عدم اقامه اسلام، نوبت به شناخت اسلام می‌رسد و آن مبتنی بر شناخت چند موضوع است:

■ ۱. مفهوم اسلام

مفهوم اسلام، تسلیم بودن در برابر اراده خداوند است که از شناخت او لازم می‌آید؛ چرا که انسان چون به پیدایش خویش التفات می‌یابد، به وجود پدیدآورنده‌ای برای خویش پی می‌برد. با توجه به اینکه می‌داند پیدایش او بدون پدیدآورنده ممکن نیست و پدیدآورنده او نمی‌تواند خودش باشد. بر خداوند واجب است که اراده خود را برای انسان اظهار فرماید و بر انسان واجب است که در برابر اراده او تسلیم باشد و این معنای اسلام است.^۱

■ ۲. مصداق اسلام

مفهوم اسلام، تسلیم بودن در برابر اراده خداوند است و پذیرش واپسین پیامبر، مصداق آن شمرده می‌شود.^۲

۱. منصور هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷۴.

۲. همان، ص ۱۷۵.

■ ۳. منابع اسلام

منابع اسلام چیزهایی هستند که امر و نهی خداوند با رجوع به آنها معلوم می‌شود و آنها عبارت از کتاب خداوند و پیامبر او هستند.^۱

به برخی از مسلمانان نسبت داده شده است که کتاب خداوند را تنها برای گروه خاصی از مسلمانان قابل فهم می‌پندارند و برای دیگران قابل استفاده نمی‌دانند، در حالی که این پندار نیز برخلاف حس و وجدان است؛ چرا که کتاب خداوند معما نیست؛ بلکه به زبان عربی روشن و خطاب به عموم مردم نازل شده و طبعاً برای فهم آنان آسان شده و مناسب است.^۲

تخصیص قرآن تنها با قرآن جایز است و با سنت پیامبر جایز نیست؛ چرا که تخصیص، گونه‌ای نسخ است و نسخ قرآن با سنت پیامبر جایز نیست.^۳

■ ۴. مبانی اسلام

اسلام در اصل، مبتنی بر شناخت خداوند است که به واسطه خداوند حاصل می‌شود؛ چرا که چیزی شناخته شده تراز او نیست تا واسطه شناخت او واقع شود. با این وصف، شناخت خداوند واسطه در شناخت آن است و از این حیث، بر شناخت آن تقدم دارد.^۴

نقد و بررسی

منصور هاشمی پس از بیان موانع بازگشت به اسلام، درصدد شناخت اسلام بوده و سعی بر آن دارد تا فهم باطل خود از اسلام را به مخاطبان عرضه کند. وی در این بخش دچار تناقض در گفتار شده و با وجود اینکه در سخنان پیشین خود،

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۸۹. ۲. همان، ص ۱۹۰.

۳. همان، ص ۱۹۵. ۴. همان، ص ۲۴۶.

عقل را تنها معیار و ابزار شناخت می‌دانست، این بار «کتاب خدا» و «پیامبر خدا»^۱ و همچنین در جایی دیگر «حس» و «وجدان»^۲ را نیز از جمله معیارهای شناخت دانسته است.

علاوه بر آن، وارد تناقضی دیگر شده و شناخت خدا را مبتنی بر هیچ چیز دیگری ندانسته و آن را یک شناخت بدیهی فرض کرده است؛ این در حالی است که در ابتدای کتاب، شناخت شرع و هر چیز دیگری را مبتنی بر عقل دانسته است.^۳ چنانچه گفته است: «چیزی شناخته شده تراز او (خدا) نیست تا واسطه شناخت او واقع شود. با این وصف، شناخت خداوند واسطه در شناخت آن است و از این حیث، بر شناخت آن تقدم دارد».^۴

■ حجیت سنت پیامبر ﷺ

منصور هاشمی حجیت سنت پیامبر اکرم ﷺ را همیشگی ندانسته و آن را مختص به حیات ایشان می‌داند. چنانچه گفته است:

«قطع به گفتار و کردار او (پیامبر اکرم ﷺ)، برای پیروی از آن ضروری است و با این حال یا از طریق حس حاصل می‌شود که دیدن و شنیدن است و یا

۱. منابع اسلام مواردی هستند که امرونی خداوند با رجوع به آنها معلوم می‌شود و آنها عبارت از کتاب خداوند و پیامبر او هستند. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۸۹.

۲. به برخی از مسلمانان نسبت داده شده است که کتاب خداوند را تنها برای گروه خاصی از مسلمانان قابل فهم می‌پندارند و برای دیگران قابل استفاده نمی‌دانند؛ در حالی که این پندار نیز برخلاف حس و وجدان است. منصور، هاشمی خراسانی، ص ۱۹۰.

۳. حجیت هر چیزی که برای اثبات حجیت عقل به آن استدلال شود، از حجیت عقل آشکارتر نیست و اثبات آن به ثبوت حجیت عقل نیازمند است؛ همچنان که مثلاً شرع برای آنکه بتواند حجیت عقل را اثبات کند، نخست باید حجیت خودش اثبات شود؛ چرا که حجیت آن از حجیت عقل روشن‌تر نیست؛ در حالی که برای اثبات حجیت آن ابزاری جز عقل وجود ندارد و اثبات آن با خودش نیز بی‌معناست. منصور، هاشمی خراسانی، ص ۲۴.

۴. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۴۶.

از طریق لُب (عقل) که تواتر است و ظن به گفتار و کردار او که از طریق اخبار آحاد حاصل می‌شود، حجت نیست؛ بنابراین، گفتار پیامبر ﷺ برای هر کس که به آن قطع پیدا می‌کند، حجت است؛ چه در زمان حضرت بوده باشد و چه پس از او... آری گفتار و کردار آن حضرت، عمدتاً برای اهل زمانش کاربرد داشته است؛ هر چند حجیت آن ذاتاً مختص به آنان نیست، عملاً برای کسانی کاربرد دارد که به آن قطع می‌یابند؛ در حالی که قطع به آن، با دیدن و شنیدن آن حاصل می‌شود که برای اهل زمان آن ممکن است و برای آیندگان ممکن نیست، مگر از طریق خبر متواتر که عقلاً افاده قطع می‌کند... و خبر متواتر آن حضرت نیز به قدر کافی به آنان نرسیده است و در بسیاری از ابواب علمی و عملی موجود نیست؛ زیرا اخباری که در بسیاری از ابواب علمی و عملی موجودند، واحدند و اخبار واحد، طبعاً افاده یقین نمی‌کند.^۱ پاسخ: اولاً، طریق دستیابی به سنت، به دو گونه قطعی و غیر قطعی تقسیم شده است:

طریق قطعی: خبر متواتر و یا خبر غیر متواتری که قرائن قطعی بر صدور آن از معصوم علیه السلام موجود باشد، مانند اجماع و بنای عقلای کاشف از قول معصوم علیه السلام. طریق غیر قطعی: نتیجه این طریق ظن آور است و برای حجیت و پذیرش آن باید دلیل خاصی اقامه کرد. فقهای امامیه، خبر واحد ثقه را معتبرترین طریق در بین راه‌های گوناگون دانسته‌اند.

ثانیاً، با توجه به اینکه هر دو طریق، طریق عقلی بوده و طرق عقلی یقینی هستند و از سویی شارع مقدس نیز راه دیگری را برای کشف سنت ارائه نفرموده است؛ بنابراین، می‌توان این دو طریق را به ترتیب اولویت پذیرفت و بر اساس آنها به سنت دست یافت.

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۰۶-۲۰۷.

بنابراین، در حال حاضر روایات موجود با پشتوانه قرائن صحت، حاکی از سنت بوده و تا حضور امام معصوم علیه السلام کفایت امور خواهد کرد.

■ عدم تخصیص قرآن با سنت

منصور هاشمی، تخصیص را گونه‌ای از نسخ دانسته و نتیجه گرفته است که نسخ قرآن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله جایز نیست. چنانچه گفته است: «تخصیص قرآن تنها با قرآن جایز است و با سنت پیامبر جایز نیست؛ چرا که تخصیص، گونه‌ای نسخ است و نسخ قرآن با سنت پیامبر جایز نیست».^۱

پاسخ: اولاً، نسخ و تخصیص از تفاوت‌های آشکاری برخوردار بوده و خلط این دو، نمونه‌ای از مغالطات منصور هاشمی به شمار می‌رود.^۲

۱. همان، ص ۱۹۵.

۲. فرق نسخ و تخصیص:

الف. نسخ شمول زمانی حکم را قطع می‌کند؛ ولی تخصیص، عموم افرادی و اعیانی یا زمانی (به صورت محدود) عام را محدود می‌کند؛ به بیان دیگر، آن دو در این جنبه مشترک هستند که در صدد بیان مراد جدی (در مقابل مراد استعمالی) شارع هستند.

ب. نسخ در همه افراد است و تخصیص تنها در مورد بعضی از افراد.

ج. تخصیص بر احکام عام که دارای شمول و عموم است وارد می‌شود؛ ولی نسخ ممکن است بر حکم عام یا خاص و حتی احکامی که مورد آن شخص واحدی است، مثل احکام خاص پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شود.

د. در تخصیص، دلالت لفظ بر باقی مانده افراد (خواه به نحو حقیقت یا مجاز) حجت و دارای اعتبار است؛ ولی در نسخ، لفظ حکم منسوخ بعد از نسخ کاملاً از حجت و اعتبار می‌افتد.

ه. در نسخ، تأخیر صدور حکم ناسخ و منسوخ لازم و ضروری است؛ ولی در تخصیص در صورتی که تأخیر بعد از وقت عمل باشد، قبیح است؛ در غیر این صورت، می‌تواند مختص مقارن یا متأخر باشد.

و. در نسخ قرآن، چون منسوخ مقطوع الصدور است، ناسخ نیز باید مقطوع الصدور باشد، مانند قرآن کریم و سنت متواتر قطعی؛ ولی تخصیص می‌تواند با دلیل ظنی معتبر باشد.

ز. نسخ تنها در احکام راه دارد؛ لکن تخصیص در اخبار و احکام و جزآن راه دارد. أبوالحسن، آمدی، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵؛ محمد، صالح، النسخ فی القرآن الکریم، ج ۱، ص ۱۲۲-۱۲۵.

ثانیاً، اغلب فقهای شیعه، برخلاف عده‌ای از علمای اهل سنت،^۱ تخصیص و تقیید قرآن را به سنت به دست آمده از خبر واحد ممکن دانسته‌اند.

ثالثاً، آیاتی در قرآن آمده است که اجازه تخصیص قرآن با سنت پیامبر ﷺ را صادر کرده است: «﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛ و ما این قرآن را برتوانازل کردیم تا آنچه را به سوی مردم نازل شده، برای آنها روشن سازی».^۲

این آیه دلیل بر حجیت سخن پیغمبر ﷺ در تبیین و تخصیص آیات است؛ خواه به صورت خبر متواتر باشد یا خبر واحد.

البته این قطعی است که نسخ قرآن کریم با سنت جایز نیست. علامه حلی در این باره گفته است: «نسخ دلیل قطعی به وسیله خبر واحد جایز نیست؛ زیرا دلیل قطعی، اقوی است پس هنگام تعارض، عمل به آن متعین است».^۳

■ لزوم جعل خلیفه‌ای برای پیامبر خدا

منصور هاشمی در ادامه سخنانش، با پیش فرض قرار دادن عدم امکان دسترسی به سنت پیامبر ﷺ، موضوع لزوم جعل خلیفه برای پیامبر ﷺ را مطرح کرده و براین باور است که با توجه به ختم نبوت، باید خداوند متعال در هرقرنی جعل واسطه‌ای کرده و فردی را با هدف ابلاغ سنت پیامبر ﷺ بر مردم ارسال کند! چنانچه گفته است: «جعل واسطه‌ای برای تبلیغ احکام اسلام در هرقرنی واجب

۱. قاضی ابوبکر باقلانی اشعری در این مسئله توقف کرده و برخی نیز تفصیل داده‌اند. عیسی بن ابان حنفی گفته: اگر عام قرآنی قبلاً به دلیل قطعی (قرآن، خبر متواتر یا محفوف به قرینه قطعی و دلیل عقلی قطعی) تخصیص خورده باشد، پس از آن تخصیص زدنش با خبر واحد جایز است؛ وگرنه جایز نیست. الإحکام فی اصول الأحکام، ج ۱ و ۲، ص ۵۲۵.

۲. نحل، ۴۴.

۳. علامه حلی، منتهی المطلب، ج ۲، ص ۲۲۸.

است، چنانچه خداوند آن را در گذشته واجب شمرده و فرموده است: «وَلَا تُكْفِرُوا بِمَدَنِيٍّ قَالُوا لَمَّا بَدَأْتُهَا لَمْ يَكُنْ لَهَا دِينٌ فَهَرَبْنَا إِلَيْهَا فَلْيَعْلَمِ الْعَالَمُ أَنَّ الدِّينَ كَانَ مِنَ الْبَدْءِ»^۱ و هیچ امتی نبود، مگر اینکه در آن بیم دهنده‌ای بود.^۲

البته ظاهر بر این است که منصور هاشمی خود را خلیفه و مُجدد و واسطه ابلاغ احکام الهی در قرن حاضر دانسته و گفته است: «روایاتی در دست هستند که از تداوم خلافت پس از مهدی و انتقال آن به یازده یا دوازده مهدی دیگر از فرزندان حسین خبر می‌دهند که نخستین آنان مردی خراسانی به نام منصور است».^۳

علاوه بر آن، مردم را موظف به آن می‌داند که سنت پیامبر ﷺ را از او فرا گیرند. چنانچه گفته است: «اگر آنان از من پیروی کنند، آنان را به روش‌های پیامبر رهسپار می‌سازم و به سنت‌های او رهنمون می‌شوم، آنگاه من را نه دروغگو خواهند یافت و نه پنهان کننده».^۴

پاسخ: اولاً، این سخن که در هر قرنی باید واسطه و مُجَدِّدِی برای رسول خدا ﷺ وجود داشته باشد تا سنت فراموش شده پیامبر اکرم ﷺ را تجدید کند و به مردم تعلیم دهد، از جمله جعلیات ابوهریره در کتب اهل سنت است که بعدها توسط شیخیه مطرح شد تا مشروعیت شیخ احمد احسائی را اثبات کنند. ابوهریره از رسول خدا ﷺ چنین نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «خداوند برای این امت در هر صد سال، کسی را برمی‌انگیزاند تا دین آنان را برایشان تجدید کند».^۵

۱. فاطر، ۲۴.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۰۹.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، مجموعه پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۲، ص ۳۵۶. لازم به توضیح است که روایات مربوط به مهدیین در کتاب درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن، علی محمدی هوشیار، ص ۱۲۱ مورد بررسی قرار گرفته است، ضمن اینکه در آن روایت، نامی از منصور و یا هر نام مشابه با آن برده نشده است.

۴. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۷۳.

۵. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۹۳، ح ۳۴۶۲۳؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۵۵۲؛ شیبانی، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۲۸۱؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۹-۶۰.

چنین باوری در دین اسلام جایگاهی نداشته است و براساس اعتقاد شیعه، خلفای رسول خدا ﷺ دوازده امام معصوم علیهم السلام بوده‌اند و انحصاری در قرون ندارند. ثانیاً، استناد منصور هاشمی به آیه «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» برای اثبات اینکه باید در هر قری و واسطه ابلاغ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، صحیح نیست؛ زیرا این آیه دقیقاً به آن اشاره دارد که هر امتی پیامبریم دهنده‌ای دارد و توای پیامبر! بیم دهنده این امت هستی. چنانچه آیه می‌فرماید: «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ»؛ همانا ما تو را به حق برای بشارت و انذار فرستادیم و هیچ امتی در گذشته نبوده، مگر اینکه انذارکننده‌ای داشته است»^۱.

مفاد این آیه، آن طور که سیاق اقتضا دارد، این است که: ما تو را فرستادیم تا بشیرو نذیر باشی و این کار ما کاری نوظهور و غریب نیست؛ برای اینکه هیچ امتی از امم گذشته نیست، مگر آنکه نذیری در آنها بوده و این فرستادن بشیرو نذیر از سنت‌های جاری خداوند است که همواره در خلقتش جریان دارد؛ بنابراین، از ظاهر سیاق برمی‌آید که مراد از نذیر، پیغمبری است که از ناحیه خدا مبعوث شود.^۲ ضمن اینکه آیه فوق، هیچ اشاره‌ای به این ندارد که مراد از امت، افرادی هستند که در یک قرن زندگی می‌کنند؛ بلکه امت‌ها، با پیامبران شناخته شده و هر پیامبری امت مخصوص به خود را داشت؛ به عبارتی دیگر، این امت‌ها هستند که با پیامبران الهی شناخته می‌شوند، نه اینکه پیامبران الهی با امت‌ها شناخته شوند!

ثالثاً، اگر چنین چیزی حقیقت داشته باشد، باید پیش از هر چیزی نحوه شناخت چنین شخصیتی به مردم ابلاغ شود تا مسلمین در تشخیص افراد مدعی دروغین از افراد راستین دچار اشتباه نشوند و در صورت مخالفت با وی گرفتار

۱. فاطر، ۲۴.

۲. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۷، ص ۳۷.

عقاب و عذاب الهی نشوند؛ حال آنکه هیچ راهی برای معرفی چنین شخصی، به شکل اثباتی و توصیفی در دست نیست.

رابعاً، در قرآن کریم؛ قرن به معنای امت هر پیامبران دانسته شده است و به معنای عرفی کنونی نیست.^۱

□ مهدی واپسین خلیفه پیامبر ﷺ

منصور هاشمی بر این باور است که تنها مقصر ظاهر نبودن امام مهدی علیه السلام، گناهان و اشتباه مردم بوده و این امر، برآمده از اراده و اقدام ابتدایی خداوند نیست؛^۲ بنابراین، از رهگذر آنکه مردم مانع ظهور حضرت هستند، آنان را موظف به رفع این مانع کرده و می‌گوید:

«مردم برای ایجاد مانع برای ظهور مهدی قادر بوده‌اند و با این وصف، به ترک آن نیز قدرت دارند... ظهور مهدی در گرو حمایت کافی مردم از اوست و هر زمانی که این حمایت کافی مردم از او محقق شود، همان زمان ظهور اوست... با این وصف گفته نمی‌شود که حمایت کافی از مهدی، پیش از ظهور او ممکن نیست؛ چرا که ظهور او به معنای استیلای او بر زمین، نتیجه حمایت کافی مردم از اوست و ظهور او به معنای دسترسی مردم به او نیز، دست‌کم به امنیت کافی برای او نیاز دارد؛ در حالی که تأمین آن بدون تأمین نفر، مال و سلاح کافی برای او ممکن نیست؛ از این رو، چاره‌ای جز حمایت از او پیش از ظهورش وجود ندارد...؛ اما مراد از حمایت کافی از مهدی نیز، طلب، اعانت و اطاعت کافی آنان از اوست... من روزگاری چند، در اطراف زمین سیر می‌کنم و در پی مردمانی شایسته می‌گردم تا عده‌ای کافی از آنان را

۱. سوره ق، ۳۶، مریم، ۷۴ و موارد دیگر.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۳۴.

گرد آورم و برای حفاظت، اعانت و اطاعت از مهدی آماده گردانم... به طور قطع، اگر امروز این کار انجام شود، فردا او ظهور می‌کند.^۱ من به سوی طلب اعانت و اطاعت به سوی مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت مرا بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده است و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است.^۲

این متن دارای سه شبهه و ادعاست که مورد بررسی قرار می‌گیرد:

شبهه اول: «مردم برای ایجاد مانع برای ظهور مهدی علیه السلام قادر بوده‌اند و با این وصف، به ترک آن نیز قدرت دارند... ظهور مهدی علیه السلام در گرو حمایت کافی مردم از اوست و هر زمانی که این حمایت کافی مردم از او محقق شود، همان زمان ظهور اوست.»^۳

پاسخ: اولاً، غیبت امام دوازدهم علیه السلام، سرّ و رازی از جانب خداوند بوده و به تبع آن، طولانی شدن غیبت نیز ذیل حکمت و راز پنهان الهی قرار گرفته است؛ بنابراین، به هیچ وجه نمی‌توان گناهان و اشتباهات مردم را علت تامه برای غیبت و طولانی شدن آن دانست. چنانچه در روایت آمده است:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ قُلْتُ لَهُ وَلِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ الْأَمْرُ لَا يُؤَدَّنُ لِي فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ لِمَا أَتَاهُ الْخَضِرُ مِنْ خَرَقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْغُلَامِ وَإِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى علیه السلام إِلَى وَقْتِ اقْتِرَافِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ

۱. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۳۶-۲۴۰. ۲. همان، ص ۲۷۵.

۳. همان.

غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَن أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُتْكِشِفٍ؛ عبدالله بن فضل هاشمی می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم ناگزیر برای صاحب الامر غیبتی است که هر باطل جویی در آن شک می‌کند. گفتم: فدای شما شوم! برای چه؟ فرمود: به دلیل امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم. گفتم: در آن غیبت چه حکمتی است؟ فرمود: حکمت غیبت او همان حکمتی است که در غیبت حجت‌های الهی پیش از او بوده است و وجه حکمت غیبت او پس از ظهور آشکار می‌شود؛ همچنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آنکه وقت جدایی آنها فرا رسید. ای پسر فضل! این امر، امری از امور الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می‌کنیم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن آشکار نباشد.^۱

ثانیاً، در صورتی که گناهان مردم موجب طولانی شدن غیبت شده باشد، پس هیچ گاه نباید امیدی به ظهور داشته باشیم؛ زیرا امکان تحقق فهم و درک جهانی و رستگار شدن تمامی مردم قبل از قیام مهدی علیه السلام، در حد محال است و روایات معصومین علیهم السلام نیز برخلاف این مسئله را بیان فرموده و مردم را در زمان ظهور، انسان‌هایی غرق شده در ظلم و فساد می‌دانند که هیچ میلی به ظهور آن حضرت ندارند:

۱. لعن اهل مشرق و مغرب

براساس روایات، هنگامه ظهور حضرت زمانی است که ایشان کم‌ترین مشتاق

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۷۶.

را داشته و حتی اهل مشرق و مغرب به لعن و نفرین پرچم آن حضرت خواهند پرداخت. در روایتی آمده است:

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قُلْتُ وَكَفَرُ تَكْمِلَةُ الْحَلَقَةِ قَالَ عَشْرَةُ آلاَفٍ جَبْرِئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ يَهْرُ الرَّاكِبَةُ وَيَسِيرُ بِهَا فَلَا يَبْقَى أَحَدٌ فِي الْمَشْرِقِ وَلَا فِي الْمَغْرِبِ إِلَّا لَعَنَهَا؛ امام صادق عليه السلام فرمود: قائم عليه السلام خروج نمی‌کند، مگر اینکه حلقه یاران تکمیل شود. راوی سؤال کرد: تعداد حلقه چقدر است؟ امام عليه السلام فرمود: ده هزار نفر که جبرائیل عليه السلام از راست و میکائیل عليه السلام از چپ آنان خواهد آمد. سپس پرچم را برافراشته و با آن به حرکت خواهد آمد. پس از میان اهل شرق و غرب فردی باقی نمی‌ماند، مگر آنکه آن را لعن خواهد کرد.^۱

۲. انکار زنده بودن حضرت

بر اساس روایت، ظهور آن حضرت در زمانی محقق خواهد شد که هر گروهی بر باوری گرایش یافته و در مقام انکار تا جایی پیش می‌روند که قائل به وفات آن حضرت خواهند شد. در روایات آمده است:

عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام، يَقُولُ: ... يَا مُفَضَّلُ تَرَى هَذِهِ الشَّمْسُ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ وَاللَّهِ أَمَرْنَا أَنْ نُورَ وَأَبِينُ مِنْهَا وَلَيُقَالُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام فِي غَيْبَتِهِ مَاتَ وَيَقُولُونَ بِالْوَلَدِ مِنْهُ وَأَكْثَرُهُمْ يَجْحَدُ وَلَا دَنَّهُ وَكَوْنَهُ وَظُهُورُهُ أَوْلِيكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالرُّسُلِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ؛ فضل بن عمر می‌گوید: از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود: ای فضل! آیا این خورشید را می‌بینی؟ عرض کردم: بله! فرمود: به خدا قسم امر ما روشن‌تر و آشکارتر از آن است؛

اما برخی خواهند گفت: مهدی علیه السلام در هنگام غیبتش وفات کرده و برخی می‌گویند: امامت با فرزندی از او است و بسیاری از آنان (عامه) تولد و بودن و ظهور او را انکار می‌کنند. بر تمامی آنان لعنت خدا و ملائکه و رسولان و مردم باد!^۱

۳. ظهور برای انهدام ظلم عالم‌گیر

روایات معصومین علیهم السلام، هدف ظهور حضرت را انهدام ظلم و جور عالم‌گیر دانسته‌اند؛ از این رو، حضرت زمانی ظهور می‌کند که زمین و زمان از ظلم و بی‌عدالتی پُر شده و پذیرشی برای حق (امام) ندارند. چنانچه آمده است:

«بَلَاءٌ يُصِيبُ هَذِهِ الْأُمَّةَ حَتَّى لَا يَجِدَ الرَّجُلُ مَلْجَأً يُلْجَأُ إِلَيْهِ مِنَ الظُّلْمِ فَيَنْبَعَثُ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ عَشْرَتِي أَهْلِي بَيْتِي فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَ مَا مِلَّتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: این امت دچار بلایی خواهند شد که حتی مرد پناهگاهی برای حفاظت خود از ظلم نخواهد یافت. در این هنگام، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث می‌کند. پس او زمین را از عدل و داد پُر می‌کند، بعد از آنکه از ظلم و جور پُر شده است»^۲.

۴. غریبال شیعیان

پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام بسیاری از شیعیان غریبال شده و عده کمی از آنان باقی مانده و از امتحان الهی سربلند بیرون می‌آیند:

«وَاللَّهِ لَتُعْرِكُنَّ وَاللَّهِ لَتُمَيِّزَنَّ وَاللَّهِ لَتُمَحِّنَنَّ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ إِلَّا الْأَقَلُّ؛ به

۱. خصی، الهدایة الكبرى، ص ۳۶۰.

۲. ابن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۷۷.

خدا قسم غریبالمی شوید و به خدا قسم از هم جدالمی شوید و به خدا قسم خالص می شوید تا اینکه از شما مگر عده اندکی باقی می ماند»^۱.

۵. تکفیر مؤمنان

قبل ظهور، بسیاری از شیعیان به اختلاف افتاده و همدیگر را تکفیر می کنند و این به خاطر کثرت گناهان بین مردم است:

«لَا يَكُونُ الْأَمْرُ الَّذِي تَتَنَظَّرُونَهُ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ وَيَتَقُلُّ بَعْضُكُمْ فِي وُجْهِ بَعْضٍ وَيَشْهَدُ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ بِالْكَفْرِ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا؛ این امری که منتظر آن هستید محقق نمی شود مگر بعضی از شما از بعضی دیگر براءت می جوید و برخی از شما آب دهان به صورت دیگری می اندازد و بعضی از شما بر کفر دیگری شهادت می دهد و بعضی از شما بعضی دیگر را لعن می کند»^۲.

۶. قساوت قلب مؤمنان

بسیاری از مردم پیش از ظهور به خاطر گناهانشان دچار قساوت قلب می شوند: «وَذَلِكَ بَعْدَ طَوْلِ الْأَمْدِ وَقَسْوَةِ الْقُلُوبِ؛ این امر بعد از طولانی شدن آرزوها و قساوت قلبها محقق می شود»^۳.

۷. ناامیدی مردم از ظهور

بسیاری از مردم گرفتار ناامیدی از آمدن حضرت می شوند و راه دیگری را برای خود انتخاب می کنند:

۲. همان، ص ۲۰۶.

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۰۷.

۳. صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۵۱۶.

«لَا يَكُونُ الَّذِي تَمُدُّونَ إِلَيْهِ أَعْنَاقَكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسِ؛ آنچیزی که منتظرش

هستید محقق نمی شود مگر بعد از ناامیدی»^۱.

نتیجه اینکه براساس روایات، نه تنها رستگار بودن مردم در تعجیل ظهور و یا گناهکار بودن مردم در تأخیر ظهور علت موجهه نیست؛ بلکه بسیاری از مردم در هنگامه ظهور حضرت، خلاف ایشان حرکت خواهند کرد و کاملاً در مقام انکار ایشان قرار خواهند گرفت.، مگر اینکه عملکرد مردم را در حد اعداد بدانیم. البته این سخن بدان معنا نیست که باب گناه را به نیت تعجیل در ظهور باز کرده و از این روی در صدد زمینه سازی باشیم و بیان این روایات صرفاً با هدف ترسیم فضای پیش از ظهور است. بدیهی است که وظیفه ما در عصر غیبت؛ عمل به واجبات و ترک محرمات، اجرای امر به معروف و نهی از منکر، تشکیل حکومت اسلامی، پشتیبانی از ولایت فقیه و التزام عملی به تمامی تکالیف الهی است.

شبهه دوم: «با این وصف، گفته نمی شود که حمایت کافی از مهدی علیه السلام، پیش از ظهور او ممکن نیست؛ چرا که ظهور حضرت، به معنای استیلای او بر زمین، نتیجه حمایت کافی مردم از اوست و ظهور او به معنای دسترسی مردم به ایشان نیز، دست کم به فراهم کردن امنیت کافی برای او نیاز دارد؛ در حالی که تأمین آن، بدون تأمین نفر، مال و سلاح کافی برای او ممکن نیست؛ از این رو، چاره ای جز حمایت از او پیش از ظهورش وجود ندارد...»^۲.

پاسخ: ظهور امام مهدی علیه السلام هیچ نیازی به تمهیدات نظامی و حفاظتی نداشته و خداوند متعال براساس قدرت قاهره خود، ایشان را یاری، اعانت و حفاظت خواهد کرد. چنانچه روایات معصومین علیهم السلام فرموده اند:

۱. نعمانی، الغیبة، ص ۲۰۹.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

الف. در امر ظهور عجله نکنید و ظهور نیاز به مُمهّد ندارد.

بر اساس روایات، عجله کردن برای ظهور حضرت جایز نبوده و این امر نیازی به اعانت و تمهیدات مردمی (نظامی و غیر نظامی) ندارد. در حدیثی آمده است:

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ قَالَ هُوَ أَمْرُنَا أَمْرُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَا تَسْتَعْجِلَ بِهِ حَتَّى يُؤَيِّدَهُ اللَّهُ بِثَلَاثَةِ أَجْنَادِ الْمَلَائِكَةِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالرُّعْبِ وَخُرُوجُهُ عليه السلام كَخُرُوجِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ؛ إِمَامٌ صَادِقٌ عليه السلام دُرِّبَارَه آيَه ﴿أَتَى أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ فرمود: مراد آیه امر ماست. اینکه عجله نکنید تا خداوند او را به سه لشکر ملائکه و مؤمنان و رعب مهیا کند و خروج او مانند خروج پیامبر صلى الله عليه وآله است که خداوند فرمود: كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ».^۱

ضمن اینکه مؤمنانی که بر اساس حدیث فوق به یاری حضرت می‌شتابند، بدون هماهنگی قبلی و بدون نظام معینی خواهد بود و این غیر از آن چیزی است که منصور هاشمی به دنبال تحقق آن است. چنانچه روایات معصومین عليهم السلام دلالت بر عدم هماهنگی قبلی انصار قائم عليه السلام برای ظهور دارد:

- «وَأَصْحَابِهِ يَحْتَمِعُونَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛ و اصحاب قائم عليه السلام بدون وعده قبلی جمع می‌شوند».^۲

- «فَيَجْمَعُ اللَّهُ عَلَيْهِ أَصْحَابَهُ ثَلَاثِمِائَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَهُ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛ پس خداوند جمع می‌کند بر قائم عليه السلام، ۳۱۳ نفر از اصحابش را و آنان را بدون وعده و هماهنگی قبلی جمع می‌کند».^۳

۲. همان، ص ۲۴۱.

۱. نعمانی، الغيبة، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۲۸۲.

- «أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ جُلَا أَوْلَادُ الْعَجِمِ... فَيُؤَافِيهِ فِي مَكَّةَ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ؛ اصحاب قائم عليه السلام ۳۱۳ نفر از فرزندان عجم هستند... پس در مکه بدون وعده قبلی اجتماع می کنند»^۱.

- «إِذْ تَوَافَوْا إِلَى صَاحِبِهِمْ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ عَلَى غَيْرِ مِيعَادٍ فَيُصْبِحُونَ بِمَكَّةَ؛ زمانی که یاران حضرت به سوی صاحبشان در یک شب و بدون وعده قبلی حرکت می کنند و صبح در مکه حاضر می شوند»^۲.

ب. اصلاح امر امام مهدی عليه السلام در یک شب

طبق روایات معصومین عليهم السلام، امر ظهور حضرت در یک شب مهیا می شود تا ایشان بتوانند زمین را پُر از عدل و داد کنند؛ چنانچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است: «ثُمَّ يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ عليه السلام مِنْ وَلَدِي يُصْلِحُ اللَّهُ أَمْرَهُ فِي لَيْلَةٍ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا؛ سپس مهدی عليه السلام از اولاد من خروج می کند و خداوند امر او را در یک شب فراهم می کند، سپس زمین را همان گونه که از ظلم و جور پُر شده، از عدل و داد پُر می کند»^۳.

ج. حفاظت امام عليه السلام از جانب خداوند خواهد بود

تمامی این امور در اختیار خداوند بوده و این قدرت را دارد که بدون یاری مدعیان، آن حضرت را اعانت و حفاظت کرده و پیروزی را برای ایشان قرار دهد. چنانچه قرآن کریم فرمود: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچ

۲. همان، ص ۳۱۶.

۱. همان، ص ۳۱۵.

۳. طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۸۶.

کس جز او نمی‌تواند آن را برطرف سازد! و اگر خیری به تورساند، او بر همه چیز تواناست».^۱

همان طور که روایات معصومین علیهم‌السلام به نصرت و اعانت امام مهدی علیه‌السلام توسط ملائکه و جن اشاره کرده و امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «عِدَّةُ أَصْحَابِهِ سِتَّةٌ وَأَرْبَعُونَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَمِثْلُهَا مِنَ الْجِنِّ، ثُمَّ يُنْصَرُّهُ اللَّهُ وَيَقْتَحُ عَلَى يَدِهِ؛ عدد اصحاب قائم علیه‌السلام ۴۷ هزار از ملائک و همان تعداد از جن است، سپس خداوند او را نصرت و یاری می‌دهد و با دست ایشان فتح می‌کند».^۲

البته روایاتی با مضمون تمهید نظامی برای ظهور امام مهدی علیه‌السلام در منابع هل سنت وجود دارد اما در روایات شیعی هیچ اشاره‌ای به زمینه سازی نظامی برای ظهور نشده است. برخی از اخبار موجود در کتب اهل سنت در باب وجود زمینه ساز برای ظهور امام مهدی علیه‌السلام عبارتند از:

نقل اول:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَرَاءِ النَّهْرِ يُقَالُ لَهُ حَارِثُ بْنُ حَرَاثٍ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَنْصُورٌ، يَوَطِئُ وَيُمَكِّنُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ كَمَا مَكَّنْتُ قُرَيْشٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَجَبَتْ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ نُصْرَتُهُ. أَوْ قَالَ إِعَانَتُهُ؛ مردی از سمت افغانستان خروج می‌کند که به او حارث بن حراث گفته می‌شود. پیش روی او مردی به نام منصور است که حکومت را برای آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم آماده و ممکن می‌کند، کما اینکه قریش حکومت را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم فراهم نمود. بر مومنین یاری او واجب است».^۳

۱. انعام، ۱۷.

۲. حلی، مختصر البصائر، ص ۴۴۶.

۳. سنن أبی داود، ج ۶، ص ۱۶۳.

نقل دوم:

«يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِئُونَ لِلْمَهْدِيِّ يَعْنِي سُلْطَانَهُ؛ مردمی از مشرق خارج می‌شوند و زمینه را برای حکومت مهدی فراهم می‌کنند».^۱

نقل سوم:

«تَخْرُجُ رَايَةُ سَوْدَاءَ لِبَنِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ أُخْرَى سَوْدَاءَ، فَلَا نِسْهَمَ سَوْدٌ، وَثِيَابُهُمْ بَيْضٌ، عَلَى مُقَدِّمَتِهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: شُعَيْبُ بْنُ صَالِحٍ، أَوْ صَالِحُ بْنُ شُعَيْبٍ مِنْ تَمِيمٍ، يَهْزُمُونَ أَصْحَابَ السُّفْيَانِيِّ حَتَّى يَنْزِلَ بَيْتَ الْمُقَدِّسِ، يُوطِئُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ، وَيَمْدُدُ إِلَيْهِ ثَلَاثُمِائَةَ مِنَ السَّامِ يَكُونُ بَيْنَ خُرُوجِهِ وَبَيْنَ أَنْ يُسَلِّمَ الْأَمَرَ لِلْمَهْدِيِّ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ سَهْرًا؛ پرچم سیاه بنی عباس خارج می‌شود، سپس پرچم سیاه دیگری از خراسان خارج می‌شود، کلاه‌هایشان سیاه و لباس‌هایشان سفید است. پیش روی آنان مردی است که به او شعیب بن صالح یا صالح بن شعیب از طایفه تمیم می‌گویند. اصحاب سفیانی را پراکنده می‌کند تا به بیت المقدس می‌رسد. حکومت را برای مهدی آماده می‌کند و به سوی او سیصد نفر از شام می‌آیند و بین خروج او و واگذاری امر به مهدی هفتاد و دو ماه خواهد بود».^۲

نقل چهارم:

«تَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ رَايَاتُ سَوْدٍ لِبَنِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ يَمْكُثُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ تَخْرُجُ رَايَاتُ سَوْدٍ صِغَارُ ثَقَاتِلَ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ أَبِي سُفْيَانَ وَأَصْحَابِهِ مِنْ قَبْلِ الْمَشْرِقِ، وَ يُؤَدُّونَ الطَّاعَةَ لِلْمَهْدِيِّ؛ سپس پرچم‌های سیاه کوچک از سوی مشرق خارج

۲. سیوطی، العرف الوردی، ص ۱۲۱.

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۶، ح ۴۰۸۸.

شده و با مردی از اولاد ابی سفیان جنگ کرده و زمینه اطاعت از مهدی را فراهم می‌کند».^۱

نقل پنجم:

«يَخْرُجُ قَبْلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِأَهْلِ الشَّرْقِ، وَيَحْمِلُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقْتُلُ وَيُمِيتُ وَيَتَوَجَّهُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَلَا يَبْلُغُهُ حَتَّى يَمُوتَ؛ قبل از مهدی، مردی از اهل بیتش در مشرق خروج می‌کند و شمشیر را به مدت هشت ماه بردوشش حمل می‌کند و می‌کشد و مثله می‌کند و به سوی بیت المقدس می‌رود، اما به آنجا نمی‌رسد تا اینکه می‌میرد».^۲

شبهه سوم: «من به سوی طلب اعانت و اطاعت به سوی مهدی دعوت می‌کنم و طبعاً هر کس دعوت من را بپذیرد، تضمینی بر تضمین‌های لازم برای ظهور او افزوده است و هر کس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است».^۳

پاسخ: منصور هاشمی تمامی مطالب پیشین را مقدمه‌ای برای رسیدن به خود قرار داده و در نهایت امر، پیروی از خود را به عنوان اعانت از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه دانسته است. این در حالی است که هیچ سند و دلیلی مبنی بر برخورداری از این مقام نداشته و صرف ادعایش را دلیل بر صحت ادعایش دانسته است! ضمن اینکه در موارد پیشین به اثبات رسید که ظهور حضرت نیازی به اعانت نظامی و تأمین حفاظت آن حضرت ندارد. البته این نوع ادعاها و دعوت به خود، از مهم‌ترین شاخصه سران فرقه‌های انحرافی بوده و همواره سعی بر آن دارند تا خود

۲. الفتن ابن حماد، ص ۲۲۲.

۱. همان، ص ۱۲۶.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

را به عنوان منجی قرن و محور معرفت معرفی کنند و منصور هاشمی از این روش مستثنا نیست.

❁ جواز کشتار مخالفان

منصور هاشمی همانند سایر فرقه‌های تکفیری، نگاهی خون‌آلود داشته و تمامی کسانی را که مانع ظهور (مخالفان منصور هاشمی)^۱ هستند، وعده کشتار داده است. چنانچه گفته است: «و من اگر در زمین تمکن یابم، آنان را به سزای عملشان خواهم رساند؛ چرا که برداشتن آنان از سر راه مهدی، بر هر مسلمانی که متمکن از آن باشد، واجب است».^۲ و در ارتباط با همین نگاه در جایی دیگر گفته است: «قتال با ظالم، اگرچه کافر نباشد، مأذون و مورد یاری خداوند است».^۳

اولاً، بسیار پُر واضح است که منصور هاشمی سودای خلافت و حکومت را در سر می‌پروراند^۴ و این اندیشه و تصمیم او برخلاف ادعایش است؛ زیرا که تمامی حکومت‌های قبل از قائم علیه السلام را طاغوت معرفی می‌کند.

ثانیاً، نگاه خون‌آلود در بحث ظهور و قیام مطرود بوده و این گونه نیست که حضرت حجت علیه السلام تمامی کسانی را که از ایشان پیروی نکرده و مخالفت ورزیده‌اند، به قتل برساند؛ بلکه ایشان بر اساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و برای جلوگیری از تلفات و خونریزی زیاد، ابتدا اتمام حجت کرده و همگان را به سوی خداوند دعوت می‌کند. کسانی که دعوت وی را لبیک گفته و در مسیر درست گام بردارند،

۱. منصور هاشمی گفته است: «هرکس دعوت مرا نپذیرد، مانعی بر موانع موجود برای ظهور او افزوده است» (همان).

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۵۸.

۴. منصور هاشمی گفته است: «چه خوب است که اینان به این اشکال بزرگ رویکردشان پی ببرند و بامن در رویکردی که پیش گرفته‌ام، همراهی کنند تا زمینه برای ایجاد شبکه جهانی الهی و طبعاً تحقق حاکمیت خداوند بر جهان فراهم شود. من نخستین کسی هستم که موضع خود را معلوم می‌کنم. این راه من است که در آن زندگی می‌کنم و در آن می‌میرم».

منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۱۷۰.

مورد رحمت قرار می‌گیرند و آن دسته از مخالفانی که تمرد کنند، شامل این آیه از قرآن کریم می‌شوند که فرمود: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ»؛ با آنان بجنگید تا دیگر فتنه‌ای نباشد و دین مخصوص خدا شود. پس اگر دست برداشتند، تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست».^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

قائم علیه السلام می‌آید تا به نجف برسد. پس مردم و لشکر سفیانی از کوفه در روز چهارشنبه به سوی امام می‌آیند. حضرت آنها را دعوت و حقانیتش را به آنها معرفی می‌کند و اعتراف می‌گیرد و به آنها خبر می‌دهد که مظلوم و مقهور است و می‌فرماید: هر کس با من درباره خدا احتجاج کند، پس من اولی‌ترین مردم هستم بر آن... سپس با اصحاب خود به آنها حمله می‌برد و خداوند آنها را به اسارت امام و اصحابش در می‌آورد و عده‌ای پا به فرار می‌گذارند، پس آنها را می‌کشند.^۲

✽ زیر سؤال بردن مدافعان حرم

منصور هاشمی بر اساس دیدگاه باطلش در خصوص نامشروع بودن تشکیل حکومت‌های اسلامی پیش از ظهور امام علیه السلام و لزوم پیروی از خود، دفاع رزمندگان اسلام به عنوان مدافعان حرم را رفتاری سفیهانه دانسته و گفته است:

سفیهانی که اکنون از اقصای زمین به سوی عراق و شام سرازیرند تا برای ایجاد حاکمیت مردی از خود بجنگند که می‌دانند خداوند او را برای حاکمیت بر زمین نگماشته است، به این ترتیب با طاغوتی می‌جنگند تا طاغوتی دیگر را بر جای او بنشانند؛ در حالی که خود را بر هدایت می‌پندارند.^۳

۲. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸۶.

۱. بقره، ۱۹۳.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۱.

وی در جایی دیگر درباره شهدای مدافع حرم گفته است: «آیا از اینان به شگفت نمی‌آیید؟! کشته این را شهید می‌نامند و کشته آن را شهید می‌نامند؛ در حالی که آن دو جز مرداری که بادهای بر آن می‌وزد نیستند. آگاه باشید که شهیدی جز من و یارانم نیست اگر چه بر بسترهای خود بمیرند»^۱.

پاسخ: اولاً، مدافعان حرم که از اقصای زمین به عراق و سوریه می‌روند تا با داعش مبارزه کنند، نه به خاطر تثبیت حکومت رؤسای جمهور آن دو کشور؛ بلکه برای دفاع از شیعیان مظلوم، دفاع از ارزش‌های شیعی و همچنین با هدف قطع نسل دشمن متجاوزی که قصد حمله و تسلط بر سایر کشورهای اسلامی را دارد مبارزه می‌کنند. این دفاع، دفاع ارزشمندی است که ریشه در اعتقاد جوانان داشته و ارتباطی با حاکمیت این و آن ندارد.

ثانیاً، این سؤال باید پاسخ داده شود که آیا حکومت یک مسلمان بر مسلمانان بهتر و عقلانی است یا حکومت داعش بر مسلمانان؟ هر عقل سلیمی برای این باور است که اختیار مسلمانان باید در دست خودشان باشد و در حد امکان زیر بار سلطه کفار نروند؛ بنابراین، چنانچه هدف مدافعان حرم را تثبیت حکومت‌های اسلامی عراق و سوریه بدانیم، باز هم مرتکب امری مقدس شده‌اند؛ زیرا کشور مسلمانان را از شر سلطه کفار نجات داده‌اند که همان هدف انبیاء و اوصیای الهی بوده است.

❁ مذمت علما

منصور هاشمی تمامی علمایی که دعوت انحرافی او را نپذیرفته و با او مخالفت کرده‌اند را مورد مذمت قرار داده است. چنانچه آورده است:

«یکی از یارانمان ما را خبر داد و گفت: منصور هاشمی خراسانی برای

۱. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۳۷.

شماری از عالمان نامه‌هایی نوشت و آنان را به همراهی خویش در زمینه سازی ظهور مهدی فراخواند؛ ولی آنان از فرط تکبر به او پاسخی ندادند و دعوت او را در گمراهی شمردند و به فرستاده او توهین کردند. پس چون خبر این واقعه به آن جناب رسید، به یاران خود رو کرد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون.^۱

همچنین در جایی دیگر علماء مخالف با خود را افرادی مغرور دانسته و گفته است:

عالمانشان از ثروتمندانشان مغرورترند؛ چرا که احترام مسلمانان به آنان بیشتر و تملق‌شان از آنان شدیدتر است تا جایی که آنان را درباره خود به اشتباه انداخته و به این توهم دچار کرده که از دیگران برترند؛ در حالی که مبنای برتری در اسلام علم نیست؛ بلکه تقواست و روشن است که بسیاری از عالمان باتقوا نیستند.^۲

پاسخ: اولاً، وظیفه ذاتی علمای شیعه، مرزبانی و حفاظت از اعتقادات شیعیان در برابر هجوم ابلیس و عفریتش بوده و صرف مخالفت و مقابله علماء با یک ادعا را نباید دلیل بر حقانیت فرد مدعی دانست، چنانچه امام صادق علیه السلام فرموده است:

«عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الشَّعْرِ الَّذِي بِلَىٰ إِبْلِيسَ وَعَقَارِيَّتُهُ يَمْنَعُوهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَىٰ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا وَعَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَشِيعَتُهُ وَالتَّوَاصِبُ الْأَقْمَنُ انْتَصَبَ لِدَلِكِ مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَالتُّرْكَ وَالْغَزَّزَ أَلْفَ أَلْفٍ مَرَّةٍ لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُجَنِّبًا وَذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَثْدَانِهِمْ» علمای شیعیان ما، مرزبانان مرزهایی هستند که ابلیس و لشکریانش به سمت آن

۱. همان، ص ۳۴.

۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۷۹.

می آیند و آنان را از خروج برضعفای شیعیان ما منع و آنان را از تسلط ابلیس و پیروان او و از نواصب حفظ می کنند. آگاه باشید که هر کسی از شیعیان ما که چنین باشد، هزاران بار برتر از مجاهدین در برابر روم و ترک و خزر است؛ زیرا علماء، از دین دوستداران ما محافظت می کنند و آنان از جان شیعیان»^۱.
ثانیاً، مدعی منصب الهی باید دلیلی از جانب خداوند ارائه دهد تا علمای شیعه بر اساس آن از او اطاعت کنند و ایشان را در مسیر و مأموریت الهی یاری کنند؛ در حالی که منصور هاشمی نه تنها دلیلی از جانب خداوند بر مدعایش ندارد؛ بلکه تصریح بر این دارد که به مقتضای ضرورت عقلی این راه را پیش گرفته و قصد جمع آوری یارانی برای حضرت دارد! چنانچه در کتاب بازگشت به اسلام گفته است:

با توجه به اینکه من برخلاف داعیانی در جهان اسلام، به سوی خودم و طلب، اعانت و اطاعت خودم دعوت نمی کنم؛ بلکه به سوی مهدی و طلب، اعانت و اطاعت او دعوت می کنم و این کار را به اقتضای ضرورت عقلی آن انجام می دهم و با این وصف هر کس که عاقل باشد، با من درباره آن همکاری می کند.^۲

البته در جایی دیگر وعده سرخرمن داده و از بیّنه ای سخن گفته که به زودی آشکار خواهد شد که البته این نوع وعده ها نزد هیچ عاقلی پذیرفته نیست. چنانچه گفته است: «من بر پایه بیّنه ای از جانب پروردگارم به آن قیام کردم که بر شما پوشیده است و به زودی بر شما آشکار خواهد شد».^۳

۱. طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷. ۲. منصور، هاشمی خراسانی، بازگشت به اسلام، ص ۲۷۵.

۳. منصور، هاشمی خراسانی، مناهج الرسول، ص ۱۴۸.

سوالات درس

۱. طریق دستیابی به سنت را بنویسید.
۲. به دو تفاوت نسخ و تخصیص اشاره کنید.
۳. ادعای منصور درباره لزوم جعل خلیفه خدا چیست؟
۴. منصور هاشمی درباره جواز کشتار مخالفان خود چه می‌گوید؟
۵. مخالفت منصور با علمای شیعه ناظر به چه هدفی است؟

■ کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ابن بابويه، محمد بن علی (شیخ صدوق)، التوحید، مصحح خلیل الله مسائلی، اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه، ۱۳۹۴.
۴. _____، علل الشرائع، ترجمه محمدجواد ذهنی تهرانی، قم: مؤمنین، ۱۳۸۰.
۵. _____، کمال الدین و تمام النعمة، ترجمه منصور پهلوان، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۲.
۶. _____، معانی الأخبار، ترجمه شیخ عبدالعلی محمدی شاهرودی، مصحح علی اکبر غفاری، تهران: دارالمکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.
۷. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه صادق حسن زاده، قم: نشر آل علی (ع)، ۱۳۸۲.
۸. ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، کشف المحجة لثمره المهجة، محقق محمد حسون، چاپ سوم، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸.
۹. _____، الطوائف فی معرفة مذاهب الطوائف، قم: مطبعة الحیام، ۱۴۰۰ق.
۱۰. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۲۰ق.
۱۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
۱۲. آشتیانی، میرزا محمدحسن، القضاء، تهران: چاپخانه رنگین، بی تا.

۱۳. الفراهیدی، خلیل بن احمد، العین، تحقیق مهدی مخزومی و ابراہیم سامرائی، قم: مؤسسہ دارالہجرۃ، ۱۴۰۹ق.
۱۴. آمدی، أبو الحسن، الإحكام في اصول الأحكام، تحقیق عبد الرزاق عفی، بیروت: المكتبة الإسلامية، بی تا.
۱۵. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، الإنصاف في النص على الأئمة الإثني عشر، ترجمہ سید هاشم رسولی محلاتی، تہران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.
۱۶. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، تحقیق مهدی رجایی، قم: المجمع العالمی لاهل البيت علیہم السلام، ۱۳۷۴.
۱۷. تیمی آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم ودرر الکلم، مصحح مهدی رجایی، قم: دارالکتب الإسلامية، بی تا.
۱۸. ثقفی کوفی، ابراہیم بن محمد، الغارات، ترجمہ عبدالمحمد آیتی، تہران: عطارد، بی تا.
۱۹. جعفر بن محمد علیہ السلام، مصباح الشریعة، ترجمہ عبد الرزاق بن محمد هاشم گیلانی و رضا مرندی، تہران: پیام حق، ۱۳۷۷.
۲۰. جوادی آملی، عبد اللہ، معرفت شناسی در قرآن، ترجمہ حمید پارسانیا، چاپ ہشتم، تہران: اسراء، ۱۳۹۲.
۲۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد اللہ، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق حمید الدمر داش محمد، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۰ق.
۲۲. حسن بن علی علیہ السلام، تفسیر الامام الحسن العسکری علیہ السلام، ترجمہ قدرت اللہ حسینی شاہمرادی، تہران، منیرہ، ۱۳۹۲.
۲۳. حر عاملی، محمد بن حسن، إثبات الهداة بالانصوص والمعجزات، مصحح علاء الدین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۵ق.
۴۲. _____، وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، تحقیق محمدرضا حسینی جلالی، قم: مؤسسہ آل البيت علیہم السلام لا حیاہ التراث، ۱۴۱۶ق.
۲۵. حلی، حسن بن سلیمان، مختصر البصائر، ترجمہ امیرتوحیدی، تہران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۹۵.

۲۶. حلی، حسن بن یوسف (علامه حلی)، ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدين، ترجمه فاضل مقداد و محمود مرعشی، چاپ اول، قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی رحمته الله، ۱۴۰۵ق.
۷۲. _____، نهاية الوصول، تحقیق ابراهیم بهادری، قم: مؤسسه الامام الصادق، بی تا.
۲۸. حلی، علی بن مطهر، منتهی المطلب، مشهد: مجمع مباحث اسلامی، ۱۴۱۲ق.
۲۹. خصبی، حسین بن حمدان، الهدایه الکبری، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۳۷۷.
۳۰. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینه السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۳۱. خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله، ۱۳۶۸.
۳۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات الفاظ القرآن، مصحح صفوان عدنان داوودی، بیروت: دار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۳. شبر، سید عبدالله، الأصول الأصلية والقواعد الشرعية، بی جا: بی نا، بی تا.
۳۴. شیبانی، محمد بن حسن، الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر، چاپ اول، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۶ق.
۳۵. صالح، محمد، النسخ فی القرآن الکریم، دمشق: دارالعلم، ۱۴۰۹ق.
۳۶. صدر، سید حسن، نهاية الدراية فی شرح الوجيزة للبهائي، تحقیق ماجد غرباوی، تهران: مشعر، بی تا.
۳۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه الاربعه، قم: مکتبه المصطفوی، ۱۳۶۸.
۳۸. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم: مؤسسه فرهنگي و اطلاع رسانی تبیان، ۱۳۸۷.
۳۹. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، چاپ اول، مشهد: المرتضی، ۱۳۶۱.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، قم: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۶.
۱۴. _____، تاج الموالید فی موالید الأئمة ووفیاتهم، ترجمه سید ابوالفضل رضوی اردکانی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا. قم: شریف رضی، ۱۳۷۰.

۲۴. _____، مکارم الاخلاق، قم: شریف رضی، ۱۳۷۰.
۳۴. _____، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمہ و تصحیح ہاشم رسولی، تہران: فراہانی، ۱۳۵۰.
۴۴. طبرسی، علی بن حسن، مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار، ترجمہ صالح جعفری، نجف اشرف: المكتب الحیدریہ، بی تا.
۴۵. طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب علیہ السلام، تحقیق احمد محمودی، تہران: مؤسسة الثقافة الاسلامیة لکوشانبور، ۱۴۱۵ق.
۴۶. طریحی، فریدالدین، مجمع البحرين، ترجمہ محمود عادل، چاپ چہارم، تہران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۴۷. طوسی، محمد بن حسن، العدة فی اصول الفقه، تحقیق محمدرضا انصاری قمی، قم: مؤسسہ تحقیقات و نشر معارف اهل البيت علیہم السلام، ۱۳۸۹.
۸۴. _____، الغیبة، ترجمہ مجتبیٰ عزیزی، چاپ دوم، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷.
۴۹. طوسی، محمد بن علی بن حمزہ، الثاقب فی المناقب، تحقیق نبیل رضا علوان، قم: انصاریان، ۱۳۷۱.
۵۰. عسکری، حسن بن عبد اللہ، الفروق فی اللغة، بیروت: دارالآفاق الجدیدہ، ۱۴۰۰ق.
۵۱. علم الهدی، علی بن حسین، رسائل الشریف المرتضیٰ، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۵۲. غزالی، محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر، تحقیق أبو العباس الفیومی و عبد الکریم رافعی قزوینی، قم: مؤسسہ دارالہجرہ، ۱۴۱۴ق.
۵۳. قرائتی، محسن، تفسیر نور، ۱۰ جلدی، تہران: مرکز فرهنگي درس های از قرآن، ۱۳۷۴.
۵۴. کانت، امانوئل، نقد عقل عملی، ترجمہ ان شاء اللہ رحمتی، تہران: نور الثقلمین، ۱۳۸۴.
۵۵. کشی، محمد بن عمر، رجال کشی، بی جا: بی نا، بی تا.
۵۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، مصحح علی اکبر غفاری، تہران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ق.

۵۷. متقی هندی، علی بن حسام الدین، کنز العمال فی سنین الاقوال و الأحوال، تحقیق محمود عمر دمیانی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۹ق.
۵۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، تحقیق عبدالزهرای علوی، مصحح محمدباقر محمودی و دیگران، چاپ اول، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۹۵. _____، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول ﷺ، مصحح هاشم رسولی و دیگران، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۳.
۶۰. محقق داماد، مصطفی، مباحثی از اصول فقه، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۶۲.
۶۱. محمدی هوشیار، علی، دکان های کاغذی، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۹۵.
۶۲. مددی، سید احمد، «تقریرات درس خارج فقه: نظام قانونی ولای در فقه و اصول»، تدوین یحیی عبدالمهی، نظام قانونی ولای در فقه و اصول: تقریرات درس خارج فقه؛ قابل دسترس در: com.madadialmusavi.com
۶۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چاپ شانزدهم، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۹۰.
۴۶. _____، مسئله شناخت، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۸۷.
۶۵. مظفر، محمدرضا، أصول الفقه، ترجمه محسن غرویانی و علی شیروانی، چاپ سوم، قم: دارالفکر، ۱۳۸۶.
۶۶. معصوم، حسین، مطالعات عقل محض در فلسفه کانت، چاپ اول، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰.
۶۷. ملاهی خوارزمی، محمود بن محمد، المعتمد فی اصول الدین، تحقیق ویلفرد مادلونگ و مارتین مک درموت، لندن: انتشارات بین المللی الهدی، ۱۹۹۱م.
۶۸. نجاشی، احمد بن علی، رجال نجاشی، مصحح موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين، ۱۳۶۵.
۶۹. نراقی، ملا احمد، معراج السعادة، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۸.
۷۰. نعمان، محمد بن محمد (شیخ مفید)، الفصول المختارة، چاپ اول، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۱۷. _____، مسألتان فی النص علی علی علیه السلام، تحقیق شیخ مهدی نجف، بی جا: بی نا، بی تا.
۷۲. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ترجمه محمدجواد غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۸۷.
۷۳. نبیلی نجفی، علی بن عبدالکریم، منتخب الأنوار المصیئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، قم: مؤسسة الإمام الهادی علیه السلام، بی تا.
۷۴. هاشمی خویی، حبیب الله بن محمد، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، تهران: مکتب الإسلامية، بی تا.
۷۵. هاشمی خراسانی، منصور، بازگشت به اسلام، چاپ افغانستان: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۴.
۶۷. _____، پایگاه رسمی منصور هاشمی خراسانی، alkhorasani.com.
۷۷. _____، مناهج الرسول، چاپ چهارم، افغانستان: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۵.
۸۷. _____، الکلم الطیب، چاپ سوم، بدخشان، پامیر: دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی، ۱۳۹۶.